

مصنف کتاب هذا آقا میرزا حسن خان نصرة الوزاره
المتخلص به بدیع

فهرست مندرجات کتاب

فصل اول

صفحه

فصل دوم


بصره ولايتى
بصره ، منتفك ، نجد ، عماره ، ناملرنده
دردت سنجاغه آيريلير
بر مقياسده در ١ / ٧٥٠٠٠٠٠

خريطهٔ بصره

تاریخ بصره

تألیف آقا میرزا حسن خان

(بدیع)

نصرة الوزاره



از آنجائیکه (بصره) از حیث تجارت و ثروت طبیعی و حسن موقع چه در زمان غابر و چه در حال حاضر اهمیت فوق العاده داشته و دارد ، و از چندی به اینطرف مطرح افکار ومطمح انظار ارباب سیاست است ٭ دانستن احوال این مملکت از برای افراد ملت عموماً ، ورجال دولت علیه خصوصاً ، بیش ازمأمورین سایر دول وجوب دارد ؛ زیرا که (بصره) از جملهٔ شهرهائی است که به ممالک ایران بسیار نزدیك ، و حدودش بحدود (خوزستان) متصل و هم آغوش است ، یعنی میان این شهر و عربستان ایران جز رودخانهٔ مشترك (شط العرب) فاصلهٔ نیست ، و هرچه از بد و نیک و سود و زیان عاید این مملکت بشود بسبب قرب جوار و اتصال حدود لابد به عربستان ایران نیز سرایت میکند ؛ علاوه بر این نقطهٔ عبور و مرور بسیاری از زوار و مسافرین ایران است ٭ نظر بمراتب مسطوره من بنده بجمع و تألیف این نامه پرداخته و آنرا بر سه فصل مشتمل ساختم ٭

فصل اول – در تاریخ اجمالی (بصره) ٭

فصل دوم – در احوال رجال وبعضی حالات سابقه و لاحقهٔ (بصره) ٭

فصل سوم - در جغرافیای طبیعی و مدنی (بصره) و متعلقات و متفرعات آن *

چون نیت نگارنده خیر و قصدش خدمت بمعارف و ادبیات وطن است ، از هموطنان خبیر و نکته سنجان بصیر رجاء واثق دارد که بچشم رضا در این نامه نگریسته ، اگر سهوی یا لغزشی ملاحظه فرمایند خورده نگیرند و عذرم را بپذیرند * "و ما توفیقی الا بالله العلی العظیم" *

فصل اول

(بصره) بقولی در سنهٔ ۱٤ و بقولی در سنه ۱۵ هجری در زمان خلافت عمر بن الخطاب رضی‌الله عنه بنا شده ، بعضی بانی این شهر را عتبة بن غزوان دانند ، و پارهٔ دیگر از مؤرخین نوشته اند که عاصم بن دلف باشارهٔ سعد بن وقاص فاتح عراق این شهر را بنا کرده و ابتدا کپرها از نی ساخته اند * این نقطه را مسلمانان بمناسبت موقع مرکز حربی و اردوگاه قرار داده ، از قبایل مختلفهٔ عرب لشکری مستعد از برای تهدید ایران و هندوستان در این شهر ساخلو کرده بودند ، و هر وقت این لشکر ساخلوی بغزوهٔ مأمور میشدند کپرها را می‌کندند و در عودت باز از نو می ساختند * بعد بسبب وقوع حریقهای پی در پی عاصم ابن دلف باجازهٔ خلیفهٔ ثانی خانه های گلین درست کرده و شالودهٔ شهر تازهٔ گذاشت * عرض هر شاهراهی بیست و هر کوچهٔ هفت و هر میدانی را چل و چار گز قرار داد ، و در وسط شهر جای بسیار وسیعی را از برای مسجد انتخاب نمود *

صاحب (قاموس) گوید - "(بصره) بمعنی زمین درشت و سنگریزه های نرم است ، که درآن سفیدی باشد" و وجه تسمیهٔ این شهر به (بصره) همین است - چون زمین این شهر رمل میباشد *

گویند اول شهری که مسلمانان بنا کرده‌اند (بصره) بوده - و بعد از یکسال با شش ماه آغاز بنای (کوفه) نمودند * این (بصره) که ذکر کردیم نه آن شهری است که ما حالا در آن ساکن هستیم * (بصرهٔ) قدیم میان قصبهٔ (زبیر) و (بصرهٔ جدید) واقع ، و تقریباً دو ساعت از شهر حالیه دوریست ، و ازآثار اولیهٔ آن تنها نصف منارهٔ مسجدی که

به (جامع علی) مشهور است باقی است *

در آغاز بنای این شهر میدان بزرگی بعرض شصت ذرع از برای بازار مقرر و معین کردند ، این بازار مال مخصوص کسی نبود ، هرکس اول میرفت و جائی میگرفت کسی متعرض او نمی شد * اعراب بادیه از اطراف در این بازار می‌آمدند و باهم مشاعره و مسامره میکردند ، درآن وقت شهر (ابله) معمور و باغات و نخیل و مزارع در آن موفور بود ، و حاکمی از جانب سلطنت فرس داشته *

از قراریکه مؤرخین نوشته اند (بصرهٔ جدید) در سنهٔ ۲۷۰ هجری بهیئت ده کوچکی انشاء شده ، و بصیره (۱) نام داشته ، ییلاق تابستانی و نزهتگاه بزرگان بود *

نخستین مرزبانی که در (بصره) معین شد قطبة ابن قتاده بوده ، وچارده سال حکم رانی کرد و بآبادی شهر کوشید * پس از قطبه - عتبة ابن غزوان مأمور ، بعد از او مغیرة ابن شعبهٔ منصوب ، او نیز بعد از دوسال معزول و بجای او ابو موسی بحکومت (بصره) مقرر شد * بعد از قتل عثمان ابن عفان خلیفهٔ سوم در سنهٔ ۳۶ هجری حکومت (بصره) از جانب حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عثمان ابن حنیف انصاری تفویض شد ، و در زمان حکومت عثمان جنگ مشهور (جمل) در (بصره) رویداد ، و چون این واقعه اول جنگی است که بعد از حضرت رسالت صلی‌الله علیه وآله وسلم در میان مسلمانان واقع شد و در تاریخ اسلام اهمیت دارد مرقوم میشود *

مؤلف مرآت البلدان ناصری آن واقعه را از تاریخ مروج الذهب مسعودی ترجمه و نقل کرده - نگارنده عین ترجمه او را در اینجا درج می نماید *

ترجمه از مروج الذهب مسعودی
(جنگ جمل در بصره)

طلحه و زبیر داخل (مکه) شدند ، و از حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام اذن عمره گرفته بودند ، و هماوقت حضرت فرموده بود "که شما یا قصد (بصره) کرده اید یا عزم

(۱) بصیره تصغیر بصره است

شام ؟ " و آنها قسم خوردند که جز زیارت (مکه) خیالی ندارند ٭ در آنوقت عایشه رضی‌الله عنها در (مکه) بود ، و عبدالله عامر از جانب عثمان عامل (بصره) بود ٭ همینکه حارث ابن قدامة السعدی در (بصره) از مردم بیعت برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گرفت و عثمان ابن حنیف انصاری از جانب حضرت مأمور بگرفتن مالیات (بصره) شد ، عبدالله از (بصره) به (مکه) گریخت و یعلی ابن منیه که در (یمن) عامل عثمان بود از آنجا باز گشت نمود ، و او هم به (مکه) آمده در (مکه) عایشه و طلحه و زبیر و مروان ابن حکم و جمعی دیگر از (بنی امیه) را ملاقات نمود ٭ و این یعلی از کسانی بود که میخواند و ترغیب میکرد مردم را بمطالبهٔ خون عثمان ، و چارهزار درهم بامرکوب و اسلحه به عایشه و طلحه و زبیر داد ، و شتری مخصوص به عایشه رضی‌الله عنها داد که آنرا عسکر مینامیدند ، وقیمت این شتر در (یمن) دویست دینار بود . و این جماعت عزیمت (شام) نمودند ٭ لکن عبدالله عامر ایشانرا مانع شده گفت "معاویه کسی نیست که بمیل شما حرکت کند و اسبابی برای شما فراهم بیاورد ٭ لکن مرا در (بصره) همه چیز هست ، باید بجانب (بصره) رفت" ؛ و با هزار هزار درهم تهیهٔ روانگی ایشان را به (بصره) دید - و صد شتر برای سواری ایشان داد ، و با ششصد سوار روانهٔ (بصره) شدند ، و در وقت شبی به آب بنی‌کلاب رسیدند ، این محل معروف به (حَوْب) بود ، و جمعی از بنی‌کلاب در آن سکنا داشتند ، و سگهای ایشان بجهة ورود سواران بصدا درآمدند ٭ عایشه پرسید اسم این محل چیست ؟ آنکه زمام شتر او را در دست داشت گفت " (حَوْب) است " ٭ عایشه رضی‌الله عنها پشیمان شده گفت " مرا برگردانید بحرم رسول الله صل‌الله علیه وسلم ، مرا حاجتی باین مسافرت نیست" ٭ زبیر قسم خورد که این (حَوْب) نیست ، و طلحه در ساق لشکر بود او نیز ملحق شده و سوگند یاد نمود که این محل (حَوْب) نیست ، و پنجاه نفر دیگر از همراهان باین معنی شهادت دادند ؛ و این اول شهادت دروغی بود که در اسلام داده شد ٭

خلاصه ، آمدند به (بصره) ؛ عثمان ابن حنیف که از جانب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در (بصره) بود بیرون آمده سر راه بر ایشان گرفت و با ایشان جنگ نمود ، و بعد ازجنگ مصالحه نمودند باین معنی که متارکه باشد تا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف بیاورند .

به (بصره) ٭ لکن در یکی از شبها وقتیکه عثمان خوابیده بود او را اسیر کردند و کتک بسیار زدند و ریش او را کندند ، بعد از آن از این عمل پشیمان شدند باین معنی که از برادر عثمان سهل ابن حنیف و سایر کسان او و انصار که برخلاف ایشانند اندیشه نموده او را رها کردند ، و قصد بیت‌المال نمودند ؛ خزانه دارها ومستحفظین مانع ایشان شدند ، ایشان بجنگ بر خاستند و هفتاد نفر از مستحفظین را کشتند ٭ غیر از کسانی که زخمی شده بودند ، و پنجاه نفر از این هفتاد نفر را بعد از انکه اسیر کرده بودند ، گردن زدند ؛ و این اول قتلی بود که در اسلام بطور ظلم اتفاق افتاد ، و حکیم ابن جبلهٔ عبدی را که از سادات عبدالقیس و زهاد ربیعه و پرهیزگران ایشان بود کشتند ، و درمیان طلحه و زبیر در سر نماز مسلمین اختلاف و گفتگوی زیاد شد ، زیرا که زبیر این شغل را برای پسر خود عبدالله میخواست ، و طلحه نیز برای پسر خود محمد ، و بعد از مناقشهٔ بسیار قرار شد که یکروز عبدالله امامت کند و یکروز محمد ٭

حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام بروایتی بعد از چار ماه از (مدینه) روانه شدند ، و هفتصد سوار با حضرت بودند که چار صد ایشان از مهاجر و انصار و هفتاد نفر بدری و باقی از صحابه بودند ٭ وقت روانگی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سهل ابن حنیف انصاری را در (مدینه) جانشین خود قرار دادند ، و به (ربده) که میانهٔ (مکه وکوفه) است از راه جاده رسیدند ، و طلحه و همراهان او را نیافتند - و چون بعزم دریافت ایشان در حرکت بودند بطلب ایشان روانهٔ (عراق) شدند ، و جمعی از اهل (مدینه) از انصار بحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ملحق شدند که از آنجمله خزیمة ابن ثابت ذوالشهادتین بود ؛ و ششصد سوار نیز از طایفهٔ (طی) خدمت حضرت آمدند ، و حضرت نامهٔ از ربده به ابوموسی‌الاشعری نوشته فرمان دادند که جمعیتی جمع آوری نماید که معین و ملتزمین خدمت حضرت باشند ٭ ابوموسی بعکس فرمودهٔ حضرت مردم را پراگنده کرد و گفت ، "این فتنه ایست اگر بدان رفتار شود" ٭ این خبر که بسمع مبارك حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید ، قرظة ابن کعب انصاری را والی (کوفه) گردانیده به ابوموسی نوشتند ، "ای فرزند حایك ، یعنی نساج ، معزول باش از عمل ما که مذموم و رانده شدهٔ" ؛ این اول روز نیست که از تو خلاف و صدمه بما وارد می آید ، از تو فلان و فلان بما رسیده ٭ آنگاه حضرت با همراهان روانه شده بمنزلی که معروف به

(ذیقار) بود رسیدند ، از این جا حضرت امام حسن علیه السلام و عمار یاسر رضوان الله علیه
را به (کوفه) فرستادند که مردم را جمع آوری نمایند ، ایشان به (کوفه) رفتند ، هفت هزار
یا شش هزار و پانصد و شصت نفر خدمت ایشان روانه شدند ، که از جمله مالك اشتر
بود * و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به (کوفه) رسیدند و با آنها ئیکه بخیال خلاف با
حضرت بودند مراسله نمودند ، و سوگند دادند که از خلاف و نفاق در گذرند ، ایشان
ابا نموده گفتند ، چارهٔ جز قتال نیست *

ابو خلیفة الفضل بن حباب الجمحی از ابن عایشه از ابن معن ابن عیسی از منذر ابن جارود
روایت کرده گوید ، منذر گفته همینکه حضرت به (بصره) رسیدند ، از محلی که پهلوی طف یعنی
کناره بود داخل شده بزاویهٔ نزول فرمودند ، من برای تماشا بیرون رفته بودم ، یکدسته لشکر
عبارت از هزار سوار وارد شد * سواری که سرکردهٔ این دسته بود بر اسب اشهب سوار و
کلاهی برسر داشت ، و لباس او سفید و شمشیری حمایل کرده و علمی همراه او بود ، و کلاه
همراهان این سردار اغلب سفید و زرد بود ، و لشکر غرق در آهن و اسلحه بودند * پرسیدم
این کیست ؟ گفتند ابو ایوب که از صحابهٔ حضرت رسول صل‌الله علیه وآله وسلم میباشد ، و
همراهان او از انصار وغیره هستند * عقب او سرکردهٔ دیگر رسید که عمامهٔ زردی داشت ،
و لباس او سفید و شمشیری حمایل کرده و کمانی بشانه داشت ، و بر اسب اشقری سوار و
علمی با هزار سوار با او بود * گفتم این کیست ؟ گفتند خزیمة ابن ثابت انصاری است
معروف به ذی‌الشهادتین * بعد سرکردهٔ دیگر رسید ، سوار اسب کمیتی بود و عمامهٔ زردی
بر روی کلاه سفید بسته و قبای او سفید و شمشیری حمایل کرده و کمانی بر دوش ، هزار سوار
و علمی با او بود * گفتم این کیست ؟ گفتند ابو قتاده ابن ربعی است * بعد سرکردهٔ دیگر
وارد شد که سوار اسب اشهب بود و جامهٔ او سفید و عمامهٔ او سیاه و از پیش رو و
پشت سر آویخته ، سکینه و وقاری داشت ، بصوت جلی تلاوت قرآن می نمود ، شمشیری حمایل
کرده و کمانی بر دوش و علم سفیدی با هزار نفر اشخاص مختلفة الوضع با او بودند ، و اطراف
او را پیر مردان و جوانان داشتند ، و طوری خاضع بودند که گویا در مقام حساب ایستاده اند ،
و در پیشانی ایشان اثرات سجود بود * گفتم این کیست ؟ گفتند عمار یاسر رضی الله عنه

است ، و همراهان او صحابه و انصار و مهاجرین و اولاد ایشان میباشند * بعد سرکردهٔ دیگر آمد
سوار بر اسب اشقر لباس و کلاه او سفید و عمامهٔ او زرد و شمشیری حمایل کرده و کمانی
بر دوش او بود ، پاهای خود بزمین مکیشید و هزار نفر با او بودند که اغلب کلاههای آنها زرد
و سفید بود ، و علم زردی داشتند * پرسیدم این کیست ؟ گفتند سعد ابن عبادة الانصاری است ،
با جمعی از انصار و اولاد ایشان وغیره از طایفهٔ قحطان * بعد سرکردهٔ رسید که بر اسب اشعلی
سوار و جامهٔ او سفید و عمامهٔ او سیاه و از پیش رو و پشت سر آویخته بود و علمی همراه
او بود ، با جمال‌تر از او ندیده بودم * پرسیدم این کیست ؟ گفتند عبدالله بن عباس است
با جمعی از صحابهٔ رسول‌الله صل‌الله علیه وآله وسلم * بعد از عقب او دستهٔ دیگر آمدند که سرکردهٔ
ایشان شباهت تام داشت به پیشیها ، یعنی بسرکردهٔ که پیش از او آمد * پرسیدم این کیست ؟ گفتند
عبیدالله ابن عباس است * بعد از عقب او دستهٔ دیگر آمدند ، سرکردهٔ این دسته نیز بسرکردهٔ
دستهٔ پیش نهایت شبیه * گفتم این کیست ؟ گفتند قثم ابن عباس است یا معبد ابن عباس *
بعد از او دسته‌ها آمدند با علمها ، بعضی از جلو و بعضی از عقب و نیزه‌ها داخل یکدیگر
شده * بعد از همه دستهٔ دیگر وارد شد ، جماعتی همه در آهن و سلاح با علمهای مختلف ، پیش از
همه علمها علم بزرگی بود و در پیشروی این دسته سواری بود که گویا کسری بر او وارد
و بعد جبر کسر او شده است ، و ابن عایشه گفته این صفت مردی است که دو ساعد او
محکم باشد ، و نظر این سوار بر زمین بود پیش از آنکه به بالا باشد ، و همین قسم خبر
دادند عرب از کسیکه کسری بر او وارد و جبر آن کسر شده ، یعنی گفته اند اغلب نگاه
این اشخاص بر زمین است مثل اینکه طایری روی سر ایشان باشد * بالجمله در دست راست
این سوار جوانی بود حسن الوجه و در دست چپ جوانی دیگر ، آن نیز صاحب حسن ،
پیشروی او جوانی مثل آن دو جوان در صباحت * پرسیدم اینها کیستند ؟ گفتند آن
بزرگوار حضرت علی ابن ابیطالب علیه‌السلام ، و آن دو جوان که در یمین و یسار او
هستند حسنین علیهماالسلام میباشند ، و آنکه پیشروی اوست محمد ابن حنفیه است که
رایت عظمی با اوست ، وآنکه پشت سر است عبدالله ابن جعفر ابن ابیطالب میباشد ، و اینهائیکه
اطراف او هستند اولاد عقیل وغیره میباشند از جوانان بنی هاشم ، و این پیرمردها مشایخ اهل

بدروند از مهاجرین و انصار *

خلاصه حضرت آمدند تا بموضع معروف به (زاویه) ، در آنجا نزول فرموده چار رکعت نماز کرده و صورت خود را برخاك نهادند ، اشك حضرت جاری و با خاك بهم آمیخت ، بعد دستهای خود را بدعا برداشته رو بدرگاه پروردگار عرض کرد ،

﴿ اَللّهم رَبَّ السّموات وما اظلّت والاَرضین وما اقلّت و ربِ العرشِ العظیم ﴾

خدا یا ! این (بصره) است از تو سئوال مینمایم که بما رسد خیر آن و پناه بتو می برم از شرّآن * خدا یا ! این قوم بخلاف من برخاسته و از اطاعت من در رفته و بیعت مرا شکستند * خدا یا ! حفظ کن مسلمانانرا از اینکه خون ایشان ریخته شود * آنگاه حضرت کسی نزد مخالفین فرستاده که با قسم منع نماید ایشانرا از خون ریزی ، و فرمود برای چه بامن مقاتله میکنید * مخالفین گوشی باین حرفها نداده در جنگ و محاربه میگوفتند * حضرت یکی از صحابه را که مسلم نام داشت با قرآنی نزد مخالفین فرستاده که ایشانرا بخدا بخواند * ایشان تیری بجانب او انداخته او را کشتند و نعش او را نزد حضرت آوردند ؛ و مادر مسلم در این قضیه گفته *

یارب اِنّ مسلماً اَتاهُمْ * یتلُو کتاب‌الله لایخشاهُمْ
فخضّبوا من دمه لحاهُمْ * و اُمّه قائمة ترا هُمْ

آنگاه حضرت باصحاب خود امر فرمود که جلو ایشان صف به بندند ، ولی اقدام بقتال نه نمایند ، و تیر بجانب مخالفین نیندزاند ، و بشمشیر و نیزه ایشانرا نزنند * اصحاب اطاعت کردند ، تا اینکه عبدالله ابن بدیل ابن ورقاء خزاعی از میمنهٔ لشکر آمد و نعش برادر خود را که مخالفین او را کشته بودند خدمت حضرت آورد ؛ و چند نفر از میسره آمدند و شخصی را آوردند که به تیر مخالفین شهادت یافته بود * حضرت فرمودند خدا یا ! شاهد باش که این قوم عذر ما را آشکار کردند * پس عماریاسر رضی‌الله عنه میان دو صف آمده ایستاد و گفت ، ای قوم انصاف نکردید در حق پیغمبر خود که عقایل خود را در پس پرده ها نشاندید و عقیلهٔ (۱) او را بیرون آورده به شمشیرها عرضه داشتید ؟ و عایشه برشتری و در هودجی بود که بهپلاس و پوست گاو پیچیده و نمد پیچ کرده و به پرده ها مستور داشته بودند * عماریاسر نزدیك او آمده گفت ، بچه میخوانی کسانرا ؟ گفت بطلب خون عثمان * عمار

(۱) زن بزرگوار مستوره دربر ده است

گفت ، خدا بکشد امروز اهل عناد و مطالبین بناحق را * بعد گفت ایمردم البته میدانید که کدام یك از ما مایل بقتل عثمان شدیم * بعد این اشعار را انشاد نموده و مخالفین تیر بجانب او می انداختند *

فمنک البکآء و منك العویل * ومنک الرّیاح و منک المَطر
وَ اَنت امرتِ بقتلِ الامام * و قائلهٌ عندنا من اَمَرَ

و چون تیر زیاد بجانب او انداختند ، اسب خود را رانده خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده عرض کرد - یا علی منتظر چه هستید ، اینطایفه را رائی و چارهٔ جز قتال نیست ؟ آنگاه حضرت خطیبی را فرمودند میان لشکر ندا کرد و گفت - ایها الناس قتال است ! * اما وضع قتال و دستورالعمل شما این است که اگر منهزم گردید طرف مقابل را و غالب شدید زخمیها را نکشید ، اسرا را قتل نکنید ، کسیکه پشت نمود و فرار کرد او را دنبال نکنید ، جامه از برکسی بیرون نیاورید ، کشتگان را بحال خود بگذارید ، هتك ستری نکنید ، و چیزی از اموال مقتولین از اسب و سلاح و غلام و کنیز وغیره تصرف ننمائید ، مگر آنچه درمیان معسکر خودتان بجنگ آورده باشید ، زیرا که آنچه از معسکر شما خارج است میراث ورثهٔ ایشان است - چنانکه خداوند فرموده است *

پس از این منادی ، خود حضرت بدون سلاح سوار قاطر حضرت رسول‌الله صل‌الله علیه وآله وسلم شده بمیدان تشریف آورده زبیر را طلبیدند ، زبیر با اسلحهٔ تمام در برابر حضرت آمد * این خبر بگوش عایشه رضی‌الله عنها وسیده بر زبیر رضی‌الله عنه خایف شد ، بعد باو گفتند که علی علیه‌السلام بی‌سلاح است ، مطمئن گردید * بالجمله حضرت فرمودند ای زبیر چه چیز تورا باینکار داشته ؟ عرض کرد ، مطالبهٔ خون عثمان * حضرت فرمود خدا لعنت کند کسی را که اقدام نمود بخون عثمان ! آیا یاد نمی‌آوری روزیکه در بنی بیاضه خدمت پیغمبر صل‌الله علیه وآله وسلم بودیم و آنحضرت بر حماری سوار بود و بجانب من نگریسته خنده کرد و من نیز خندیدم و تو عرض کردی ، یا رسول‌الله ! علی رها نمیکند بالیدن بخود را * حضرت فرمود علی بخود نمی بالد * آیا دوست میداری او را ای زبیر ؟ توگفتی بلی والله دوست میدارم او را * حضرت فرمود قسم بخدا بزودی با او مقاتله میکنی و تو ظالم خواهی بود در حق او * زبیر

گفت استغفرالله ، اگر این فقره یادم بود هرگز اقدام نمیکردم باینکار ، و حالا چگونه دست بردارم و حال آنکه صفوف جدال کشیده شده و پیوسته است * قسم بخدا که این عاری است که هرگز رفع نمیشود * حضرت فرمودند ای زبیر دست بکش و باز گرد پیش از آنکه عار و نار هردو باهم جمع شوند * زبیر قبول نموده بازگشت و این ابیات بگفت ؛

اخترتُ عاراً علی نار مؤجّجة * انّی یَقُوم لها خَلَق من الطّین

نادیٰ علیٌ بامرٍ لَستُ اَجهلهُ * عارٌ لعمرك فی الدّنیا و فی الدّین

فقلت حسبكَ من عذلٍ اَباحسنٍ * فبعض هٰذالذی قَدقلتَ یکفینی

آنگاه پسر زبیر - عبدالله باو گفت - مارا کجا میگذاری و میروی ؟ گفت علی چیزی بیاد آورد مراکه فراموش کرده بودم آنرا * عبدالله گفت نه والله ، ترسیدی از شمشیرهای بنی هاشم که بلند و برنده و بدست جوانان رشید قابل است * زبیر گفت نه بخدا ! بلکه بیاد آورد علی مرا آنچه را طول زمان اسباب فراموشی آن شده بود ، و اختیار کردم عار را بر نار ، تو بترسیدن سرزنش بمن میکنی ؟ این بگفت و دست به نیزه برد و حمله بر میمنهٔ لشکر حضرت نمود * حضرت اشاره بلشکر فرمودند و گفتند ، راه بدهند زبیر را * صف لشکر گشاده شد - زبیر رضی‌الله عنه رشادت خود را معلوم نمود و از میمنه بمیسره تاخت ، آنجا نیز کار نمائی کرد و باز گشته بقلب پرداخت * بعد از آنکه هنر او آشکارا شد ، نزد پسر خود عبدالله آمده گفت - چنین کسی را میگوئی ترسید * آیا مرد جبان چنین کاری میتواند بکند ؟ این بگفت و راه خود را گرفته بوادی سباع رفت *

و احنف ابن قیس کناره گرفته درمیان قوم خود که از بنی‌تمیم بودند بود * یکی نزد او آمده گفت ، این زبیر است که سر خود را گرفته پی کار خود میرود * احنف گفت ، چکنم با زبیر که دو لشکر را جمع کرده و بهم انداخته که یکدیگر را میکشند - و خود بسلامت بمنزل خود معاودت می نماید * و چند نفر از بنی‌تمیم را فرستاد که اورا بقتل برساند * عمرو ابن جرموز پیشدستی کرده در وقتی که زبیر برای نماز پیاده شده بود و در نماز بود اورا کشت ، و در آنوقت زبیر هفتاد و پنج سال عمر داشت * بعضی دیگر گفته اند که احنف ابن قیس از قوم خود شخص دیگر را فرستاده او را بکشت *

ولی بعض شعرا که مرثیه برای زبیر گفته تصریح بغدر عمرو ابن جرموز کرده اند ، از جمله زوجهٔ او عاتکه دختر زید ابن عمرو ابن نفیل خواهر سعید ابن زید است و این ابیات را انشاد کرده -

غدر ابن جرموز بفارسٍ بهمةٍ * یوم اللّقآء وکان غیر معدّدٖ

یا عَمرو و لو نبهتَه لو جدتَهٗ * لا طائشاً رعش الجَنان وَلا الیَد

و عمرو شمشیر و انگشتر و سر زبیر را خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورد ؛ و بعضی گفته اند سر را نیاورد * حضرت فرمود این شمشیری است که وقتها کروب حضرت رسول‌الله صلی‌الله علیه واله و صلم کشف نموده - اجل و مصارع سؤ زبیر را هلاک کرد * قاتل ابن صفیه یعنی زبیر در آتش خواهد بود * در این مورد ابن جرموز تمیمی گفته -

اَتیتُ علیاً برأس الزبیر * وقد کنتُ ارجو به الزّلفة

فبشّرَ باالنّار قبل العیان * ولیسَتْ بشارة ذی‌التّحفة

و نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از باز گشت زبیر - طلحه را خواستند و فرمودند ؛ یا ابا محمد ! چه تو را باین داشته که باینکار اقدام نمودهٔ ؟ گفت طلب خون عثمان * حضرت فرمودند ، خدا لعنت کند کسی را که سبقت نمود بخون عثمان * مگر از حضرت رسول صلعم نشنیدهٔ که در حق من فرمود - "اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه" * و تو اول کسی بودی که با من بیعت کردی و از بیعت من در گذشتهٔ ، و حال آنکه خدای عز وجل میفرماید - "وَ مَنْ نَکَثَ فَاِنّما یَنکُثُ علی نَفسِه" ، طلحه استغفار نمود و باز گشت * مروان حکم گفت ، زبیر و طلحه باز گشت کردند و مرا پروائی نیست از اینکه باینطرف تیر بیاندازم یا بآنطرف ؛ و تیری بجانب طلحه انداخته تیر باکحل طلحه رسید و مقتول شد * و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از فراغ از جنگ در سرپل معروف (بقنطرهٔ قرّه) بالای سرکشتهٔ طلحه که آنجا افتاده بود رسیدند ، همینکه جسد او را دیدند توقف فرموده فرمودند "انا لله و انّا الیه راجعون" * قسم بخدا که برمن دشوار است که به بینم جسد یکنفر از قریش را که در زیر دست و پای لشکر افتاده

باشد * و رو بجسد طلحه رضی الله عنه نموده فرمودند ، تو چنانی که شاعر گفته —

فتیً کان یدنیه الغنی من صدیقه * اذا ماهو استغنی و یبعده الفقر

کأن الثریا علقت فی جبینه * وفی خده الشعری وفی الاخر البدر

گویند وقتیکه طلحه باز گشت نموده بود این اشعار را میخواند —

ندامة ما ندمت و ظل حلمی * و لهفی ثم لهف ابی و امی

ندمت ندامة الکسعی لما * طلبت رضی بنی جرم بزعمی

و درآنحالت غبار از روی خود پاک میکرد و میگفت "و کان امرالله قدراً مقدورا *
بعضی دیگر گفته اند که طلحه اشعار مسطوره را میخواند و زخمی به پیشانی او وارد آمده بود و در آنحال مروان تیری بر اکحل او زده افتاد و جان بداد * و او طلحه ابن عبیدالله ابن عثمان ابن عبیدالله ابن عمرو ابن کعب ابن سعد ابن تیم ابن مره و پسرعم ابوبکر رضی الله عنه بود ، و کنیهٔ او ابو محمد بوده ، و مادرش صعبه نام داشت * و در حبالهٔ ابو سفیان صخر ابن حرب بود *

زبیر ابن بکار در کتاب "انساب قریش" نسبت طلحه را اینطور نوشته ، و چهل و شش سال عمر او بود ، و بعضی طور دیگر نوشته اند * مدفن او در (بصره) و مسجد او هنوز مشهور است ؛ و زبیر در وادی سباع مدفون شد ، و محمد ابن طلحه نیز آنروز با طلحه کشته شد * و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر او گذشته فرمود - این مردی است که بجهت اطاعت او به پدر خود و نیکو کاری او نسبت به پدر خود کشته شد - و این محمد معروف "بسجاد" بود - و در کنیهٔ او اختلاف نموده اند * واقدی گوید کنیهٔ او ابو سلیمان بوده * هیثم ابن عدی گوید - مکنی به ابوالقاسم بود ، و قاتل او در حق او گفته —

واشعث قوام بآیات ربه * قلیل الاذی فیما تری العین مسلم

شککت له بالرمح جیب قمیصه * فخر صریعاً للیدین و للفم

علی غیر شیء غیر ان لیس تابعاً * علیاً و من لایتبع الحق یندم

یذکرنی حامیم و الرمح شاجر * فهلا تلی حامیم قبل التقدم

بالجمله اصحاب جمل حمله بر میمنه و میسرهٔ لشکر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نموده صفوف را از هم گشودند * یکی از اولاد عقیل خدمت حضرت آمده دید حضرت سر خود را بر قرپوس زین نهاده تفکر مینمایند * عرض کرد یا عم - مخالفین میمنه و میسرهٔ لشکر را شگافتند انتظار چه دارید ؟ حضرت فرمودند - یا ابن اخی آرام باش ، از برای در گذشتن عم تو روزی است که آن هنوز نرسیده ، والله پروائی ندارم از اینکه من بر موت فایق آیم یا موت مرا در رسد * بعد حضرت بفرزند بزرگوارش محمد ابن حنفیه که حامل علم بود فرمودند - حمله کن بمخالفین * در آنوقت طایفهٔ از تیر اندازان محاذی محمد بودند که محمد باید بآنها حمله کند - صبر کرد تا اینطایفه تیرهای خود را بیندازند آنگاه حمله نماید * حضرت نزدیک او آمده فرمود ؛ چرا حمله نکردی ؟ عرض کرد من راه ومنفذی نمی بینم - منتظرم تیر اندازها تیرهای خود را بیندازند آنوقت حمله کنم * مگر به نیزه دارها حمله نمایم ؟ حضرت فرمود ، حمله ببر و از خطر مینديش که محروس خواهی بود * محمد مستعد حمله شد - ولی تردید داشت که به نیزه دارها حمله کند یا به تیر انداز ها - و تأملی داشت * حضرت نزدیک او آمده باقائمه شمشیر او را تأدیب نموده فرمودند - رگی از مادر در توهست - و علم را از دست او گرفته خود بمخالفین حمله نمودند - و جمعی با حضرت همراهی کرده آنها نیز حمله کردند - و مخالفین مثل خاکستری که باد شدید آنرا دریابد متفرق شدند * و طایفهٔ (بنی ضبه) دور شتر عایشه رضی الله عنها را گرفتند و بنای رجز خواندن گذاشتند و این ابیات را میخواندند —

نحن بنو ضبة اصحاب الجمل * ردوا علینا شیخنا ثم بجل

ننعی ابن عفان باطراف الاسل * و الموت احلی عندنا من العسل

و زمام شتر را گرفته بودند ، و هفتاد دست از (بنی ضبه) در سر زمام شتر قطع شد * و هر دستی که قطع می‌شد دست دیگر آمده زمام را میگرفت و میگفت - "منم غلام ضبی" * و از کسانیکه دست او قطع شد سعد ابن اسود قاضی بود که بمصحفی متقلد بود * خلاصه آنقدر تیر بر هودج آمد که مثل خارپشت شده بود و شتر را پی بریده بودند و نمی‌افتاد * لهذا اعصاب او را قطع کردند و بضرب شمشیر او را انداختند *

معروف است که عبدالله زبیر زمام شتر را گرفت و عایشه رضی‌الله عنها که خالهٔ او بود فریاد کرد، رهاکن زمام را - و قسم داد اورا تا رها کرد ٭ همینکه شتر و هودج افتاد، محمد ابن ابوبکر رضی‌الله عنه آمده دست خود را در هودج کرد ٭ عایشه گفت، کیستی تو؟ گفت نزدیک ترین ناس بتو از حیثیت قرابت - و دشمن ترین ناس بتو من محمد برادر توام ٭ حضرت علی ابن ابیطالب علیه‌السلام میفرماید صدمهٔ بتو وارد آمده یانه؟ عایشه رضی‌الله عنها گفت - ضربتی بمن وارد نیامده جز تیری که آنهم ضرری نرسانید ٭ آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزدیك به هودج آمده با چوبی اشاره بهودج نموده فرمود، ای حمیراء! رسول خدا صلعم فرموده بود این طور کنی؟ آیا نفرموده بود که درخانهٔ خود بنشینی؟ بخدا قسم انصاف نکردند کسانیکه تو را بیرون آوردند، و حلایل خود را مستور داشتند، و تو را آشکار ساختند ٭ آنگاه به محمد ابن ابو بکر رضی‌الله فرمود، تا او را بخانهٔ صفیه دختر حرث ابن طلحه عبدی برد ٭

خلاصه بعد از افتادن هودج و پی شدن شتر مردم متفرق و هر یکی بجائی افتادند - و سلاح خود را از خود دور نمیکردند ٭ و مالك اشتر رضی‌الله با عبدالله زبیر ملاقات کردند، و کارزار میان ایشان واقع شد، و از اسپها پیاده شده دیر زمانی بمجادله بودند ٭ و مالك پسر زبیر را در زیر انداخته بر روی او درآمد، و از بس پسر زبیر حرکت میکرد مالك رضی‌الله عنه راهی برای قتل او بدست نمی‌آورد، و جمعی از اصحاب جمل دور آنها جمع شده بودند و پسر زبیر فریاد میکرد "اقتلونی و مالك"، من و مالك هردو را بکشید ٭ از بس همهمه و هیاهو و صدای شمشیر و خوردن آهنهای سلاح درهم شده بود کسی آواز او را نمی شنید؛ بلکه از گرد و غباریکه برپا شده بود ایشان را کسی نمی دید ٭ و در آنحال ذوالشهادتین نزد حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام آمده عرض کرد - محمد حنفیه را شرمنده نفرمائید و علم را دوباره باو تفویض کنید ٭ حضرت قبول نموده او را طلبیدند و رایت را باو سپردند و این اشعار را خواندند ٭

اِطعَن بِهَا طَعْنَ ابیك تُحمَدِ ٭ لاٰ خیر فی الحرب اِذا لَمْ تُوقَد

بالمشرفی و القنا المسدَّدِ

بعد حضرت تشنه شده آب طلبیدند، قدری آب و عسل برای حضرت آوردند، حضرت فرمودند این عسل طایفی و از این شهر نیست ٭ عبدالله بن جعفر رضی‌الله عنه عرض کرد یا علی! این هنگامهٔ که در او هستیم شمارا باز نداشته است از علم باین مطالب ٭ حضرت فومردند ای پسرک! بخدا قسم چیزی از امر دنیا پر نمیکند سینهٔ عم ترا و اورا مشغول نمی نماید ٭ آنگاه حضرت به (بصره) وارد شدند و این جنگ در موضع معروف بخریبه اتفاق افتاد در روز پنجشنبه ده روز از ماه جمادی‌الآخره گذشته درسنه ۳۶ هجری ٭ وحضرت خطبه طولانی خواندند که مضامین آن از این قرار است - " ای اهل سبخه! (۱) ای اهل مؤتفکه! (۲) - که سه مرتبه برگردانیده شده شهر شما بر اهل آن و بر خداست که تمام کند بدفعه چارم آن سه دفعه را؛ ای لشکر خصومت و اتباع بهیمه، با وصف ترایبت آمدید و براه بطلان و عقوق رفته منهزم شدید، اخلاق شما از اخلاق مردم پست و اعمال شما ناچیز، و دین شما تعسف و نفاق، و آب شما تلخ و شور است، انتهی" - و بعد از آن مکرر حضرت باهل (بصره) مذمت فرمود ٭

خلاصه عبدالله بن عباس رضی‌الله عنه را حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد عایشه رضی‌الله عنها فرستاده و امر کرد او را که به (مدینه) برود ٭ عبد الله رضی‌الله عنه بی اذن وارد بر عایشه شده متکای او را برداشته زیر خود گذاشته بر آن نشست ٭ عایشه رضی‌الله عنها گفت، "یا ابن عباس خلاف سنت کردی، بی اذن وارد خانه شدی و بی امر روی وساده نشستی" ٭ ابن عباس گفت، اگر تو در خانهٔ که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای تو گذاشت بودی، بی اذن داخل نمی‌شدم و بی امر نمی نشستم ٭ و غرض از آمدن من این است که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام امر فرموده که بسرعت به (مدینه) باز گردی ٭ عایشه رضی‌الله عنها ابا کرد - ابن عباس رضی‌الله عنه خدمت حضرت آمد و امتناع او را بعرض رسانید ٭ حضرت فرمود برو و باو بگو، که اگر قبول نمیکنی میگویم بتو آنچه را میدانی ٭ ابن عباس رضی‌الله عنه امر حضرت را تبلیغ و عایشه قبول کرده؛ حضرت تهیهٔ رفتن او را روز دیگر فرمودند، و با حسنین علیهما السلام و برادر زادگان و سایر جوانان اهل بیت که از بنی هاشم و غیر بنی هاشم

(۱) سبخه اسم موضعی است در بصره

(٦) موتفکه شهرهائی است که برگردانده شده بقوم لوط

از بنی همدان بودند وارد بر او شدند * همینکه چشم زنان بر حضرت افتاد بروی مبارکش نگریسته گفتند ای کشندهٔ دوستان * حضرت فرمودند اگر من کشندهٔ دوستان بودم هرآینه میکشتم کسانی را که در این خانه بودند * و اشاره فرمودند بخانهٔ که مروان حکم و عبدالله زبیر و عبدالله ابن عامر و جمعی دیگر در آن پنهان شده بودند * همراهان حضرت که اینحرف را شنیدند از ترس این که مبادا حضرات بیرون آیند و قصد هلاك ایشان کنند دستهای خود را بقبضهٔ شمشیرها زدند * بعد گفتگوها میانهٔ عایشه و حضرت اتفاق افتاد ، و بعد از طول سخن عایشه رضی‌الله عنها گفت ، میل من این است که در جنگها که میکنید با شما همراه باشم * حضرت فرمودند تکلیف تو این است که بروی بخانهٔ که حضرت رسول خدا صلی‌الله علیه وآله وسلم برای تو گذاشته بود * بعد عایشه رضی‌الله عنها خواهش کرد که حضرت خواهر زادهٔ او عبد الله ابن زبیر را امان بدهند * حضرت امان دادند ، و حسنین علیهما السلام نیز شفاعت مروان نمودند ، حضرت او را هم امان دادند * بعد از آن ولید بن عقبه و ولد عثمان و سایر بنی امیه تمام را امان دادند ، و در همان روز جنگ منادی ندا میکرد - که هر کس سلاح خود را بیندازد یا بخانهٔ خود رود در امان است *

باری پس از رفع غوایل حزن حضرت بر قتل کسانیکه از طایفهٔ ربیعه قبل از ورود حضرت به (بصره) کشته شده بودند طویل شد ، و مقتولین کسانی بودند که طلحه و زبیر ایشانرا کشته بودند ، چه از طایفه ربیعه و چه از عبدالقیس ، و تجدید نمود حزن حضرت را کشته شدن زید ابن صوحان عبدی که در روز جنگ اورا عمر ابن شری کشته بود ، و عمر را نیز عمار یاسر رضی‌الله عنه بکشت ، وحضرت این بیت را تکرار میفرمودند

یا لهفَ نفسی علی ربیعه * ربیعةُ السّامعَةِ المطیعه

و زنی از طایفهٔ عبدالقیس خارج شده میان کشته‌ها گردش میکرد و پسر خود را در آنمیانه دید که کشته شده بود و شوهر و برادران او نیز پیش از آمدن حضرت به (بصره) کشته شده بودند ، آنزن در آنحال این ابیات را انشا کرد

شهدتُ الحروب فشیّبنی * فلَمْ ارَ یوماً کیومِ الجمل
اَضرُ علی مؤمنٍ فتنة * و اقتَله لشجاع بطَلْ

فَلیتَ الظَعینةْ فی بیتها * ولیتک عسکر لَمْ ترتحلِ

مداینی گوید ؛ در (بصره) مردیرا دیدم که گوشش مجروح شده بود ، از قضیهٔ آن پرسیدم ، گفت در جمل رفته بودم و درمیان کشته ها گردش میکردم ، نظرم به یکی از آنها افتاد که سر خود را بلند میکرد و باز بزمین میگذارد و میگفت :—

لقد اُوردتنا حومةالموت اُمّنا * فَلَمْ تنصرَفْ الّا ونحن ورآء
اطَعْنا بنی تیمٍ لشقوةِ جَدّنا * وَمَا التّیم الاَ اعبد و امآء

گفتم ، سبحان الله ، این‌چه حرفی است که وقت جان دادن میزنی ، بگو "لااله‌الاالله" * گفت ای زادهٔ حرام مرا وقت مردن امر بجزع میکنی * من تعجب کردم و رو از او گردانیده روانه شدم * او مرا صدا کرد و گفت ، بیا شهادت تلقین من کن * همینکه برگشتم و نزد او آمدم زیاد مرا نزدیک خود خواند ، همینکه سر نزدیک او بردم گوش مرا بدندان گرفت و کند * من بنا کردم باو لعن و نفرین کردن * بعد گفت وقتیکه خانه رفتی و مادر تو از تو سئوال کرد که این کار را با تو که کرد ؟ بگو عمیر ابن اخدع ضبّی گول خوردهٔ جماعتی دشمن که میخواستند امیر مؤمنین شوند *

بالجمله - عایشه رضی‌الله عنها از (بصره) بیرون آمد و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برادر او عبدالرحمن و سی‌نفر مرد و بیست زن متدینه از عبدالقیس و همدان و غیرها در لباس مردانه که روهای خود را بسته و بر سر عمامه گذاشته و شمشیر حمایل نموده بودند با او روانه فرمود * و این بیست زن مواظب خدمات و سوار و پیاده کردن عایشه بودند ، وحضرت فرموده بودند که از عایشه رضی‌الله عنها زن بودن خود را پنهان کنند * همینکه عایشه به (مدینه) آمد از او پرسیدند که در راه چه بر تو گذشت ؟ گفت بسیار خوش گذشت ، و علی علیه‌السلام نهایت رعایت را در تجهیز وآسایش من کرد ، چیزیکه بود این بود که خدمت من به امردهائی بود که ایشانرا نمی شناختم * آنوقت زنها شرح حال خود را باو گفتند - عایشه سجدهٔ شکر بجا آورده گفت ، والله مزیدی بر کرامت تو ای پسر ابوطالب نیست ، کاش من چنین راهی نرفته بودم ، چنین و چنان بمن گفتند و گفتند بیرون بیا و اصلاح کن میان مردم را ، بیرون آمدم و اینطور شد *

باری - روز جنگ جمل از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پنجهزار نفر کشته شد ، و از اصحاب جمل از اهل (بصره) وغیره ۱۳ هزار نفر کشته شد ؛ بعض دیگر غیر از این گفته اند ، و یکی از مقتولین درجنگ جمل عبدالرحمن ابن عتاب ابن اسید ابن ابی العیص ابن امیه بود ، که حضرت بالای سر او ایستاده فرمودند - تأسف میخورم برای تو - ای بزرگ قریش ، کشتی بزرگان بنی‌عبد مناف را و بدبخت کردی مرا در این‌مقدمه * و از کثرت تأسف که اصحاب در حضرت مشاهده کردند یکی عرض کرد ، یا امیرالمؤمنین چه قدر جزع میکنی برای کسانیکه میخواستند برای تو آنچه خود بدان مبتلا شدند * حضرت فرمودند این جزع من برای عبدالرحمن بجهة قرابتی است که زنان او با زنان من دارند و با تو ندارند * و این عبدالرحمن در روز جنگ جمل بدست مالک اشتر کشته شد و یکدست او ناپدید شد ، و سه روز بعد عقابی آنرا در منی انداخت *

باری - بعد از فتح و غلبهٔ حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر اصحاب جمل و مسلّم شدن (بصره) آنحضرت با جمعیتی از مهاجرین و انصار وارد بیت‌المال شدند ، و نظر حضرت بر زرها و درمهای مسکوک افتاده فرمودند ، ای صفرآء و ای بیضآء ! دیگری را فریب بدهید * و نظر باموال بیت‌المال افکنده قدری تفکر فرمودند ؛ بعد امر کردند که تقسیم نمائید آنها را میانهٔ اصحاب وهمراهان من ، و شمارهٔ هر قسمتی پانصد باشد * همینطور تقسیم کردند ، و یکدرهم کم نیامد ، و عدد کسانیکه از صحابه وغیره همراه حضرت و صاحب قسمت بودند دوازده هزار بود ، و نیز آنچه از اسلحه و آلات و امتعه و دواب وغیره که در معرکه بدست لشکر افتاده بود آنها را نیز فروخته و تقسیم باصحاب و اولاد خود فرمودند ، بهمان مبلغ و اندازهٔ که نقود موجوده را بلشکر تقسیم کرده بودند ، یعنی باز هر قسمتی پانصد بود و یک قسمت سهم خود حضرت شد * ولی یکنفر از صحابه آمده عرض کرد من در وقت قسمت حاضر نبودم و بمن قسمت ندادند ؛ حضرت قسمت خود را باو عطا فرمود *

معروف است از ابی لبید جهضمی که از طایفه ازد بود ، پرسیدند ، علی را دوست میداری ؟ گفت چگونه دوستدارم مردیرا که در بعض از یکروز دو هزار و پانصد نفر از قوم من کشت و آنقدر از مردم دیگر بقتل رسانید که کسی نماند که عزای کسی را بگیرد ،

و هر خانهٔ را گرفتار بمصیبت نمود * بالجمله بعد از آنکه (بصره) مصفا و این غایله رفع شد حضرت روانه (کوفه) شدند ، انتهی * * * * *

این اول جنگ مهمی است که در (بصره) واقع شد ، و بعد از جنگ جمل حضرت علی ابن ابیطالب علیه‌السلام عبدالله ابن عباس رضی‌الله عنه را بحکومت (بصره) منصوب فرمود *

در سنهٔ ٤۱ هجری که حضرت امام حسن علیه‌السلام با معاویه مصالحه فرمود (بصره) بحوزهٔ سلطنت آل ابوسفیان در آمد ، و معاویه - بسر ابن ارطات را بحکومت این‌شهر نامزد نمود *

در سنهٔ ٤٥ زیاد ابن ابیه از جانب معاویه حاکم (بصره) شد ، و بتهدید مردم خطبهٔ معروف البترآء را خواند ، و برای رفع اغتشاش شهر بسیاری از مردم را بحق و ناحق کشت *

در سنهٔ ٥٨ عبیدالله ابن زیاد علیه ما علیه عامل (بصره) شد ، و آن ملعون بسی کسانرا بیرحمانه بقتل رسانید *

در سنهٔ ٦٤ بعد از هلاک یزید ابن معاویه عبیدالله پسر زیاد بخولیای سلطنت از مردم (بصره) برای خود بیعت گرفت ، بعد مردم بیعت او را شکسته قصد قتل او نمودند * ابن زیاد یک ملیون و نهصد هزار درهم وجه بیت‌المال مسلمین را بر داشته فرار کرد ، و در همین سال اهل (بصره) بیعت به عبدالله زبیر کردند *

در سنهٔ ٦٦ مصعب ابن الزبیر بر حکومت (بصره) دست یافت ، و در سنهٔ ۷۱ عبدالملک ابن مروان پس از کشش و کوشش بسیار مصعب را بقتل رسانیده (بصره) را متصرف شد *

در سنهٔ ۷٥ که حجاج ابن یوسف ثقفی از جانب دولت آل مروان بحکومت کل عراق نامزد شد ، (بصره) نیز در ادارهٔ او بود * حجاج از ستم و بیداد در این شهر نکتهٔ فروگذاری نکرد *

در سنهٔ ۸۱ عبدالرحمن ابن اشعث لشکری از عراق بر داشته به (بصره) آمد و با حجاج مصاف داده او را منهزم و شهر را مسخر نمود * حجاج (بکوفه) رفته لشکری بیکران از (شام) وغیره جمع آوری نمود ، و در این جنگ بر عبدالرحمن ابن اشعث غالب آمده

(بصره) را باز گرفت * در این واقعه کار حجاج بکلی از دست رفته بود ؛ ولی شیطنق نموده باز قوت گرفت * توضیح آنکه بقدر ده ملیون درهم به سران و بزرگان (بصره) بخش برده ایشان را بسوی خود کشید * پس از شکست دادن عبدالرحمن وجهیکه به بزرگان داده بود تمام را پس گرفته و همهٔ ایشانرا بقتل رسانید *

در سنهٔ ۸۳ حجاج شهر (واسط) را میان (بصره) و (کوفه) بنا نمود و آنجا را مرکز حکومت قرار داد ، غرضش این بود که اگر فتنهٔ در (بصره) یا (کوفه) روی بدهد بهر دو نزدیک باشد ، و خود را زود بمحل فتنه برساند *

در سنهٔ ۹۵ حجاج هلاک شده و تمام مردم عراق از هتک و فتک آن سفاک نجات یافتند *

در سنهٔ ۹۹ هجری که عمر ابن عبدالعزیز بسلطنت رسید عدی ابن ارطات از جانب او عامل (بصره) شد ، چون بیشتری مردم از بسیاری جور و ستم حجاج ترک یار و دیار کرده بودند او بجبر کسر مردم کوشیده و از روی انصاف و معدلت رفتار نمود * بندگان خدا در عهد حکومت او آسوده بودند *

در سنهٔ ۱۱۰ حسن بصری که از تابعین کرام است بسن هشتاد و هفت سالگی در گذشت ، و در همین سال بارانی فوق العاده بارید ، بقسمیکه در کوچه های شهر با قایق تردد می شد ، و هزار و پانصد خانه خراب شد * تربت حسن بصری نیم ساعت دور از قصبهٔ زبیر است ، و هم در این سال محمد ابن سیرین معبّر در هشتاد سالگی و فرزدق شاعر مشهور در نود و یک سالگی فوت شدند *

از سنهٔ ٤۱ تا سنهٔ ۱۳۱ هجری که نود سال باشد (بصره) در تحت سلطه و استیلاء ملوك بنی امیه از آل ابوسفیان و آل مروان بود ، و در خلال این مدت بعضی از امراء مقتدر نیز در (بصره) موقتاً حکومت کردند و با ملوک عهد جنگها نمودند ، مانند مصعب ابن زبیر و عبدالله ابن جارود و عبدالرحمن ابن اشعث و ضحاک ابن قیس که از عراق خروج کرد ، و نافع ابن الازرق که جماعت او بازارقه معروفند ، و یزید ابن مهلب که در (شام) از زندان گریخت و گروهی دور خود جمع کرده (بصره) را گرفت که وقایع آنها مفصلاً در کتب تواریخ اسلام مسطور است * و چون مقصود نگارنده ذکر احوال اجمالی تاریخ (بصره) است بتفصیل آنها نمی پردازم *

در سنهٔ ۱۳۱ هجری که بتأئید ابو مسلم خراسانی سلطنت عرب به بنی عباس منتقل شد ، و هواخواهان ایشان در همه جا مشغول تسخیر بلاد شدند ، حکومت (بصره) از جانب عبدالله ابن سفاح به سفیان ابن معاویة ابن یزید ابن مهلب مفوض گردید - مردم (بصره) تمکین وی نکرده بمدافعه بر خواستند ، و ارباب دولت بنی امیه چار هزار نفر لشکر بامداد اهل (بصره) فرستادند ، پس از هفت روز ستیز و آویز اتباع بنی امیه فرار و شهر بتصرف سپاه بنی عباس در آمد ؛ در این جنگ بسیاری از زنان و اطفال غارت و جم غفیری از مردم شهر کشته شدند * از قرار مذکور یازده هزار نفس مقتول و هفت هزار خانه خراب و نیمهٔ بازارها با خاک یکسان شد * سفیان خطبه بنام پادشاه عباسی خوانده و شصت نفر از بزرگان بنی امیه را که در (بصره) بودند بقتل رسانیده و لاشه های ایشان را در کوچهها انداخته طعمهٔ سگان ساخت ، از مشاهدهٔ این حال دهشت زیادی بر اهل (بصره) مستولی شد *

در سنهٔ ۱۳۵ موکب حاج و مرکز تجمع قافلهٔ حجاز را در (بصره) قرار دادند ، گویند دویست هزار نفر حاج در (بصره) گرد آمد و در آنسال بازارگانان بسی سود بردند *

سنه ۱٤۰ هجری خصیب حاجب منصور دوانیقی نهری بزرگ در (بصره) حفر و باغات بسیار در دو جانب آن احداث ، و قصری با شکوه در صدر آن نهر بنا نمود * این نهر در جهة جنوبی (بصره) واقع ، و از رود شط العرب منشعب و معروف بابوالخصیب است * دهی است بزرگ و معمورترین جاهای (بصره) است * زمین خراب در این ده یافت نمیشود ، و در غالب باغات آن از انبوه درختان آفتاب درست دیده نمیشود * توانگران و ملاکان معتبر (بصره) بیشتر از اهل این ده هستند ، و این ده از (بصره) دو ساعت دور است ، ذکر آن در موقع خود خواهد آمد *

در سنهٔ ۱٤٤ ابراهیم ابن عبدالله ابن امام حسن مجتبی علیه السلام در (بصره) خروج نمود ، از (بصره) و اطراف آن بقدر صد هزار لشکر بدو گروید ، در جائی نزدیک به (کوفه) با سپاه منصور عباسی کارزار نموده بشهادت رسید ، بیست هزار نفر در این معرکه کشته شد *

در سنهٔ ۱٤٦ که دو سال بعد باشد محمد ابن سلیمان بحکم منصور پادشاه عباسی سه هزار خانه

در (بصره) خراب ساخت ، و متجاوز از بیست هزار نخل از بن بر انداخت * و پنجاه و پنج نفر از اهل شهر بدار کشید ، و پانصد نفر را زنجیر کرد ؛ بجرم اینکه دعوت ابراهیم را اجابت کردند *

در سنهٔ ۱۶۰ آبادی (بصره) چنان شد که ۲۰ هزار کس در مسجد جامع نماز میخواندند ، چون در وقت نماز جای بر مردم تنگ می شد صد هزار درم خرج کرده و بر وسعت مسجد جامع افزودند ، و در زمان سلطنت هارون الرشید حضرت امام موسی ابن جعفر علیه‌السلام یکسال بفرمان آن پادشاه در (بصره) نزد عیسی ابن موسی در بند ماند ، آخر الامر عیسی به هارون خبر داد که در خلال این مدت نشنیدم این بزرگوار در حق تو یا من نفرین کند ، شب و روز اوقات خود را بعبادت و پرستش پروردگار میگذراند ، و من بیش از این نمیتوانم متحمل گناه شوم و خصمی با خدا و رسول کنم ، یا او را بدیگری بسپار یا من تخلیهٔ سبیل او کنم * هارون آن امام مظلوم را بحاجب خود فضل ابن ربیع سپرد *

ترقی بصره

در اوایل قرن سوم هجری (بصره) بپایگاهی بلند از ترقی و عمران رسید ، چنانچه ارباب تواریخ در وصف این شهر چیزها می نگارند و راه مبالغه می سپارند * مثل اینکه نوشته اند پادشاه بنی عباس در سنهٔ ۲۱۰ از (بغداد) شمارهٔ علمآء و طلاب (بصره) را پرسیده بود ، خبر دادند که هفتصد مدرس و ده هزار طلبهٔ علم در (بصره) موجود است ؛ پادشاه از تالیفات علمآء (بصره) هر کدام یک نسخهٔ طلبید ، در ظرف بیست سال آنچه در (بصره) کتب در علوم مختلفه تألیف و تصنیف شده بود از هرکدام نسخهٔ تحصیل کرده و آنها را در سه کشتی حمل نموده به (بغداد) فرستادند * شمارهٔ آن کتب را زیاده از دویست هزار مجلد ذکر کرده‌اند *

آورده اند که در سنهٔ ۲۲۶ در این شهر شهیر ۱۷ هزار مسجد بزرگ و کوچک و ۷ هزار حمام بوده ، و تنها فقرائیکه در مساجد سکنا داشتند شمارهٔ ایشان یکصد و شصت

هزار نفر میرسید ، و طول نخلستان و باغات (بصره) به پنجاه و چار و عرض آن به سه فرسخ و نیم و چار فرسخ رسید ، و متجاوز از صد و بیست هزار نهر و جدول بزرگ از برای آبیاری باغات از شط العرب منشعب بود ، و در آن نهر ها زیاده از پانصد هزار زورق کار میکرد ، و در عرض یک ماه کشتیهای تجارتی که از هندوستان و چین و بنادرفارس و عمان وغیره وارد لنگرگاه (بصره) می شدند شمارهٔ آنها یکصد و پنجاه هزار فروند رسید * از متمولینی که در این قرن در (بصره) بوده اند یکی محمد ابن سلیمان است که درمیان بنی عباس بداد و دهش و توانگری مشهور بود * از غلهٔ املاک خود روزی ۱۰۰ هزار درهم عایدات داشت ، کوشکی در کنارهٔ نهری با باغی در منتهای نفاست ساخته در آن باغ آهو . گوزن . شتر مرغ و همه نوع جانوران وحشی و اهلی و مرغان خواننده جمع کرده باغ وحشی ترتیب داده بود ، شعرا را در وصف آن باغ و کوشک اشعار است - از جمله یکی گوید -

زُر وادیِ القصر نعم القَصْرِ والوادی * فی منزلٍ حاضران شئتَ اَوْبادی

و از قصوریکه در غایت ظرافت در (بصره) ساخته شده و اهل تواریخ ذکر آنها را سزاوار یافته اند یکی قصر عبیدالله ابن زیاد ملعون است که موسوم بقصر (بیضا) بود ، مردم از برای تماشای زینت و زیبائی آن می آمدند و در آن گردش میکردند * دیگر قصر اَوْس ابن ثعلبه است که از جانب ملوک بنی امیه والی عراق و (خراسان) بود ، و آن عمارت در مرغزاری نزدیک (بمربد (۱)) واقع شده ، شرفهٔ غرفهٔ آن از بلندی سر باوج ابر کشیده ، اطراف آن درختان سبز و سبزه زار روحی بود ، که بر صفای آن می افزود * شاعری در وصفش گوید :—

بغرسٍ کا بکارِ الجورای و تربة * کأنّ ثراها مآء ورد علی مسک

فیا طیب ذاك القصر قصراً و نزهةً * ویا فیح سهلٍ غیر وعرٍ ولاضنكَ

نفوس (بصره) در این عهد از قراین صحیحه از دو کرور متجاوز بود ، زیرا که نوشته اند ابو جعفر منصور یك ملیون درهم باهل (بصره) تقسیم نمود ، بهر مردی تنها دو درهم

(۱) مربد - جای باصفای معروفی در سمت غربی بصره بوده اعراب از اطراف در انجا می آمده باهم مشاعره و مسامره و داد وستد میکردند

رسید ، البته زنان و اطفال بیش از یك کرور بوده اند ، و این قاعده کلیه است که زنان و اطفال در همه جا بیش از مردان هستند * ما اگر از روایات و مبالغات مورخین یکجا چشم بپوشیم میتوانیم در کمال اطمینان حکم بکنیم که (بصره) در آنعهد از حیث تمدن و عمران و ترقیات مادی و معنوی یکی از شهرهای درجهٔ اول بوده *

در بیان اینکه اُبلّه بصره یکی از جنان اربعهٔ عالم بوده

مورخین گویند (اُبلّه) شهر کوچکی در (بصره) بوده بسیار آبادان ، و نهری درمیان آن در نهایت لطافت جاری بوده ، و از دو جانب درختان سبز و خرم و جداول دلکش و منظم داشته ، کنارهٔ آن نهر یکجا باشجار و ازهار آراسته و باغاتش بانواع گل و سبزه پیراسته ، قایقها بلا انقطاع در این نهر دلکشا درآمد و شد بوده ، همهمهٔ اغانی و زمزمهٔ غوانی پیوسته در آن بقعهٔ باصفا سامعه را لذت می بخشید ، و (اُبلّه) نزهتگاه مردم (بصره) بوده ، حالا از (اُبلّه) اثری نیست و از آن بهشت دنیا جز ذکری در تواریخ یادگاری نمانده *

(جنات اربعهٔ عالم)

صُغد سمرقند . شُعب بوّان . اُبلّهٔ بصره . غوطهٔ دمشق جنات اربعهٔ عالم مشهور است * در زمان قدیم این چار نقطه را از جهة خضارت و نضارت و صفای بقعه و جودت آب و هوا بر تمام نقاط معموره ترجیح داده و جنات اربعه نامیده و همه ائمهٔ تواریخ آنها را ذکر کرده اند ، و گویا (اُبلّهٔ بصره) از کثرت بساتین و ریاحین یکی از بهشتهای چار گانه شمرده شده ، و الا آب و هوای (بصره) در خور ستایش نیست ، از قدیم تاکنون بوخامت مشهور است ، و چامه سرایان سابق و لاحق در نکوهش آن شعر گفته اند ، ذکر بعضی از آن در جای خود بیاید

فتنهٔ زنگیان

در هنگامیکه (بصره) بذروهٔ عمارت و تمدن رسیده و مردمش بمنتهای رفاهیت و سعادت برخوردار بودند ، فتنهٔ زنگیان بوقوع پیوست * این آشوب بزرگ ، مردم این شهر را باسفل درکات نکبت رسانید ، و سراپای این مرز را مغشوش و خراب ساخت * مؤرخین این فتنهٔ عجیب و حادثهٔ غریب را از وقایع مهمهٔ تاریخی (بصره) دانند ، مجملی از مفصل آن این است :—

در سنهٔ ٢٣٢ مردم شهر باسم بلالیه و سعدیه دو گروه شده و با یکدیگر بنای مجادله و مقاتله گذاشته حکومت را زبون و شهر را دوچار هرج و مرج ساختند بنوعی که حکام و مرزبانانیکه به (بصره) می‌آمدند بعضی یک ماه و پارهٔ دو سه ماه مانده یا ستوه می‌آمدند و استعفا میدادند یا مفسدین آنها را مقتول یا از شهر نفی و بیرون میکردند ، تا سنهٔ ٢٥٤ این اغتشاش در (بصره) بطول انجامید * در این سال علی ابن احمد ابن محمد نامی ظهور کرده بهر یک از زنگیان و غلامان سیاه پنج اشرفی طلا داده ایشان را باطاعت خود و عصیان آقایان خویش باز خواند ، و از بند بندگی آزاد ساخت * عدهٔ کثیری از غلامان سیاه بدو گرویده دست تطاول و چپاول بجان و مال مردم دراز و آهنگ خونریزی و فتنه انگیزی ساز نمودند * چندین بار با اهل (بصره) و سپاه پادشاهان آل عباس کارزار نموده شکست دادند ، و اغلب آبادی شهر و دیهات را آتش زده با خاك یکسان کردند * مال و منال مردم را عرضهٔ نهب و غارت ساخته عیال و اطفال بندگان خدا را باسارت بردند و تمام اعمال (بصره) را تا (اهواز) مسخر ساختند ـ آخرالامر (بصره) را نیز بقهر و غلبه بحیطهٔ تصرف در آوردند ، مردم شهر از ترس جان بعضی متواری و پارهٔ در بیابانها و پیغوله‌ها فراری شدند * پس از اینکه تا سه روز شهر را تاراج و خانه‌ها را آتش زدند و مرتکب انواع فضایع شدند ، علی ابن احمد سرکردهٔ زنگیان ، اعلان امان داده تمام مردم را دعوت و طلب نمود که بآنها تعلیمات و تنبیهاتی بدهد ، بقدر صد هزار نفر باطمینان امان او در مسجد جامع اجماع کردند ، یکباره فرمان داده همهٔ آنها را از زیر تیغ گذرانیدند ، و زمینهٔ مسجد را از خون آن بخت برگشتگان رنگین و مالا مال ساخت ، آنگاه بنای مسجد را نیز از بن بر انداخت * نوشته اند که در این فتنه

پانزده هزار خانه و دویست مسجد ویران و بقدر یکصد و بیست هزار کس کشته شد *

بالاخره خود الموفق بالله پادشاه عباسی سپاهی بیگران از (بغداد) و (کوفه) و تمام نقاط عراق جمع آوری کرده پس از زد و خورد بسیار ورنج بیشمار در سنهٔ ۲۷۰ هجری زنگیانرا تار و مار و جمعشان را پریشان نمود، و با تیغ بیدریغ (بصره) و نواحی آنرا از آلایش وجود آن وحشیان زشت نژاد پاک ساخت، آنگاه جارچی گذاشت درمیان مردم جار کشیدند که هرکس خواستهٔ از او رفته بیاید بگیرد * اموال منهوبهٔ مردم را آنچه بدست آمد جمع نموده عیال و اطفال خلق را از قید اسارت نجات بخشیده بصاحبان آنها مسترد ساخت، آنروز اهل (بصره) را بمثابهٔ عیدی بزرگ بود *

آشوب زنگیان چارده سال طول کشید، در عرض این مدت ۱۵۰ هزار مقتول و ۲۰۰ هزار زن و ۱۰ هزار بچه و ۱۲۰ هزار مرد اسیر شدند، و متجاوز از قیمت ۲۰ ملیون اشرفی طلا اموال و نقدینهٔ مردم بیغما رفت * بنا بر اقوال مؤرخین جائیکه الموفق بالله بنا نموده و (الموفقیه) نامیده بعد (بصیره) اش خواندند، همین (بصرهٔ) موجودی است * چون (بصره) قدیم در فتنهٔ زنگیان خراب شد مردم نقل مکان باین (بصره) نموده و نام (الموفقیه) را از آن برداشته (بصره) خواندند، والله اعلم *

سنهٔ ۲۷۸ دین قرمطی از (کوفه) شیوع پیدا کرد، پیروان این دین را که قرامطه گویند در (قطیف - احساء - بحرین و بصره) مفسده‌ها برپا نموده و خرابیها کردند، چندین بار (بصره) و نواحی آنرا غارت کردند، زن و بچهٔ مردم را اسیر بردند، چاه‌های راه (مکه) مشرفه را انباشته و خراب، و قافله حاج را از تشنگی هلاك ساخته راه کاروان حجاز را قطع، و چندین سال این صفحات را دست خوش فتنه و فساد نمودند * از قتل و اسر نفوس و نهب اموال مرتکب انواع فضایع شدند - تا پس از کشش و کوشش بسیار ارباب دولت بنی‌عباس آن گروه اشرار را پراگنده و ضعیف ساخته بندگان خدا را از شرشان مستخلص نمودند * چگونگی افساد و اختلال قرامطه در کتب تواریخ به تفصیل مسطور است *

شمهٔ از عقاید باطلهٔ قرامطه

مؤسس کیش قرمطی فرج ابن عثمان نامی بوده، ادعا کرد که مهدی و عیسی موعود و احمد ابن محمد ابن الحنفیه و جبرائیل و ناقهٔ صالح و یحیی ابن زکریا و روح القدس تمام او است، و قرآنی جعل کرده احکام مذهب خود را در آن نوشته بود * در دین او نماز چار رکعت است، دو رکعت پیش از طلوع و دو رکعت بعد از طلوع آفتاب * و در سالی فقط دو روز باید نماز خواند، یکی در روز نوروز و یکی در روز مهرگان - باده حلال است، و بجای غسل جنابت یک وضوء ساده کافی است - هر کس با او ستیزه کند قتل او واجب و هرکس کیش اورا نپذیرد باید جزیه بدهد، و در نماز هم باید آیات قرآن مجعول اورا بخوانند * باین ژاژخائی و هرزه درائی عوام را فریفته جمعی از اراذل و اوباش بطمع مال و جاه بدو گرویده و کردند آنچه کردند * اینگونه مردمان ابتر و اشخاص از خدا بیخبر در هر زمان و مکان یافت میشوند، و بلفاظی و تلبیس عوام کالانعام را در ورطهٔ گمراهی می اندازند، و بندگان خدا را بانواع مصایب گرفتار می سازند، مال و جان و ناموس خلق را وقف تصرفات سیئه نفس امارهٔ خود مینمایند * و از برای اجرای مقاصد خبیثهٔ این دشمنان انسانیت اسم دیانت بهترین وسایل است - هرروز بلباسی شیطانی جلوه کند و صاحبان نفوس ضعیفه را بخود کشاند - یکی دعوی کشف و کرامت و دیگری ادعای پیغبری و امامت کند - و پارهٔ باین هم قناعت نکرده لاف الوهیت میزنند * مثل آن ملحدیکه مذهب جدید را تلفیق و برای فریفتن عوام ملت و اضلال سفهای امت دکان ضلالتی باز کرده عمدهٔ مطلب تسخیر احمق وتحصیل پول است *

اینهمه بهر همان است که زر میخواهند

سبحان الله اینها چه جنس مخلوقی هستند که از برای تسکین شهوات بهیمیهٔ خود نه از عار دنیا نه از نار آخرت پروائی دارند و در راه هوا و هوس خود هر ناروائی را جایز می شمارند - فَوَیلٌ لِلّذِینَ یَکتُبونَ الکِتابَ بِاَیدِیهِم ثُمَّ یَقُولُونَ هٰذا مِنْ عِندِاللهِ لِیَشتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَوَیلٌ لَهُم مِمّا کَتَبَتْ اَیدِیهِم وَ وَیلٌ لَهُم مِمّا یَکسِبُونَ * فقرهٔ بیادم آمد هر چند جمله معترضه است اما ایرادش در این مقام خالی از مناسبت نیست *

حسام‌الدین نامی کرد از مردم (ساوجبلاغ) دعوی طبابت میکرد ، و چند سال در (بصره) از این رهگذر میخورد ، پس از چند سال توقف رفت و غیبتی طولانی کرد ، دو سال پیش از این باز پیدا شد ، چون سابقهٔ آشنائی داشت نزد نگارنده آمد * باو گفتم ، یا هو ، در اینمدت بکدام وادی سرگردان بودی ؟ گفت در نواحی (نجد) و در میان اعراب بودم ، چون غالب اوقات میان قبایل اعراب زد و خورد است * پرسیدم از (نجد) چه خبر داری * گفت اخبار و علوم اولین وآخرین پیش من است * گفتم ادعای بزرگی میکنی * گفت من عیسی موعودم * گفتم اینگونه شوخیهای کفر آمیز هیچوقت نمیکردی * گفت شوخی کدام است جدی حرف میزنم ، چون خلق گمراه شده اند و فحشاء و منکر شیوع پیدا کرده ، خداوند مرا فرستاده که مردم را براه راست و سبیل رشاد باز آورم * من دیدم خبط دماغ پیدا کرده ، خواستم سلسلهٔ مهملات خودرا امتداد بدهد بریشخند ـ گفتم خوب تعریف کن به بینم حرفهای تازهٔ تو شنیدنی است * گفت آدم منم ، نوح منم ، ابراهیم منم ، موسی ، عیسی ، خاتم النبیین صلی‌الله علیه و آله وسلم ، مهدی آخرالزمان ، تمام منم * گفتم خوش انصاف چه میکنی ، تو که همه را صاحب شدی و ابواب دعوات باطله را بر همقطاران خود مسدود ساختی ـ تو هم پیغمبری ، هم امام ، هم پیری هم مرشد * پس هرگاه سفیهی دیگر پیدا شود چه ادعا بکند ؟ گفت از این قبیل سخنان منکرین بانبیاء عظام خیلی میزدند ، لَیْسَتْ تِلْکَ بِاَوَّلِ قَارُوْرَةٍ کُسِرَتْ * گفتم ، کار پاکانرا قیاس از خود مگیر ـ خاک را با عالم پاک چه نسبت ، کدام خصلت از انبیاء در تو موجود است ؟ صفوت آدم ، یادعوت نوح ، صبر ایوب یا صدق یعقوب ، توکل ابراهیم یا ید بیضای کلیم ، دم مسیح یا فصاحت حضرت فخر کائنات داری ؟ تو که هر از بر ندانی این چه یاوه است که می سرائی ، و این چه ژاژ است که میخائی ، کار طبابت از برای قوت توکافی است * من برادرانه بتو نصیحت میکنم از این کفر و الحاد در گذر و بدرگاه خدا توبه و انابه کن * اگر افلاس تورا باین دعوات باطله وا داشته میتوانی از راه دیگر تحصیل رزق نمائی ، خداوندکریم و رزاق است ، این چند روزهٔ دینا نمی ارزد که از برای لقمهٔ نانی خود را به لعنت و عذاب ابدی گرفتار کنی * هر چه از این نصایح دلپذیر بآن بدبخت گمراه کردم سودی نه بخشید * آخر از او پرسیدم مقصود تو چیست ؟ گفت مقصودم اعلان دعوت و انذار خلق است ، و میخواهم

اول فرنگیها را دعوت کنم ؛ همینکه آنها بمن ایمان آوردند تمام مردم بمن ایمان خواهند آورد * گفتم گویا از فرنگیها احمقتر پیدا نکردی ؟ گفت نه ، چون فرنگیها مردمان دانائی هستند سخن حق را فوراً قبول خواهند کرد * گفتم آفرین ، فکر بکر همین است ، زود باش نزد فرنگیها برو ، در این جا دو سه نفر حکیم دارند شاید امراض دماغی تورا معالجه کنند *

خلاصه ، خیلی گفتگو میان من و او شد ، در آن اثنا یکی از مأمورین محترم عثمانی آمد ، من سخن خود را بریدم * حسام‌الدین سر بحث را با وی باز کرد * آن مأمور محترم همینکه بعضی حرفهای کفر آمیز و ادعا های پر و پوچ از او شنید ، تند شده برخاست و مصمم شد بحکومت خبر بدهد که او را مجازات دهند ، من با آنشخص محترم از پله پائین آمده گفتم ، بر دیوانه حرجی نیست ، هر طور بود اورا از ان خیال منصرف داشتم * پس از چندی شنیدم حسام‌الدین به (کویت) رفته و نزد شیخ مبارك ابن صباح حاکم (کویت) کفر و زندقه گفته ، شیخ اورا آنقدر چوب زد تاجان بداد و از خیال پیغمبری و امامت آسوده شد ـ انتهی *

از سنهٔ ۱۳۱ که آغاز ظهور دولت بنی عباس بود ، تا سنهٔ ۶۵۵ که آندولت بتغلب هلاکو خان تاتار سپری شد ، هر چند (بصره) بظاهر جزو عراق و راجع بدولت بنی عباس بود ، ولی در خلال اینمدت غالباً این شهر شهیر در تصرف ملوک مقتدر و امرای متغلب عهد بوده و ارباب دولت بنی عباس هیچ بر این مملکت دست نداشتند ، فقط بعضی از ملوك که بر (بصره) استیلا میافتند گاهی رعایتاً پیشکشی بسلاطین بنی عباس میدادند ، و برخی نیز هیچ نمیدادند * چون ملوك بنی عباس بسبب انهماکی که بملاهی و خوشگذرانی داشتند اختلال کلی در استقلال آنها راه یافته بود ، و از هر طرف ملوك و امرا قوت گرفته ایشانرا زبون و مخذول نمودند ، وخلفا در (بغداد) اغلب دست نشاندهٔ امرای آل بویه و سلاطین سلجوقیه بودند ، چنانچه شاعر گوید

خلیفة فی قفس * بین وصیف وبغا
یقول ما قالا له * کما تقول الببغا

بعد از الموفق بالله (بصره) غالب اوقات یا در قبضهٔ ملوك دیالمه یا در حوزهٔ سلطنت سلاجقه بوده ، و گاهی که ضعف و فتوری در حکومت این شهر بهم میرسید طوایف اعراب و سران عشایر در این مملکت تاخت وتاز میکردند ، و بسی خرابی می نمودند * چون این شهر

بسبب آب و خاك با برکت و اهمیت موقعی که از حیث تجارت دارد همیشه محرك طمع و مطمح نظر سلاطین عصر و امرای صاحب اقتدار عهد بوده ، همیشه اهل (بصره) از زن و مرد در معرض نهب و اسر و قتل بودند * باری در سنهٔ ۳۲۶ بریدی حاکم اهواز (بصره) را گرفت ، تا سنه ۳۳۵ در دست او بود - در سال مذکور معزالدوله و المطیع لله عباسی متفقاً با لشکری انبوه آمده (بصره) را از دست بریدی مسترد داشتند * پس از فوت معزالدوله پسرش حبشی در (بصره) کوس استقلال زده بر عموی خود بختیار یاغی شد ، و چند سال مستقلا حکمرانی کرد *

در سنهٔ ۳۵۶ سپاهی بسرکردگی ابوالفضل عباس ابن حسین آمده ، پس از چند روز ستیز و آویز بر حبشی غالب آمده و اورا اسیر کرده به (بغداد) فرستاد - از جمله اموالیکه از حبشی مصادره کردند بغیر از کتب و رسایل غیر مجلد پانزده هزار جلد از انواع کتب نفیسه بوده *

سنهٔ ۳۶۵ عضدالدوله دیلمی با لشکری جرار (بصره) و (واسط) را تسخیر نمود ، بعد بر کل عراق دست یافت ، و خطبه بنـام او خوانده شد - و ابن بقه وزیر را کشته و بر سر جسر (بغداد) تنش را بدار کشید * ابوالحسین انبـاری در مرثیهٔ بن بقه گوید

علوٌ فی الحیات و فی انممات * لحق انت احدی للمعجزات

از سنهٔ ۳۶۵ تا سنهٔ ٤٤٧ (بصره) در دست ملوك آل بویه و امرای دیالمه بود ، معزالدوله شرف الدوله ، صمصام الدوله ، بهآءالدوله ، جلال الدوله ، ابوکالیجار وغـیره از امرای کوچك و بزرگ دیالمه در (بصره) فرمانفرمائی کردند * پس از ان کارگذاران دولت سلجوقیه بر (بصره) و (بغداد) مسلط شده ، در سنه ٤٤٧ (بصره) را بهزار اسب ابن تکیر سالیانه بسیصد وشصت هزار دینار اجاره دادند که تقریباً روزی هزار دینـار میشود *

در سنه ٤٥٤ خیر و برکت در این مملکت بمثابهٔ رسید و نعمت چنان فراوان شد که بقدر هزار وقیه (۱) خرما بدو درهم فروخته شـد * بالاخره مردم بحمالان اجرت داده خرمای سال گذشتـه را در رود خانه ریختنـد * بلی اگر آنوقت (قنـال سویس) باز و کشتی بخـار در کار بود این کالای مطبوع باین درجـه از ابتـدال نمیرسید ، و مانـند امروزه تمام به (هند - سند - حجاز - یمن - مصر - فرنگ - آمریك) حمـل و نقـل میگردید ، و همه زر مسکوك می شد * افسوس که ملت ما هنوز فائده تسطیح طرق و افتتاح مسالـک را نمیداند که

(۱) هر وقیه هزار درهم است

تا چـه اندازه ممد ثروت و معین تجارت است * در تمام ایران یك فرسنگ راه آهن هست ، آنهم بدبختانه مال خارجه است ، و ما با اینکه منافع عمومی و خصوصی آنرا بچشم می بینیم ، ولی ابداً از برای احداث یکرشتـه راه آهن دست و پائی نمیکنیم - گویا در اعمال خیریه نکبت دست و پای مارا سخت بسته *

باری در سنـهٔ ٤٨٣ قبایل بنی عامر و (لحسا) با ده هزار سوار یکبار بر (بصره) تاخت آورده شهر را بتصرف در آوردند ، و آنقدر غارت و خرابی در این مملکت کردند که در هیچ زمانی دیده و شنیده نشده - هرچه خواسته و اموال مردم بود همه را تاراج کرده ، بعلاوه ۱۰ هزار خانه را از بن بر انداختند ، و آنچـه بازار و دکان بود همه را با زمین یکسان نمودند و دو کتابخانه معتبر را آتش زدند * این خبر جانگزا که در (بغداد) بگوش سلطان ملکشاه رسید ، اردوی بزرگی بسرداری سعد الدوله گوهر آئین و سیف الدوله از برای رفع غایله فرستاد ، ولی پیش از رسیدن لشکر ، اعراب در بیـابان (جزیرة العرب) پراگنده شدند *

سنهٔ ٤٩٩ اسماعیل نامی که حاکم (بصره) بود ، دعوی استقلال نمود - حاکم (حلّه) سیف الدوله ، صدقه ابن دبیس با بیست هزار کس از طرف رودخانه و خشکی شهر را درمیان گرفت * پس از شانزده ماه محاصره شهر را متصرف شـد ، و تا سه روز بازار قتل و غارت در شهر گرم بود * سپس سیف الدوله بمردم امان داده یکی از غلامان خود تون تاش نام را بحکومت (بصره) نامزد نموده خود به (حلّه) برگشت * سه ماه که از این واقعه گذشت ، طایفهٔ ربیعه و المنتفق اتفاق کرده با پنج شش هزار سوار به (بصره) هجوم آوردند ، و تا سی و دو روز مشغول خونریزی و تاراج اموال مردم بودند ، و انواع هرزه‌گی و وحشیگری کردند * شش هزار در خانه و ده هزار دکانرا خراب نمودند ، و کتابخانهٔ را که ابوالفرج ابن بنا وقف کرده و دارای پنجاه هزار جلد کتاب بود ، آن اشرار نادان آتش زدند *

در سنهٔ ۵۰۳ از جانب سلطان محمد سلجوقی امیر (آق سنقر) بحکومت (بصره) نامزد شد * این عامل عادل در آبادی شهر و جلب آسایش خلق و جبر کسر مردم فوق العاده بذل همت نمود ، خانه‌های فقرا را مجاناً تعمیر و مساجد مخروبه را مرمت کرد * آنقدر برعیت مهربان بود که کشتیهـا معین کرده از شط (دجـله) آب می آوردند و بمردم تقسیم میکرد * غرض

(بصره) تاوقتیکه در تحت سلطهٔ سلاطین سلاجقه بود ، بسبب حسن سیرت حکام ایشان
مردم در مهد امن و آسایش بودند *

در سنهٔ ٦٥٦ که هلاکو خان بساط دولت مستعصم را طی کرد ، و سپاه تاتار در اقطار
معموره آغاز کشورگیری نمودند ، (بصره) هم جزو عراق باجگذار سلاطین مغول گردید *

در سنهٔ ٧٤٠ که روزگار فرمان روائی دودمان چنگیزی سپری شده ، شیخ حسن ایلخانی برکل
عراق استیلا یافت ، (بصره) نیز یك چندی جزو ممالك متصرفهٔ خاندان ایلخانی بود *

در سنهٔ ٨٠٢ که فاتح بزرگ مشرق امیرتیمورگورکانی برعراق عرب دست یافت ، (بصره)
و جزایر را نوهٔ آن پادشاه قهار میرزا ابوبکر بن میران شاه ضبط نمود ، و چندی هم این شهر در
ید تصرف سلاطین تیموریه ماند *

در سنهٔ ٨١٤ قره یوسف از امرای ترکمان (قره قویونلو) دم از استقلال زده حکومت (بصره)
و (بغداد) را بفرزند خود شاه محمود واگذار کرد ، و زمانی هم امرای (قره‌قویونلو) که بر
(آذربایجان - دیاربکر - بغداد - فارس و کرمان) استیلا داشتند در (بصره) حکمرانی کردند *

در سنهٔ ٨٧٠ حسن طویل از امرای تراکمهٔ (آق قویونلو) پس از محاربات شدیده خاندان
قره قویونلو را منقرض ساخت *

در سنهٔ ٨٧٢ امرای (آق قویونلو) بر (بصره) و عراق عرب حکم فرما شدند *

در سنه ٩١٤ که شاه اسمعیل صفوی با سپاهی فراون عراق و (بصره) را بحیطهٔ تصرف
در آورد این شهر در حوزهٔ سلطنت صفویه داخل شد *

سنهٔ ٩٤٥ که سلطان سلیمان پادشاه عثمانی به (بغداد) آمد ، (بصره) در تحت نفوذ
سلاطین آل عثمان در آمد ، ولی اعراب متصدی حکومت این شهر بودند ، و بدولت عثمانی
اظهار انقیادی می نمودند ، و غالب اوقات دم از استقلال میزدند و اعلان عصیان میکردند *

در سنهٔ ١٠٢٥ حسین پاشا پسر افراسیاب در (بصره) دعوی استقلال نمود ، و چندین بار
با سپاه عثمانی جنگ کرد ، گاهی غالب و گاهی مغلوب می‌شد ، و سالها بر (بصره) ومضافات
آن و (لحسا) مستقلا حکمرانی کرد ، تا آخرالامر از جانب سلاطین آل عثمان ابراهیم پاشا وکنعان پاشا
و دلاور پاشا با سپاهی انبوه بدفع او مأمور شدند ، و چون اهل (بصره) نیز از سوء سلوك

حسین پاشا دلتنگ بودند ، دست از یاری او کشیدند ، او به تنهائی تاب مقاومت نیاورده
به (حویزه) گریخت * تا سنهٔ ١١٠٩ (بصره) گاهی در دست امرای عثمانی و گاهی در قبضهٔ
طوایف خود سر منتفك بود * در همین سال فرج‌الله خان والی (حویزه) ازجانب سلاطین صفویه
مانع نام حاکم (بصره) را اخراج کرده و شهر را بقهر متملك شد ، و داؤد خان را ازجانب
خود بحکومت (بصره) گماشت ، و یك چندی حکام (حویزه) متصدی حکومت (بصره) بودند *

در سنهٔ ١١٨٨ کریم خان زند (بصره) را مسخر نمود - سید عبداللطیف شوشتری که از
ادبای عصر کریم خان بوده و در اثناء محاصرهٔ شهر برادر مهترش سید محمد شفیع در (بصره)
بوده ، کیفیت تسخیر (بصره) را در کتاب خود (تحفة العالم) اینطور آورده * سبب رنجش
کریم خان و وقوع این محاربه این است ، که عمر پاشا والی (بغداد) با زوار و مسافرین
ایرانی آغاز بد سلوکی نموده ، رسوم غیر مرسومه و وجوه گزاف بر سبیل مصادره از ایشان
میگرفت ، و نسبت بمجاورین ومسافرین قزل باش در عتبات عالیات بعضی حرکات وحشیانه میکرد *
مردم از رفتار ناهنجار او بدربار دولت کریم خانی شکوه نمودند ، آن پادشاه رعیت پرور
حیدر قلی خان زنگنه را که لیاقتی بسزا داشت به (بغداد) فرستاد ، که پاشای مشارالیه را باندرزهای
دلپذیر از آن رفتار ناسازگار باز دارد * والی (بغداد) از آن نخوتی که داشت متعظ نشده در
جواب نامهٔ بی‌ادبانه نوشت ، و بیش از پیش بنای جور و بیداد گذاشت ؛ جمعی را در کاظمین
علیهما السلام گرفته چوب بسیار زد که یکی از آنها بمرد ، این‌خبر که بگوش درباریان دولت رسید ،
کریم خان برادر خود صادق خان و یکی از عمو زادگان خود نظر علی خان زند را با جمعی از
سپاه به تسخیر (بصره و بغداد) مأمور ساخت * صادق خان از (شوشتر) عبور نموده به
(بصره) شتافت ، و آن شهر را درمیان گرفت ، در ان وقت متسلم (بصره) سلیمان آغا بود ،
"متسلم حاکمی را گویند که درجه اش از والیگری کمتر باشد و این سلیمان آغا بعد والی (بغداد)
شد و نزد عثمانیها به بیوك سلیمان پاشا معروف است" * ایام محاصره به چارده ماه کشید ، و
کار محصورین از قحطی و سختی بجائی رسید که بخوردن گوشت حیوانات غیر مأکوله مانند
سگ و گربه مجبور شدند ، و خلقی انبوه تلف گشتند * لشکریان محصور از در استیمان در
آمده سید محمد شفیع را برای گفتگوی مصالحه و سپردن شهر و قلعه نزد سردار فرستادند
صادق خان بتمام مردم از لشکری و کشوری امان داده روز دیگر بشهر درآمد ، و سکه بنام

پادشاه ایران زد ، مردم و عجزه از شکنجه و سختی گشایشی یافته آسوده شدند * صادق خان سلیمان آغای متسلم را با جمعی از اعیان (بصره) از مسلمان و فرنگی و یهودی و ارمنی را بصحابت پسر خود علی تقی خان روانه (شیراز) نمود *

مؤلف (تحفة العالم) سید عبداللطیف گوید . که سید محمد شفیع اخوی نامهٔ در (شوشتر) بمن نوشت و بتأکید بلیغ سفارش دربارهٔ اسراء فرمود * روزی که وارد (شوشتر) شدند ، سلیمان آغا را با دو سه کس از خاصان او بیکی از منازل خود جای دادم و به دلجوئی و غمخواری او پرداختم ، ویرا مردی خردمند و بلند همت یافتم ، و با اینکه من از بدایت حال بتأثیرات نجوم و احکام آن بی اعتقادم ، در آن وقت به تحصیل و استخراج آن مجد بودم * سلیمان آغا درخواست نمود که پیش بینی در حق او کنم و از حال آینده او خبر دهم ، من موافق قوانین ستاره شناسی آنچه به نظرم رسید نوشته باو دادم ، از آنجمله رسیدن او به پایهٔ وزارت (بغداد) بود ، که مطابق واقع اتفاق افتاد * پس از چند روزی اسرا رهسپار (شیراز) شده مورد مرحمت و اعزاز شاهی در آمدند * و پس از فوت کریم خان ، سلیمان آغا از (شیراز) بیرون رفت ، و بسبب اخلاق پسندیده و کفایتی که درکار داشت لقب پاشائی یافت و بمرتبهٔ وزارت رسید * سالها است که در (بغداد) حکمران است ، با مردم عتبات عالیات از غریب و بومی بحسن سلوك و انصاف رفتار میکند ، و بزیردستان خود مهربان است ، (بغداد) در عهد او بسیار آباد شد *

این واقعه در (بصره) یکسال بعد از طاعون بزرگ روی داد * این طاعون در سنهٔ ١١٥٦ بروز کرده و در جمیع بلاد عثمانی منتشر شد * سید محمد زینا یکی از ادبا تاریخ آنرا (طاعون عظیم - ١١٥٦) یافته ، و چون مدت سی و یکسال امتداد یافت (الطاعون عظیم - ١١٨٧) گفت ؛ این بلای مبرم از (اسلامبول) تا عراق عرب و از آنجا تا (خوزستان) و بنادر خلیج فارس سرایت کرد ، و بسیار شدت داشت ، در بعضی جاها مردم را تمام کرد ، در (بغداد) روز اول هفتاد هزار کس بمردند ، و روز دوم و سوم از حساب گذشت - انتهی *

اکنون یك محله در (بصره) هست که آنرا فرسی گویند ، و شنیدم که در اصل فارسی بوده و لشکریان کریم خان در آن محله سکنا داشتند * از انجهة بمحلهٔ فارسی معروف شد *

و یك مسجدی نیز از بناهای صادق خان در این محله هست ، آن مسجد حالا رونقی ندارد ، و اعراب شیخیه در آن نماز میگذارند * از بعضی از موثقین شنیدم که در این مسجد سابقاً یك گلدستهٔ (مناره) بوده ، جناب والد ماجد و بسیاری از مردمان کهن سال آنرا دیده اند ، چون نشانهٔ فتوحات ایران بود آنرا خراب کردند *

فصل دوم

(در احوال رجال و بعض حالات سابق و لاحق بصره)

ابن بطوطه طنجهٔ (۱) که از جهانگردان عرب بوده ، بعد از سپری شدن دولت بنی عباس در عهد سلطنت سلطان ابو سعید بهادر خان که اوایل قرن هفتم هجری بود به (بصره) آمده ، و در کتاب خود (تحفة النظار) که مکرر بطبع رسیده اینطور می نویسد * پس از زیارت مشهد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روانه (بصره) شدم ، و این سفر را با قافلهٔ سنگینی از عرب خفاجه (۲) بودم ، و این طایفه را شوکت عظیمی است ، و در آن اقطار مسافرت جز بهمراهی ایشان ممکن نیست * من شتری بواسطهٔ امیر این قافله ثامر ابن دراج خفاجی کرایه کرده ، و از (نجف) بیرون آمده به (خورنق) رسیدم ، و این موضعی است که نعمان ابن منذر و پدران او که ملوك (بنی ماء السماء) بودند در آن سکنا داشتند ، و عمارتی و بقایای قبه های بزرگ در دشت وسیعی در حوالی فرات در (خورنق) موجود است ، و از این جا نیز روانه شده بعد از طی منازل به (بصره) رسیدم ، و در رباط مالك ابن دینار منزل کردم ، و دو میل بشهر مانده بنائی عالی شبیه بقلعه دیدم * پرسیدم این بنا چیست ؟ گفتند مسجد حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است * و (بصره) طوری سابق بزرگ و وسیع بوده که این مسجد درمیان شهر واقع بوده ، والآن دو میل دور از شهر است ، و دیوار قدیم شهر حالیه نیز دو میل دور است ، و (بصره) میان این دیوار و مسجد واقع است ، یعنی از یکطرف بمسافت مذکوره مسجد و از یکطرف دیوار است * و شهر (بصره) یکی از امّهات بلاد عراق است ؛ و از شهرهای مشهور وسیع بسیار خوب است * باغات و میوه جات فراوان دارد ، و زمین

(۱) طنجه شهری است از دیار مغرب

(۲) خفاجه ـ قبیله ایست از بنی عامر

آن بسیار سبز و خرم و دلگشا است ؛ زیرا که محل اجتماع و اتصال دریای شور و شیرین میباشد ، و در دنیا جائی که پیشتر از (بصره) نخل داشته باشد نیست ، و چارده رطل عراقی خرما در بازار (بصره) بیکدرهم بفروش میرسد ، و درهم ایشان ثلث نقره است ، و عسلی از خرما می سازند که آنرا سیلان (۱) میگویند ، گویا شربت پاکیزه ایست *

حجة الدین قاضی (بصره) یک قوصره (۲) خرما از برای من فرستاد ؛ حمال به تکلف آنرا بر میداشت ، آن قوصره را نه در هم فروختم ، ثلث مبلغ را که سه درهم باشد حمال عوض مزد حمالی از منزل تا بازار گرفت * (بصره) سه محله دارد ـ یکی محلهٔ (هذیل) است که رئیس آن شیخ فاضل علاءالدین ابن اثیر و از مردمان کریم است ، مرا مهمانی کرد و زر و جامه داد * یکی دیگر محلهٔ (بنی‌حرام) است ـ بزرگ آن سیّد مجدالدین موسی حسنی است ، مردی بزرگ منش و کریم‌النفس است ، مرا دعوت کرد ، خرما و شیره و پول بمن داد * سوم محله (عجم) است و بزرگ آن جمال الدین ابن اللوکی است * مردم (بصره) مکارم اخلاق دارند و غریب نواز هستند ، مرد بیگانه درمیان آنها دلتنگ نشود ؛ نماز جمعه را در مسجد علی ابن ابیطالب علیه‌السلام می خوانند ، و در سایر روزهای هفته در این مسجد بسته است و این مسجد بهترین مساجد است ، ساحت آن وسیع و مفروش بسنگهای سرخ است که از وادی (سباع) می آورند ، و قرآنی که عثمان ابن عفان وقت کشته شدن میخوانده در این مسجد هست ، و اثر خون بر یکی از اوراق این مصحف که آیهٔ " فسیکفیکهم‌الله و هوالسمیع‌العلیم " در آن نوشته نمودار است * یکبار در هنگام نماز جمعه در این مسجد حاضر شدم ، خطیب بعد از نماز خطبه را بلحن بسیار خوب خواند ، من در شگفت شدم و برای قاضی حجة الدین گفتم * گفت در این شهر کسی نیست که از مسایل نحویه (۳) چیزی بداند * با خود گفتم سبحان‌الله ، این

(۱) سیلان ــ دو شاب است

(۲) قوصره ـ غلافی است که از پیش نخل می سازند و در آن خرما گذارند و تاکنون موجود است و هر قوصره امروز ۶۰ حقه اسلامبول خرما کم و بیش دارد

(۳) نحات بصره مشهورند و پیوسته با علماء کوفه مناظره و مشاجره در مسائل نحویه داشته اند ، بعضی از نکته سنجان بر این هستند که مذهب اهل بصره از جهة لفظ ـ و مذهب اهل کوفه از جهة معنی صحیح تر بوده .

همان (بصره) است که ریاست علم نحو بمردم آن منتهی میگشت و اصل و فرع این علم در
این شهر یافت میشد ، چه تغییرات و انقلابات در احوال عباد و بلاد روی میدهد ٭
خلاصه مسجد علی علیه‌السلام هفت صومعه دارد ـ یکی از آنها صومعه ایست که بعقیدهٔ
اهالی هر وقت اسم حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام را ببرند حرکت مینماید ٭

مقابر و مشاهدی که در بصره هست از این قرار است

مقبرهٔ طلحه بن عبیدالله که یکی از عشرهٔ مبشره است ، و این مقبره داخل شهر است ،
گنبد و زاویه و مسجدی دارد و در زاویهٔ آن طعام برای صادر و وارد هست ٭ قبر زبیر ابن العوام
در خارج (بصره) است ، گنبد و مسجد و مهمانخانه از برای فقرا ندارد ٭ مرقد حلیمهٔ
سعدیهٔ ، دایه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ، و بجانب آن قبر پسرش برادر رضاعی حضرت
رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم میباشد ٭ مشهد ابی بکره یکی از صحابهٔ پیغمبر صلی‌الله علیه و سلم ٭
مرقد انس بن مالك خادم حضرت خاتم‌النبین صلی‌الله علیه و سلم شش میل دور از (بصره)
و در وادی (سباع) واقع و زیارت آن بسبب وحوش ضاره متعسراست ٭ مزار حسن ابن
ابی‌الحسن بصری از تابعین کرام ٭ قبر محمد ابن سیرین معبر معروف ٭ مدفن محمد بن واسع ٭
قبر عتبة الغلام ٭ قبر مالك بن دینار ٭ قبر حبیب عجمی از زهاد معروف ٭ قبر سهل بن
عبدالله التستری ٭ روی هر قبری اسم صاحب آن نوشته و همهٔ اینها داخل سور قدیم شهر
(بصره) هستند ، و مسافت آنها الحال تا شهر سه میل است ، و غیر از اینها قبور جماعتی
از مسلمانان که در جنگ (جمل) کشته شده اند موجود است ٭ امیر (بصره) در این وقت
رکن الدین عجمی تبریزی است ، مرا ضیافت کرد و نوازش نمود ؛ هواء (بصره) بداست ، و رنگ
مردمش زرد و تیره و بآنها ضرب‌المثل میزنند ٭ یکی از شعرا گوید ، و اترجی را وصف و
تشبیه نماید ،

لله اترج غدا بیننا ٭ معبراً عن حال ذی عبرة
لما کسا الله ثیاب الضنا ٭ اهل الهوی و ساکن البصرة

از ساحل (بصره) در صنبوقی که قایق کوچکی باشد سوار شده به (اُبلّه) آمدم ، میان (اُبلّه)
و (بصره) ده میل است و راه (اُبلّه) تمام متصل به بساتین و از یسار و یمین آن نخیل و اشجار
سایه افکن است ، و جا بجا جماعتی در زیر سایهٔ درختان نشسته نان ، خرما ، ماهی ، قهوه ، میوه جات
میفروشند ٭ و میان (بصره) و (اُبلّه) مرقد سهل بن عبدالله تستری است ؛ وقتیکه مردم در
کشتی محاذی آن مقبره میرسند بقصد تبرك آب از نهر برداشته مینوشند ٭ (اُبلّه) شهر بزرگی بوده ،
تجار هند و ایران بدانجا می آمدند ، حالا خراب شده ، و عبارت از دهی است آثار قصور و
عمارات شاهقهٔ آن دلالت بر زیبائی و بزرگی آن کند ؛ سپس با کشتی کوچکی مال مغامس نام
از اهل (اُبلّه) پس از مغرب سوار شده صبح وارد (عبّادان) شدم ٭ (عبّادان) ده بزرگی است
و در زمین شوره زاری واقع ، مسجد ، پرستشگاه ، کاروانسرا از برای مترددین بسیار دارد ؛ از
ساحل سه میل دور است ٭ (عبّادان) سابق بسیار معمور و لنگرگاه مشهور (بصره) بوده ، جمیع
کشتیهای تجارتی از هر جا که می آمدند در آنجا لنگر می انداختند ؛ چون بدریا منتهی می شد و
پشت سر او آبادی نبود در امثال عرب آمده ؛ (ماوراء عبّادان قریه) یعنی عقب (عبّادان) دهی
نیست ٭ نگارنده گوید "حالا (عبّادان) عبارت از مقاطعه ایست خراب که در بعضی از سواحل آن
جزئی نخیل هست و آثار عمارات قدیمه در بعضی جاهای آن نمایان است ، در ساحل شرقی شط‌العرب
و در جزیرة‌الخضر واقع است ، و راجع بدولت ایران است ؛ و امروز از (عبّادان) تا دریا ده
دوازده فرسنگ مسافت است" ؛ (عبّادان) سابق شهری بوده زمین آن (۱) غیر منبت و آب
در آن کمیاب است ، و از جای دیگر ارزاق بانجا میفرستند ٭ یکی از شعرا در بارهٔ
(عبّادان) گوید ،

من مبلغاً اندلسا اننی ٭ حللت عبّادان اقصی الثری
اوحش ما ابصرت لکننی ٭ قصدت فیها ذکرها فی الوری
الخبز فیها یتّقها دونه ٭ و شربة الماء بها تشتری

انتهی ؛ کلام ابن بطوطه ٭
بالجمله (بصره) از انقراض دولت عباسیه تا سنهٔ ۱۲۷۷ هجری در قبضهٔ تصرف سلاطین

(۱) نمیدانم بچه ملاحظه زمین (عبادان) را غیر منبت وکم آب نوشته و حال آنکه (عبادان) در
جزیرة‌الخضر واقع و زمینش بسیار منبت و قابل زراعت و اطراف آن تمام آب است .

چنگیزیه - و تیموریه - و ایلخانیه - و قره قویونلیه - و آق قویونلیه - و صفویه - و عثمانیه - و حکام حویزه - و زندیه - و قبایل خود سر منتفک و اعراب بوده ، و از طبقه بطبقهٔ دیگر منتقل و دست بدست میشده ٭

ذکر علما و ادبا و فضلای نامی بصره که صاحب صیت و مآثر جلیله هستند

﴿ ابو عبدالله المحاسبی بصری ﴾

از ارباب حقیقت و علمای طریقت و پارسایان بنـام بوده ، کتبی در اصول طریقـهٔ زهد نگاشته و کتاب الرعایه از تالیفات او است ٭ هفتاد هزار درهم از پدر ارث بوی رسید ، دیناری ازان قبول نکرد چون پدرش قایل بقدر بود ، گرفتن مرده ریک اورا رواندید و گفت ، راست است آنچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است - لایتوارث اهل ملتین شتیٰ - و مرد در حالتیکه بیکدرهم نیاز داشت ٭ از کلام او است - العقل نور الغریزه (۱) مع التجارب یزید و یقوی بالعلم و الحلم - یعنی عقل نور غریزه است با تجربه افزوده میشود و بعلم و حلم تقویت می باید ٭ و میگفت فقدنا ثلاثة اشیاء حسن الوجه مع الصیانه و حسن القول مع الامانه و حسن الاخاء مع الوفاء یعنی سه چیز را کم کردیم حسن صورت را با عفت و درستی قول را با امانت و برادری را با وفاداری ، در سنهٔ ۲۴۳ در گذشت ٭

﴿ حسن بصری ﴾

از تابعین کرام و علمای عظام ، پدرش غلام زید بن ثابت انصاری رضی الله عنهما و مادرش خیره کنیز ام سلمه زن حضرت رسول اکرم صلعم بوده ٭ ابو عمرو بن العلاء میگفت من فصیحتر از حسن بصری و حجاج بن یوسف ثقفی ندیدم ٭ از وی پرسیدند کدام یک از این دو نفر فصیحتر بوده ، گفت حسن بصری ٭ بالجمله حسن زیباترین اهل (بصره) بوده و در وادی قری نشو و نما یافته ، با شعبی و محمد بن سیرین معبر معاصر و بیشتر کلامش حکمت و بلاغت

(۱) غریزه طبیعت است .

بوده ، در کتب و سیر اسلام ذکر حسن بصری بسیار آمده ، و چون بنا بر اختصار است بهمین قدر از ترجمهٔ حالش اکتفا رفت :—

اول رجب سنهٔ ۱۱۰ در (بصره) فوت شد ، و تمام اهل شهر بر جنازهٔ او حاضر شده با منتهای تجلیل و توقیر بخاکش سپردند ، و محمد بن سیرین بواسطهٔ رنجشی که با وی داشت بر جنازه اش حاضر نشد ، و صد روز پس از او در گذشت و در جای خود ذکرش بیاید ٭

﴿ خلیل ابن احمد ﴾

از ائمهٔ علم نحو بوده و استاد سیبویه معروف است ، بسیار مرد دانشمند و بخرد و نیکوکار بوده ، و در نهایت عفت و قناعت زندگانی میکرد ، پیوسته از اهل دنیا احتراز نمودی و انگشت بخوان اغنیا نیالودی ، و بجزئی راتبی که از سلیمان بن حبیب بن مهلب والی فارس و اهواز میگرفت امر معاش خود را میگذرانید ، وقتی سلیمان - خلیل را نزد خود خواند ، خلیل در جوابش این ابیات را گفت .

ابلغ سلیمان انی عنه فی سعة ٭ و فی غنی غیر انی لست ذا مال

شحاً بنفسی انی لا اری احداً ٭ یموت هزلاً ولا یبقی علی حال

الرزق عن قدر لا الضعف ینقصه ٭ ولا یزیدک فیه حول محتال

و الفقر فی النفس لا فی المال تعرفه ٭ و مثل ذاک الغنی فی النفس لا المال

سلیمان را از این جواب خلیل خوش نیامد و وظیفهٔ اورا برید ، خلیل که منع و عطا در نظر همتش یکسان بودی این دو بیت را سرود .

ان الذی شق فمی ضامن ٭ للرزق حتی یتوفانی

حرمتنی مالاً قلیلاً فما ٭ زادک فی مالک حرمانی

این دو بیت که بگوش سلیمان رسید به خلیل نامهٔ نگاشت و عذر خواهی کرد و وظیفه

اورا مضاعف فرمود . آنوقت خلیل در مقام توبیخ و نکوهش او این دو بیت را سرود .

وَ زَلَّةٍ یَکْثُرُ الشَّیطانُ اِنْ ذُکِرَتْ ☆ مِنهَا التَّعَجُّبُ جَائَتْ مِنْ سُلَیمَانَا

لَا تَعْجَبَنَّ لِخَیرٍ زَلَّ عَنْ یَدِهِ ☆ فَالکَوکَبُ النَّحْسُ یَسْقِی الاَرْضَ اَحْیَاناً

و خلیل چون دید اقبال مردم به تلمیذ او سیبویه بیشتر است و ریاست نحوبدو ختم خواهد شد علم عروض را اختراع نمود ، و در پنج دایره آنرا منحصر کرد که پانزده بحر از آنها استخراج میشود ، و اخفش یک بحری بران افزود که به بحر خبب مشهور است ☆ و یک شبی خلیل و عبدالله بن المقفع خارجی تا صبح مباحثه کردند ، چون ازهمدیگر جدا شدند ، از خلیل پرسیدند چگونه یافتی ابن مقفع را ؟ گفت اورا مردی یافتم که علمش از عقلش بیشتر است ☆ و از ابن المقفع جویا شدند که چگونه دیدی خلیل را ؟ گفت ویرا مردی دیدم که عقلش از علمش بیشتر است ☆ از تصانیف خلیل کتاب عین در لغت که بسی مشهور است و کتاب عروض و کتاب شواهد و کتاب النقط والشکل و کتاب النغم و کتابی در عوامل گویند ☆ خلیل را پسری جلف و خود پسند بود ، روزی نزدیک پدرش آمد دید بیت شعری را باوزان عروض تقطیع میکند ، بیرون آمد و بمردم گفت ، بیائید به بینید پدرم دیواه شده است ، مردم بر خلیل داخل شده بوی خبر دادند که پسرش نسبت جنون بوی میدهد ، خلیل روبه پسر خود نموده این دو بیت را بر وی خواند ☆

لَو کُنْتَ تَعلَمُ مَا اَقُولُ عَذَرْتَنِی ☆ اَو کُنْتَ تَعلَمُ مَا تَقُولُ عَذَلْتُکَا

لٰکِنْ جَهِلْتَ مَقَالَتِی فَعَذَلْتَنِی ☆ وَ عَلِمْتُ اَنَّکَ جَاهِلٌ فَعَذَرْتُکَا

نضر بن شمیل و مؤرج سدوسی راویه از شاگردان خلیل بوده اند ، و گویند خلیل این بیت اخطل را بسیار میخواند .

وَ اِذَا افْتَقَرْتَ اِلَی الذَّخَائِرِ لَمْ تَجِدْ ☆ ذُخْراً یَکُونُ کَصَالِحِ الاَعْمَالِ

و گویند پدر خلیل اول کسی بود که پس از پیغمبر صلی الله علیه وسلم با احمد موسوم شد ☆ باری خلیل را سخنان حکمت آمیز بسیار است ، ولادتش در سنهٔ ۱۰۰ هجری ، و در سنهٔ ۱۷۰ یا ۷۵ هجری در گذشته این بیت از او است .

اِذَا لَمْ تَسْتَطِعْ شَیئاً فَدَعْهُ ☆ وَ جَاوِزْهُ اِلَی مَا تَسْتَطِیعُ

ابوزید انصاری لغوی

از ائمهٔ ادب بوده و در لغت ید طولا داشت ، و روایتش در نزد همه موثوق بوده و در علوم مصنفات مفیده دارد ، که از جمله کتاب القوس و الترس و کتاب الأبل و کتاب خلق الأنسان ، کتاب المطر ، کتاب المیاه ، کتاب اللغات ، کتاب النوادر ، کتاب الجمع و التثنیه ، کتاب بیوتات العرب ، کتاب تخفیف الهمزه ، کتاب القضیب ، کتاب الوحوش ، کتاب الفرق کتاب فعلت و افعلت ، کتاب غریب الاسماء ، کتاب الهمزه و کتاب المصادر است ☆ گویند یکوقتی در مجلس درس شعبة بن حجاج محدث بوده شعبه از املاء حدیث ملول شده سر را بلند کرده ابوزید را در آخر مردم دید ، اورا نزدیک خود خواند و با هم مشغول صحبت حال و خواندن اشعار شدند ☆ یکی از متعلمین حدیث گفت ، ای ابو بسطام ما مسافتهای دور و دراز بر شتر قطع میکنیم که احادیث حضرت پیغمبر صلعم از تو بشنویم تو مارا باز میگذاری و شعر میخوانی ، شعبه محدث از این سخن بسیار در خشم شد و گفت ایمردم ، من دانا ترم بانچیزیکه از برای من بهتر است ☆ باری ابوزید در سنه ۲۱۵ هجری در (بصره) در گذشت ، و بعضی ۲۱٤ و ۲۱٦ گویند ، نزدیک صد سال عمر کرد ☆

ابو عمرو یکی از قرآء سبعهٔ مشهور

در قرائت قرآن و ادبیات عرب و شعر دانا ترین مردم بوده ، و در نحو نسبت بحضرت امیر مومنان علیه السلام در طبقهٔ چهارم واقع است ☆ اصمعی گوید از ابوعمرو شنیدم میگفت : آنچه من از نحو آموختم و یاد گرفتم اعمش (۱) نمیداند ، و اگر نوشته شود برداشتن نتواند ☆ نیز اصمعی گوید که از ابوعمرو هزار مسئله پرسیدم با هزار برهان جواب آن مسایل را

(۱) یکی از نحات مشهور است .

بن داد ٭ در عصر حسن بصری ابوعمرو خیلی مقدم بوده ٭ ابو عبیده گوید ابوعمرو داناترین مردم در علوم غریبه و ادب و شعر و قرآن بوده ، و کتبی دربارهٔ عرب فصحاء نوشته که خانه اورا از زمین تا نزدیک سقف مالا مال ساخته بود ٭ پس ازان ابوعمرو طریقهٔ زهد و تقشف پیش گرفت ، و تمام آن کتب را دور انداخت ، و چیزی برای او باقی نماند مگر انچه را که در گنجینهٔ سینهٔ خود نگاهداشته بود ، و تمام اخبار و روایات او از اعرابی بود که زمان جاهلیت را درک کرده بودند ٭ اصمعی گوید ده سال در مجلس ابوعمرو حاضر شدم نشنیدم یک بیتی از شعرآء زمان اسلام دلیل بیاورد و فرزدق شاعر در حق ابوعمرو گوید ،

مازلتُ اَغلِقُ اَبواباً وَ اَفتَحُها ٭ حتی اَتَیتُ اَبا عَمروبنِ عمّار

و ابوعمرو وقتیکه ماه مبارک داخل می شد ، شعر نمیخواند تا وقتیکه روزهای روزه بسر میرفت ، و روزی دوپول برای خرج خود مقرر کرده بود ، یک پول یک کوزه تازه برای آب خوری میگرفت و تمام روز را در آن آب می آشامید ، سپس آنرا باهل خانه خود میداد و باپول دیگر ریحان میخرید و آنرا می بوئید و چون شب می شد آن ریحانرا بجاریهٔ خود میداد و میگفت ، این را خشک کرده با اشنان (۱) بکوب ٭ و ابوعمرو بعضی گویند هم اسم هم کنیهٔ او بوده ، و پارهٔ برانند که نامش زبان بوده ٭ غرض ابوعمرو یکی از قرآء سبعهٔ معروف است و قرآء سبعه نافع ، ابن کثیر ابوعمرو ابن عامر عاصم حمزه و کسائی بوده اند ، جد نگارنده اوراق در رسالهٔ تجوید منظوم خود اسامی قرآء مذکور را با ولایتی که بدان منسوبند در این ابیات گفته ،

نافع از خاک مدینه شد ظهیر ٭ خود زمکه آمده ابن کثیر
یافته بوعمرو از بصره قوام ٭ ابن عامر آمده از خاک شام
عاصم و حمزه کسائی نیز هم ٭ از دیار کوفه گردیده علم

باری ابوعمرو در سنهٔ ۷۰ هجری در مکه مکرمه تولد یافته و در سنه ۱۰٤ هجری در (کوفه) در گذشته .

(۱) نوعی از نبات است که با آن جامه می شوبند و معروف است .

ابو عثمان عمرو ابن بحر بصری معروف بجاحظ

از دانشمندان بزرگ عصر خود بوده ، در هرفن تصانیف داشته و مقالهٔ در اصول دین نگاشته و یک فرقهٔ از معتزله که بجاحظیه معروفند بوی منسوبند ، و جاحظ شاگرد ابو اسحق (۱) ابراهیم بن سیار بلخی و دائی یموت بن المزرع بصری است ، که ذکرش در جای خود بیاید ٭ و از تصنیفات جاحظ کتاب حیات الحیوان است ، که از غایت اشتهار مستغنی از توصیف است ٭ و کتاب بیان و تبیین است که در ادبیات نگاشته ، و این دو اثر نفیس دلالت برنورانیت فکر ووسعت اطلاع او دارد ، ولی با این غزارت علم وجودت قریحه بسیار زشت رو بود و از این سبب ملقب بجاحظ شد ، که تخم چشمش بیش از اندازه طبیعی بر آمده بود ، و جحظ در عربی بمعنی برآمده گی است ، و در زشتی بجاحظ ضرب المثل میزنند ، و گویند (اقبح من الجاحظ) و جاحظ در پایان عمر بنا خوشی فلج گرفتار شده ، نیمهٔ جنب راست او از بس حرارت داشت بصندل و کافور می مالیدند ، و نیمهٔ طرف چپش را از شدت برودت اگر با مقراض می بریدند احساس نمیکرد ، و در حال نا خوشی میگفت ، اضداد در جسد من باهم آشتی و سازش کرده اند ، اگر چیز خنکی بخورم پیایم صدمه میزند و اگر چیز گرمی بخورم سرم را زیان میرساند ، و میگفت من از طرف چپ بقسمی مفلوج شده ام که اگر گوشتم را باقیچی ببرند حس نمیکنم و از طرف راست نقرس دارم که اگر مگسی از روی من بگذرد متألم میشوم و سنگ مثانه دارم که مانع ادرار من است ، و چیزیکه از همه بد تر است و سبب این همه رنج و سختی من شده نود و شش سال عمراست - و این شعر را میخواند .

اَتَرجو اَن تَکُونَ وَ اَنتَ شَیخٌ ٭ کَما قَد کُنتَ اَیّامَ الشَّبابِ
لَقَد کَذَبَتکَ نَفسُکَ لَیسَ ثَوبٌ ٭ دَرِیسٌ کَالجَدیدِ مِنَ الثِّیابِ

یکی از برامکه گوید ، شخصی مرا به (سند) فرستاد ، مدتی در آنجا ماندم ، بعد مرا طلبید در آنجا سی هزار دینار کاسبی کرده بودم ، ترسیدم کسی طمع باین مالها کند ، آن زر مسکوک را دادم ده هزار دانه هلیله ساختند ، هر دانه سه مثقال ، و سوار کشتی شدم ، به (بصره) که رسیدم شنیدم جاحظ رنجور است ، خواستم پیش از مردنش اورا دیده باشم ، بطلبش شتافتم ، بدر خانهٔ خوبی

(۱) ابواسحق معروف بنظام از متکلمین مشهور است ،

رسیدم ، در را زدم ، خدمتگار زنی زرد رنگ بیرون آمد گفت ، کیستی ؟ گفتم مردی غریب هستم و آرزوی دیدار شیخ دارم ٭ خادمه رفت خبر بوی داد ، شنیدم بخادمه میگفت باین شخص بگو (مَا تَصنَعُ بِشِقٍّ مَائِلٍ وَ لُعَابٍ سَائِلٍ وَ لَونٍ حَائِلٍ ـ) ٭ بجاریه گفتم باید اورا دیدار کنم ، وقتیکه پیغام مرا دوباره بوی داد ـ گفت این مردی است به (بصره) آمده و خبر نا خوشی مرا شنیده میخواهد قبل از مردنم مرا ملاقات کند که بگوید من جاحظ را دیدم ٭ سپس بمن بار داد ، بر وی داخل شدم و سلام کردم ، جواب سلام مرا نیکو داد و پرسید کیستی ؟ من خود را بوی شناسانیدم ، گفت خدا بیامرزد پدران و نیاکان کریم تورا ، در واقع عهد آنها بهار روزگار بود ، خلقی بسیار بایشان گرویدند ، روانشان شاد باد ٭ من باو دعا کرده گفتم ، خواهش دارم چیزی از اشعار خود برای من باز خوانی ، این دو بیت را خواند ٭

لَقَدْ قَدَّمَتْ مِثْلِی رِجَالٌ فَطَالَمَا ٭ مَشَیْتُ عَلَی رَأْسِی فَکُنْتُ الْمُقَدَّمَا

وَلَکِنَّ هَذَا الدَّهْرَ تَأْتِی صُرُوفُهُ ٭ فَتُبْرِمُ مَنْقُوضاً وَ تَنْقُضُ مُبْرَمَا

آنگاه بر خواستم و روانه شدم ، نزدیک دالان که رسیدم گفت ایجوان هیچ مفلوجی را دیدهٔ که هلیله از برای او نافع باشد ، گفتم نه ، گفت این هلیله هائیکه باخود داری برای من منفعت دارد ، گفتم آری و بیرون آمدم در حالتیکه تعجب داشتم که با کتمان من چگونه بران فقره اطلاع یافته و یکصد دانه هلیله برای او فرستادم ، و ابو الحسن بر مکی از جاحظ این دو بیت را نقل کند ٭

وَ کَانَ لَنَا أَصْدِقَاءٌ مَضَوْا ٭ تَفَانَوْا جَمِیعاً وَ مَا خُلِّدُوا

تَسَاقَوْا جَمِیعاً کُؤُسَ الْمَنُونَ ٭ فَمَاتَ الصَّدِیقُ وَ مَاتَ الْعَدُوّ

باری جاحظ در ماه محرم سنهٔ ٢٥٥ در (بصره) فوت شد ، و نود و چیزی سال عمر کرد ٭

ابو محمد القاسم بن علی الحریری البصری الحرامی صاحب مقامات

از فضلای زمان بوده ، در لغات عرب وفنون ادب کسی با وی برابری نمیکرد ، هرکس

مقامات حریری را از نظر گذرانده باشد مقدار فضل و غزارت ماده مصنف آنرا در یابد ٭ و سبب تالیف مقامات را پسرش ابوالقاسم عبدالله این طور میگوید ؛ که پدرم در مسجد خود در محلهٔ (بنی‌حرام) نشته بود ، شیخ ژولیدهٔ داخل‌شد که دو ردآء در بر داشت ، و آثار سفر از او پدیدار بود ، بسیار در سخن خوش تعبیر و فصیح بود ٭ جماعت از او پرسیدند کجائی هستی ؟ شیخ گفت از سروج هستم . کنیهٔ اورا پرسیدند ؟ گفت ابو زید پدرم آن وقت مقامهٔ معروف بحرامیه را که مقامهٔ چهل وهشتم است انشاء کرد ، و آنرا به ابوزید نسبت داد و همان ابوزید مذکور را موضوع مقامهٔ خود قرار داد ، و آن مقامه مشهور شد ، و بگوش شرف الدین ابونصر انوشیروان کاشانی وزیر المسترشدبالله خلیفه رسید ، و بسیار خوشش آمد ، و بپدرم اشارت فرمود که مقامه های دیگر بان ضمیمه کند ، و پدرم آن مقامه ها را به پنجاه رسانید ٭ حریری در خطبهٔ مقامات بوزیر مذکور اشارتی کرده در آنجا که میگوید ، (فاشارة من اشارته حکم و طاعته غنم) ٭

ابن خلکان گوید در بعضی از شهور سال ٦٥٦ هجری در قاهرهٔ (مصر) نسخهٔ مقامات حریری را دیدم که تمام بخط مؤلف بوده ، و در پشت آن حریری بخط خودش نوشته بود که مقامات را برای وزیر جمال الدین عمید الدوله ابوعلی ؛ حسن ابن ابوالعز وزیر المسترشدبالله تصنیف کرده و البته این صحیحتر از روایت اولی است ، زیرا که بخط خود مصنف است ، و اسم ابوزید سروجی که مقامات با و نسبت داده شده مطهر بن سلام است ٭ بعضی گویند که از مردم (بصره) و از علماء نحو بوده و حریری در (بصره) نزد او تحصیل کرده ، و اینکه حریری در مقامات خود راوی را حرث بن همام نامیده کنایه از خودش بوده ، و این دو اسم را از حدیث شریف حضرت پیغمبر صلعم گرفته ، که میفرمایند (کلکم حارث و کلکم همّام) حارث کاسب است و همّام آنکه در کار خودبسیار اهتمام کند ، و هر شخصی حارث است و همّام ، زیرا که هرکس کاسب است و بکار خود اهتمام دارد ٭ و بر مقامات حریری شروحات بسیار نوشته شده ، بعضی بایجاز و پارهٔ باطناب رفته اند ، و حریری خود را از ربیعهٔ فرس داند ، چون سر بگریبان اندیشه فرو میبرد بسیار ریش خود را می کند ، و در مشان (بصره) سکونت داشته (مشان دهی بالای بصره بوده و بسیار نخل داشته و بیدی

هوا موصوف بوده) ٭ اصل حریری از این ده است ، و گویا هیجده هزار نخل (١) دران ده داشته و از توانگران بوده ٭ و حریری غیر از مقامات تألیفات دیگر دارد ، که از جمله درة الغواص فی اوهام الخواص . ملحة الأعراب و منظومهٔ در نحو است با شرح آن ، و کتاب منشآت و اشعار بسیاری دارد غیر از اشعاریکه در مقامات آورده ٭

﴿ از جمله ﴾

قالوا العواذل ماهذاالغرام به ٭ اما ترى الشعر فى خديه قد نبتا
فقلت و الله لوان المفندلى ٭ تامل الرشد فى عينيه ما ثبتا
و من اقام بارض و هى مجدبة ٭ فكيف يرحل عنها و الربيع اتى

و قصایدی گفته که بسیار در آنها جناس آورده ، و گویند زشت و کریه المنظر بوده ؛ حتی اینکه وقتی مرد غریبی آمد اورا دیدن کند و چیزی از او استفاده نماید ، وقتیکه حریری را دید بنظرش خوار آمد ، حریری ملتفت این معنی شد ، همینکه آن مرد غریب از او خواهش کرد چیزی املا کند ، حریری گفت بنویس ،

﴿ شعر ﴾

ما انت اول سار غره القمر ٭ و رائد اعجبته خضرة الدمن
فاختر لنفسک غیرى اننى رجل ٭ مثل المعیدى فاسمع بى و لا ترنى

آن مرد شرمسار شد و رفت ٭ باری ولادت حریری در سنهٔ ٤٤٦ هجری بوده و در سنهٔ ٥١٦ در (بصره) در کوچه بنی حرام فوت شده ، و نسبت حریری بحرامی بسبب این کوچه بوده ، و بنی حرام قبیلهٔ از عرب هستند که در این کوچه منزل گزیدند ، و این کوچه باسم آنها بنی حرام مشهور شد ، و حریری نسبت بحریر معروف (ابریشم) و شغل آن است .

﴿ ابوبکر محمد ابن سیرین معبر ﴾

پدرش سیرین غلام انس بن مالک رضی الله عنه از اسرای میان بوده (میان یکی از

(١) نخل معروف به درخت خرما است

دهات بصره بوده) و در میان مسکری میکرد ، و محمد از دانشمندان نامی بوده و در تعبیر خواب بسیار مهارت داشته ، کتابی در تعبیر خواب نگاشته و باسم او معروف و نسخهٔ آن فراوان است ٭ دو سال از خلافت عثمان باقی مانده ابن سیرین قدم بعرصهٔ وجود نهاد ، و ابن سیرین را هر دو گوش کر و پیشهٔ او بزازی بود ، و بسبب بدهی که داشت اورا بند کردند ٭ سی پسر و یازده دختر از یک زنی برایش متولد شد ، ولی غیر عبدالله کسی از آنها بجا نماند ، و وقتیکه ابن سیرین مرد ٣٠ هزار درهم بده داشت ، پسرش عبدالله دین اورا ادا کرد ٭ و محمد بن سیرین در فارس کاتب انس بن مالک بوده ، گویند وقتیکه انس بن مالک در گذشت وصیت کرد ابن سیرین اورا بشوید ، ابن سیرین آنوقت در زندان بود بحاکم خبر دادند ، بوی اذن داد ، ابن سیرین بیرون آمد انس ابن مالک را شست و شو کرد و کفن کرفت و بروی نماز خواند و بزندان بر گشت و بخانه خود نرفت ٭ باری محمد بن سیرین از دوستان حسن بصری بوده ، ولی بسبب رنجشی که از او پیدا کرد بر سر جنازه اش حاضر نشد ، و خود ابن سیرین یکصد روز پس از حسن بصری مطابق روز جمعه ٩ شوال سنهٔ ١١٠ هجری در (بصره) در گذشت .

﴿ قاضی ابوبکر بن محمد بن الطیب معروف باقلانی بصری ﴾

پیرو مذهب شیخ ابوالحسن اشعری بوده ، و عقاید اورا تائید و تقویت میکرد ، در (بغداد) اقامت اختیار کرد ، در علم کلام تصانیف بسیار نوشت ، دانشمندی شهیر و در فضل و دانش بی نظیر و بسیار تیز هوش و حاضر جواب و در مناظره کثیرالاطناب بود ، و در مذهب خود از رؤسا شمرده می شد ٭ باقلانی نسبتی است " بباقلی باقلای معروف یاء نسبت است و نون اضافه بران شده " خلاصه ٧ ذی القعده سنهٔ ٤٠٣ هجری در (بغداد) در گذشت - یکی از شعرای آنزمان در حق او این دو بیت را مرثیه گفته ٭

انظر الى جبل تمشى الرجال به ٭ و انظر الى القبر ما یحوى من الصلف
و انظر الى صارم الأسلام مغتمدا ٭ و انظر الى درة الأسلام فى الصدف

ابوالحسن محمد بن الطیب البصری المتکلم

یکی از ائمهٔ مذهب معتزله و فحول علمای آنها است ، عالمی نحریر بود و بسیار تیز فهم و خوش تقریر ، در (بغداد) سکنا داشته و تصانیف نیکو در اصول فقه نگاشته که از آن جمله است المعتمد ، و آن کتاب بزرگی است ؛ و فخرالدین رازی کتاب المحصول را ازان گرفته ، دیگر تصفح الادلهٔ در دو جلد ، و غرر الادله در یک مجلد بزرگ ، و شرح الاصول الخمسه ، و کتابی در امامت و غیر از آن در اصول دین تألیفات دارد ، و مردم بسیار از کتب او بهره بردند ٭ و لفظ متکلم بران کسی اطلاق میشود که علم کلام را داند ، و علم کلام علم اصول دین است ، و آنرا از این جهة کلام گویند که اول خلافی که در دین واقع شد در کلام الله بود که آیا کلام الله مخلوق است یا غیر مخلوق ، و مردم در آن گفتگو کردند ، و این نوع از علم را مخصوصاً علم کلام گفتند ، هرچند جمیع علوم بواسطهٔ کلام منتشر میشود ٭ باری ابوالحسین روز سه شنبه ۵ ربیع‌الثانی سنهٔ ۴۳۶ هجری در (بغداد) در گذشت ٭

محمد بن عبیدالله العتبی شاعر مشهور بصری

نسبش به ابو سفیان صخر ابن حرب میرسد ٭ شاعری ادیب و فاضلی لبیب بوده ، باخبار و نوادر عرب مطلع ، از تصنیفات او کتاب الخیل ، کتاب اشعار الاعاریب و اشعار زنانی که محبوب بوده بعد مکروه واقع شدند ، و کتاب الاخلاق وغیره ٭ عتبی گوید از یک اعرابی شنیدم بکسی میگفت ، اِنَّ فلاناً وَ اِن ضَحِکَ لَکَ فَاِنَّ عَقارِبَهُ تَسْرِی اِلَیکَ فَاِنْ لَمْ تَجعَلْهُ عَدُوّاً فی عَلانِیَتِکَ فَلا تَجعَلهُ صدیقاً فی سَرِیرَتِکَ ٭ یعنی فلان هرچند برای تو می خندد ولی عقربهای او بسوی تو روان است ، اگر اورا دشمن اشکارهٔ خود نگردانی باری ویرا دوست پنهانی خود مگردان ٭

از اشعار عتبی است

رَأَینَ الغَوانی الشَّیبَ لاحَ بِعارِضی ٭ فَاَعرَضنَ عَنّی بِالخُدُودِ النَّواضِرِ
وَ کُنَّ مَتی اَبصَرنَنی اَو سَمِعنَ بی ٭ سَعَینَ فَرَقَّعنَ الکُوی بِالمَحاجِرِ
فَاِن عَطَفَت عَنّی اَعِنَّةُ اَعیُنٍ ٭ نَظَرنَ بِاَحداقِ المَها وَ الجَآذِرِ
فَاِنّی مِن قَومٍ کَرِیمٍ ثَناؤُهُم ٭ لِاَقدامِهِم صِیغَت رُؤُسُ المَنابِرِ
خَلائِفُ فِی الاِسلامِ وَ الشِّرکِ قادَةٌ ٭ بِهِم وَ اِلَیهِم فَخرُ کُلِّ مُفاخِرِ

و این دو فرد دیگر از او است که در مرثیه بعضی از اولاد خود گفته و بسیار مشهور است ٭

اَضحَت بِخَدّی لِلدُّمُوعِ رُسُومٌ ٭ اَسَفاً عَلَیکَ وَ فِی الفُؤادِ کُلُومٌ
اَلصَّبرُ یُحمَدُ فِی المَواطِنِ کُلِّها ٭ اِلّا عَلَیکَ فَاِنَّهُ مَذمُومٌ

باری عتبی از فحول شعرای محدثین بوده و در سنهٔ ۲۲۸ هجری در گذشت ٭

ابو فید مؤرّج سدوسی نحوی بصری

درس عربی را نزد خلیل بن احمد خوانده ، و حدیث را از شعبه ابن حجاج و ابوعمرو بن العلآء فرا گرفته ٭ گوید وقتیکه من از بادیه آمدم در عربی قیاس را نمی شناختم و معرفت من طبیعی بود ؛ اول جائیکه قیاس را آموختم در (بصره) در حلقهٔ ابوزید انصاری بود ، وقتی اخفش سعید بن مسعده بر محمد بن مهلب داخل شد ، محمد پرسید از کجا آمدهٔ ؟ اخفش گفت از نزد یحیی ابن اکثم قاضی آمدم ٭ پرسید از او چه شنیدی ؟ اخفش گفت یحیی از من پرسید شخص ثقه و مقدم از اصحاب خلیل بن احمد کیست و در علم کی محل و ثوق بود ؟ گفتم نضر بن شمیل و سیبویه و مؤرّج سدوسی بودند ٭ بالجمله بر مؤرّج سدوسی شعر و لغت غالب بود ؛ و تصانیفی دارد که از جمله کتاب الانوآء است و آن نیکو تألیفی است ، و کتاب غریب القرآن

کتاب جماهیر القبایل ، و کتاب المعانی وغیره ، و مؤرّج با مأمون خلیفه از عراق به (خراسان) رفت و در (مرو) توطن اختیار کرد و به (نیشابور) رفت و در انجا هم چندی اقامت کرد ، و در سنهٔ ۱۹۵ هجری در گذشت * فَیْد بر وزن قید بمعنی گل زعفران است ، و اسم سدوسی مَرْثد است ، و مؤرّج لقب او است ، و مرثد از اسماء شیراست *

ابو القاسم نصر بن احمد بصری معروف خبز ارزی شاعر مشهور

مردی امّی بود ، خواندن و نوشتن نمیدانست ، و در مربد (بصره) دکان نانوائی داشت ، و نان برنج درست میکرد ، و غزلیّات دل آویز می سرود ، مردم برای شنیدن اشعارش دور دکانش ازدحام و از حالات او تعجب میکردند ، و ابوالحسین محمد بن محمد معروف بابن لنکک بصری که شاعر مشهوری است ، باتشخص و جلالت قدرش در دکان خبزارزی می نشست که اشعارش را بشنود ، و اشعار اورا جمع کرده دیوانی برای او ترتیب داد ، بسی از مؤرخین و ادبا خبزارزی را ذکر کرده‌اند * آورده اند که وقتی ابن لنکک با جماعتی از ادباء در ایام تعطیل یکی از اعیاد در دکان خبزارزی رفت ، نصر مشغول نانوائی بود ، آن جماعت نزد او نشستند و تبریک عید و احوال پرسی کردند ، نصر پیش نخل در زیر تا به میگذاشت ، وهی آتش میکرد ، جماعت از بسیاری دود تاب نیاورده بر خواستند ، خبزارزی بابن لنکک گفت دیگر کی تورا می بینم ، ابن لنکک از روی طیبت گفت هر وقت رختهایم چرکین شد ، چون آنروز بمناسبت عید ابن لنکک جامه های نو و سفید و پاکیزه در برداشت * باری ابن لنکک با همراهان خود از آنجا روان شده بخانهٔ یکی از دوستان خود رفت و برفقای خود گفت نصر از سرگذشت ما البته اغماض نخواهد کرد ، بهتر این است ، ما پیشدستی کرده چیزی دربارهٔ او بگوئیم ، پیش از انکه او گفته باشد ، آنگاه دوات و کاغذی خواسته این ابیات را نوشت *

لِنَصْرٍ فی فُؤادی فَرْطُ حُبٍّ * اُنِیفُ بِهِ عَلی کُلِّ الصِّحابِ
اَتَیْناهُ فَبَخَّرَنا بُخُوراً * مِنَ السَّعَفِ المُدَخِّنِ لِلثِّیابِ

فَقُمْتُ مُبادِراً وَ ظَنَنْتُ نَصْراً * اَرادَ بِذاکَ طَرْدی اَوْ ذَهابی
فَقالَ مَتی اَراکَ اَبا حُسَینٍ * فَقُلْتُ لَهُ اِذا اتَّسَخَتْ ثِیابی

و این ابیات را نزد نصر خبز ارزی فرستاد ، نصر در جواب این اشعار را گفت *

مَنَنْتَ اَبا الحُسَینِ صَمیمَ وُدّی * فَدا عَنّی بِاَلْفاظٍ عِذابِ
اَتی وَ ثِیابُهُ کَقَتیرِ شَیْبٍ * فَعُدْنَ لَهُ کَرَیْعانِ الشَّبابِ
فَقُلْتُ مَتی اَراکَ اَبا حُسَینٍ * فَجاوَبَنی اِذا اتَّسَخَتْ ثِیابی
فَاِنْ کانَ التَّرَفُّهُ فیهِ خَیْرٌ * فَلِمْ یُکْنَ الوَصِیُّ اَبا تُرابِ

از اشعار نصر در غزل

باتَ الحَبیبُ مُنادِمی * وَ السُّکْرُ یَصْبَغُ وَ جْنَتَیْه
ثُمَّ اغْتَدی وَ قَدِ ابْتَدا * صُنْعُ الخُمارِ بِمُقْلَتَیْه
وَهَبْتُ لَهُ عَیْنَی الکَری * وَتَعَوَّضَتْ نَظَراً اِلَیْه
شُکْراً لِاِحْسانِ الزَّمانِ * کَما یُساعِدُنی عَلَیْه

بالجمله نصر خبزارزی در سنه ۳۱۱ هجری در گذشت *

(الشیء بالشیء یذکر) نظیر نصر خبزارزی امروز شاطر عباس قمی است ، که مردی امت * امی و شاطر نانوا و در طهران نانوائی میکند ، طبع روشنی دارد و غزل را بسیار دلچسب و خوش میسراید .

{ از او است }

نیست اورا سرموئی سر دلداری ما * کار شد سخت مگر بخت کند یاری ما
تا بآهوی ختن نسبت چشمت دادم * شهره گردید بهر شهر خطاکاری ما
تو که چون سرو ز آسیب جهان آزادی * چه غمی با شدت از حال گرفتاری ما
چشم فتان تورا دوش بدیدم در خواب * ای بسا فتنه که بر خواست زبیداری ما

کر بدادیم بهای دهنت نقد روان * سود بردیم که شد هیچ خریداری ما
همه شب تا بسحر با غم رویت شادیم * بامیدی که بیائی تو بغمخواری ما
چند آزار دل ما دهی ای راحت جان * راحت جان مکرت هست دل آزاری ما

﴿ وله ﴾

در جان شرار عشقت خوش میکشد زبانه * باور نداشت بختم این دولت از زمانه
دیشب دل پریشم تا صبح شکوه میکرد * گاهی زدست زلفت گاهی زدست شانه
خواهم که چون سکندر گرد جهان بگردم * خاک در تو جویم آب بقا بهانه
فرهاد بهر شیرین گر راند جوئی از شیر * من کرده ام ز دیده سیلاب خون روانه
گفتم بیحر عشقت گشتم غریق گفتا * هرگز ندید چشمی این بحر را کرانه

در حق جناب وثوق الدوله وقتیکه جوان بوده این رباعی را گفته

رخ تو آتش و زلفین تو بروی دود است * ای بسا دیده کزان دود سر شک آلود است
زینت بزم توئی دیر تر از جا بر خیز * پاسی از شب نگذشته است قیامت زود است

در وصف پسر خوشکلی که معلم چوبش میزد ارتجالا گفته

شوخی که رخش بماه سرکوب زند * صد طعنه بسر و از قد خوب زند
گیرم که خطا نمود این شاخهٔ گل * بیرحم کسی بشاخ گل چوب زند

ابو الحسین نضر بن شمیل نحوی بصری

دانشمندی ذو فنون و گنجینهٔ خاطرش از جواهر معرفت مشحون و از رجال موثق بود ، در فقه و حدیث و روایت و شعر و ادبیات عرب اطلاعات بسیار داشت ، و از

رفقای خلیل بن احمد بود ؛ ابو عبیده در کتاب مثالب اهل (بصره) اورا ذکر کرده گوید * نضر بن شمیل را در (بصره) پریشانی و دست تنگی روی داد عزم مسافرت (خراسان) کرد ، وقتیکه بیرون آمد بقدر سه هزار نفر از اهل (بصره) بمشایعتش در آمدند ، و تمام آنها یا نحوی یا محدث یا لغوی یا عروضی یا ادیب بود ، و چون به (مربد) رسید نضر بن شمیل نشست و گفت ، ای اهل (بصره) جدائی شما بر من نا گوار است ، بخدا اگر روزی یک کیله باقلا عایدم می شد از شما جدا نمی شدم * درمیان آن گروه انبوه یکنفر پیدا نشد که این تکلیف جزئی را در عهده بگیرد و نضر را از مسافرت باز دارد * بالجمله نضر تا (خراسان) رفت و خواسته بسیاری از انجا اندوخت و محل اقامتش در (مرو) بود ، و با مأمون خلیفه در (مرو) سرگذشتها دارد - چون با او مجالست و همنشینی میکرد * و نوشته اند که نضر بن شمیل بیک حرف ۸۰ هزار درهم فایده برد و نضر را تصانیف بسیار است * از جمله کتاب الصفات است در پنج جزء که از هر چیز در آن بحث کند - و کتاب السلاح و کتاب خلق الفرس کتاب الانوآء کتاب المعانی کتاب غریب الحدیث کتاب المصادر و کتاب المدخل وغیره * و در سلخ ذی‌الحجه سنه ۲۰٤ در (مرو) در گذشت * و بعضی در اول ذی‌الحجه فوت او را مینویسند * و نضر در (مرو) متولد شده و در (بصره) پرورش یافته ، از این سبب به (بصره) منسوب و جزو فضلای آن شهر محسوب گردید *

ابو خدیفه واصل بن عطآء معتزلی

از سران دانشمندان و فحول متکلمین بوده ، وراء را مانند غین تلفظ می نمود * یکی از دانشوران در یکی از تألیفات خود گوید که واصل بن عطآء یکی از اعجوبه‌های روزگار بود ، زیرا که در تلفظ راء بسیار الثغ (۱) بود و نمیتوانست مخرج راء را ادا کند ، ولی از بس در سخن سرائی ماهر بود ابداً کلمهٔ تلفظ نمیکرد که راء داشته باشد ، با اینکه راء در کلمات بسیار پیدا میشود * باری واصل بن عطآء در مجلس درس حسن بصری حاضر می‌شد ، وقتیکه اختلاف میان علماء بروز کرد و خوارج حکم بتکفیر مرتکبین کبایر نمودند و جماعت ادعا

(۱) کسی را گویند که راء را غین و سین را تآء تلفظ کند و در ادای مخرج بعضی از حروف

کردند که گناهکاران امت مؤمنند هرچند بارتکاب کبایر فاسق شده باشند * واصل بن عطاء ازان میانه طریقهٔ خاصی پیش گرفت و گفت، فاسق این امت نه مؤمن است نه کافر بلکه منزلهٔ میان این و آن دارد * حسن بصری این رأی را نه پسندید و واصل را از مجلس خود بیرون کرد * واصل بن عطاء از آنها کناره گرفت و کناره گیری را در عربی اعتزال گویند، از این جهة واصل و اتباع او را معتزله گویند - این است وجهه تسمیه معتزله بمعتزله، و واصل در انداختن حرف راء ضرب المثل شده بود، و شعرا این معنی را در اشعار خود بسیار آورده اند *

یکی از چامه سرایان در بارهٔ نکار الثغ خود گوید

اَجَعَلْتَ وَصْلِی الرَّآءَ لَمْ تَنْطِقْ بِهِ * وَ قَطَعْتَنِی حَتّیٰ کَاَنَّکَ وَاصِلٌ

دیگری گوید

اَعِدْ لِثُغَةً لَوْاَنَّ وَاصِلَ حَاضِرٌ * لِیَسْمَعَهَا مَا اَسْقَطَ الرَّاءَ وَاصِلٌ

(دیگری گوید)

فَلَا تَجْعَلَنِّی مِثْلَ هَمْزَةِ وَاصِلٍ * فَتُلْحِقَنِی حَذْفًا وَلَا رَآءَ وَاصِلٍ

و واصل خیلی گردن دراز بود باندازهٔ که اورا بدین جهة نکوهش میکردند، و میان او و بشار بن برد شاعر دشمنی و منافست بوده از تصانیف واصل کتاب اصناف المرجئه کتاب التوبه کتاب المنزله بین المنزلتین و کتاب الخطبه که حرف راء ابداً ندارد * کتاب معانی القران کتاب الخطب در توحید و عدل، و کتاب ماجری بینه و بین عمرو بن عبید * کتاب السبیل الی معرفة الحق، کتاب فی الدعوه و کتاب طبقات اهل العلم و الجهل وغیره، و اخبار واصل بسیار است، ولادتش در سنه ۸۰ هجری در (مدینه) طیبه بوده و در سنه ۱۸۱ در گذشت *

یحیی بن یعمر نحوی بصری

از تابعین کرام و از قرآء (بصره) بوده، در قرآن کریم و نحو و لغات عرب خیلی متبحر بوده - و نحو را نزد ابو الاسود الدؤلی آموخته، مذهب تشیع داشته و قایل بتفضیل اهل

بیت بود، به (خراسان) رفت و در (مرو) بمنصب قضاوت رسید * طبع شعر داشت و درمیان علمای اسلام مشهور بوده در سنهٔ ۱۱۹ در گذشت *

ابو بکر یموت بن المزرّع

خواهر زادهٔ ابو عثمان جاحظ است که ذکرش گذشت، یموت مردی فاضل و ادیب بوده، در سنهٔ ۳۰۱ در حالت پیری به (بغداد) رفت جماعتی از ادبا و مؤرخین اورا ذکر کرده اند * یموت هیچوقت بعیادت بیماری نمیرفت، میترسید که از اسم او مروای (۱) بد بزنند * میگفت من باسمی که پدرم بر من گذاشته گرفتار شده ام، وقتیکه بعیادت بیماری بروم و اجازهٔ دخول خواهم همینکه گفته شود این کیست - میگویم انا ابن المزرّع، و نام خودرا بزبان نمی آورم، منصور فقیه شاعر در مدح یموت گوید *

اَنْتَ یَحْیٰی وَ الَّذِی یَکْرَه * اَنْ تَحْیَا یَمُوتُ
اَنْتَ صِنْوُ النَّفْسِ بَلْ * اَنْتَ لِرُوحِ النَّفْسِ قُوتُ
اَنْتَ لِلْحِکْمَةِ بَیْتٌ * لَاخَلَتْ مِنْهُ الْبُیُوتُ

و یموت را پسری بود مهلهل نام ملقب به ابونضله که شاعری نیکو بوده، و مسعودی در مروج الذهب (۲) او را ذکر کرده، و یموت حکایات و نوادر بسیار دارد، چند بار (مصر) رفته، گویند در سنهٔ ۳۰۴ در (شام) در گذشت، و بعضی فوت او را در سنهٔ ۳۰۳ هجری در (طبریه) ذکر کنند *

از اشعار مهلهل بن یموت است

جَلَّتْ مَحَاسِنُهُ مِنْ کُلِّ تَشْبِیهٍ * وَ جَلَّ عَنْ وَاصِفٍ فِی النَّاسِ یَحْکِیهِ
اَلنَّرْجِسُ الْغَضُّ وَالْوَرْدُ الْجَنِیُّ لَهُ * وَالْاُقْحُوَانُ النَّضِیرُ النَّضْرُ فِی فِیهِ
اُنْظُرْ اِلیٰ حُسْنِهِ وَ اسْتَغْنِ عَنْ صِفَتِی * سُبْحَانَ خَالِقِهِ سُبْحَانَ بَارِیهِ

(۱) مروا - بفارسی فال را گویند.

(۲) مروج الذهب - نام تاریخ مسعودی و بسیار مشهور است.

دُعَا بالحَاظِه قَلْبِي الى عَطَبٍ * فَجَائَهُ مُسْرِعاً طَوْعاً يُلَبِّيهِ
مِثْلَ الفَرَاشَةِ تأتِي اِذْ تَرَى لَهَبَا * اِلَى السِّرَاجِ فَتُلْقِي نَفْسَهَا فِيهِ

ابو علی حسین شاعر بصری معروف بخلیع

غلام پسر سلمان بن ربیعه باهلی صحابی بوده ، اصلش از (خراسان) است ، شاعری خوش طبع و بذله گو و در اقسام شعر متفنن بود ، در مجالس خلفا راه یافت و انیس و جلیس آنها گردید ، بمثابهٔ که کسی از اقران او بآن پایه نرسید مگر اسحق بن ابراهیم ندیم موصلی که منزلتی نزدیک باو در حضرت خلفا یافت * اول خلیفهٔ که ابو علی خلیع بمصاحبتش نایل گردید محمد امین پسر هارون رشید بود * در سنه ۱۹۸ مصاحب او گردید ، و در همان سال امین کشته شد ، و ابو علی خلیع تا زمان المستعین بالله ندیم خلوت و سهیم عشرت خلفآء بود ، و از شعراء طبقهٔ اول بشمار میرود * میان او و ابو نواس سرگذشتهای شیرین و مطایبات نمکین واقع شده ، و ابو علی از بس شوخ و لوده بود بخلیع موسوم شد * ابو الفرج اصفهانی در اغانی اورا ذکر کرده ، نزدیک یکصد سال عمر کرد و در سنه ۲۵۰ هجری در گذشت *

از اشعار اوست

صِلْ بِخَدِّي خُدَيْكَ تَلْقَ عَجِيباً * مِنْ مَعَانٍ يُحَارُ فِيهَا الضَّمِيرُ
فَبِخَدَيْكَ لِلرَّبِيعِ رِيَاضٌ * وَ بِخَدِّي لِلدُّمُوعِ غُدَيرُ

(و له)

أيَا مَنْ طَرْفُهُ سِحْرٌ * وَ يَا مَنْ رِيقُهُ خَمْرٌ
وَ مَا اَحْسَنَ مَنْ فِي مِثْلِكَ * اَنْ يَنْهَتِكَ السِّتْرُ
تَجَاسَرتُ فَكَاشَفْتُكَ * لَمَّا غَلَبَ الصَّبْرُ
فَاِنْ عَنَّفَنِي النَّاسُ * فَفِي وَجْهِكَ لِي عُذْرٌ

آنچه معلوم میشود (بصره) هم مانند (بغداد) منتهای ترقی و عمران آن در عهد دولت بنی عباس بوده ، و پس از انقراض آن دولت و تغلب سلاطین تاتار بر این دیار و وقوع انقلابات عظمیه این شهر شهیر روز بروز تنزل یافت ، و دیگر بمرتبهٔ اولیه نرسید * گویا تمدن و معارف این شهر تاریخی در صدر اسلام و زمان شعشعهٔ دولت بنی عباس منحصر بوده ، و پس از سپری شدن سلطنت عباسیه بکجا محو و نابود گردید * زیرا که دانشمندان و فضلائیکه بسبب تصانیف جلیله نام نیک در تاریخ گذاشته و اثرهای سودمند در جریدهٔ روزگار نگاشته اند همه در قرون اولیهٔ اسلام بوده اند * ازان تاریخ ببعد کسیکه صاحب مآثر علمی و ادبی باشد از (بصره) ظهور نکرده ، چنانچه ابن بطوطه در ذکر احوال (بصره) از قول قاضی آن روایت کرده ، که در (بصره) کسی نمانده که از علم نحو ربطی داشته باشد ، با اینکه این علم مخصوص این شهر بوده و بنحات (بصره) ضرب المثل میزنند * مثل مشهور (بعد خراب البصره) گویند در اوایل قرن هفتم هجری شیوع بهمرسانید ، و آن زمان تسلط ملوک تاتار بر این دیار بوده ، و (بصره) اوقاتیکه در تحت نفوذ مشایخ خود سر منتفک بوده بسبب بیداد و استبداد وحشیانه آنها بکلی ازحیز انتفاع افتاد و خراب شد *

از سنه ۱۲۷۷ هجری که کارگذاران دولت علیه عثمانی تسلط و استیلای کامل بر (بصره) و نواحی آن یافته و دست اعراب منتفک را بکلی کوتاه ساختند این شهر کم کم رو به آبادی گذاشت *

در بیان خرابی بصره در زمان تسلط اعراب منتفک و شمه از سلوک آنطایفه با مردم

بعد از فوت مرحوم کریم خان زند که برادر او صادق خان (بصره) را رها کرده بایران شتافت ، مشایخ منتفک در این فتره فرصتی یافته (بصره) و نواحی آنرا در تحت نفوذ خود در آوردند * آن اوقات حکومت عراق عرب غالباً از جانب سلاطین آل عثمان بدست (کوله من) ها بوده ـ اینان از سیاست مملکتداری عاری و در فکر معدلت کستری و رعیت پروری نبودند * مشایخ خود سر منتفک نیز در آن وقت قوتی داشته در این مملکت بطور دلخواه خود بازی میکردند * عماره و ساحل شرقی و غربی دجله نیز تیول متغلبانهٔ قبیلهٔ بنی لام و

آل بو محمد بود * اعراب منتفک در (بصره) و دهات آن پراکنده بوده انواع تعدی و مردم آزاری میکردند * در موسم خرما هر عربی باخر و خور و زن و بچه و سگ و چارپای خود بیک باغی اوتراق میکرد ، زراعت باغ را چارپایان او میچریدند و ضایع میکردند ؛ خرما و میوه آنرا خود و متعلقانش میخوردند و تفریط می نمودند * صاحب باغ بیچاره قدرت دم زدن نداشت ، بعضی از ملاکها از بقیة السیف حاصل چیز جزئی عاید شان می شد ، و پارهٔ دیگر صفر الید می ماندند ، اهل (بصره) حکایت کنند ؛ وقتیکه عربی وارد باغی می شد بملاک آن میگفت ، جد من یکوقتی در این باغ کشیکچی بوده محافظت آن ارثاً بامن است ، باین اسم حاصلات ملک مردم را وقف تعدی و شلتاق خود می نمود * گهی زنان آنها در باغ بیخود داد و فریاد میکردند ، اعراب با اسلحه و یراق خود بسوی او می شتافتند ، همینکه سبب می پرسیدند ، میگفت صاحب باغ یا فلاح خواست بمن خیانت کند ، باین بهتان ملاک بیچاره میبایست مبلغی بکسان آنزن بدهد و آن تهمت را بپول از خود رفع کند ؛ و الا باید مستعد انواع اذیت و اهانت باشد * محض اینکه بهانهٔ از برای مداخل بدست آورند مردان بزنان خود یاد میدادند که از این قبیل تهمتها بملاک و فلاح باغ به بندند * رفتار این اعراب وحشی در شهر نیز همینطورها بوده * مثلاً گاهی عربی در بازار می آمد ، و گریبان یکی از کسبه را میگرفت و میگفت ، فلان مبلغ از تو طلب دارم وعدهٔ آن رسیده بده ، هرچه کاسب بیچاره داد و فریاد میکرد بجائی نمیرسید ، اعراب از سردکان کشان کشان اورا نزد قاضی می بردند و یک سند ساختگی ابراز میکردند ، شاهد زور هم آنچه میخواستند از میان طایفهٔ خود می تراشیدند ، بالاخره آن طلب موهوم صورت خارجی پیدا میکرد ، و اعراب بچوب و چماق پولها را ازان کاسب میگرفته میان خود بخش میکردند * چنان شد که اغلب مردم املاک خود را ترک نموده بعربستان ایران و جا های دیگر جلاء وطن کردند ، و بسیاری از ملاکان از ترس اعراب از املاک خود بکلی دست کشیدند ، و ملکیت خودرا انکار می نمودند ، که از تعدی آسوده شوند * در آنوقت املاک و نخلستان (بصره) بدرجهٔ از ابتذال رسید که کسی طالب خرید آنها نبود ، جریب باغی که حالا یکصد و پنجاه لیره ارزش دارد در آنوقت بده شاهی (۱) بل کمتر ازان رسید * غرض اهل (بصره) از وحشیگری این اعراب

(۱) از مسکوکات سابق عثمانی است اول دو قران بوده حالا هر شاهی سه قران و نیم است و تاکنون تمام خرید و فروش خرما بحساب شاهی میشود اگرچه این سکه امروز منسوخ و مفقود است .

چیزها بیاد دارند ، و قصه‌ها نقل کنند که ذکر آنها موجب اطناب است *

آبادی بصره بسبب تسلط حکام دولت علیه عثمانی

در سنهٔ ۱۲۷۷ هجری منیب پاشا از جانب نامق پاشا والی (بغداد) بحکومت (بصره) نامزد شد ، چون از برای استخلاص (بصره) از دست اعراب منتفک تعلیمات شدیده داشت همت بقلع و قمع ایشان کماشت ، اهل (بصره) را هم که کار بجان و کارد باستخوان رسیده بود ، و دفع شر اعراب منتفک را از خدا میخواستند ، همه با منیب پاشا یکدل شده بدور او گرویدند * منیب پاشا مقداری کافی از سپاه نظامی و چریک تهیه دیده چندین بار با اعراب مصاف داد ، و در هر بار فیروزی اورا نصیب بود * خلاصه اعراب را از نقطه بنقطه ده بده بیرون کرد * پس از انکه شهر و دهات را از لوث وجود شان پاک نمود ، بمردم اعلان داد هرکس ملک دارد حجت شرعی و قبالهٔ خودرا بنماید و ملک خودرا باز پس بگیرد * چون آنوقت غالب املاک مردم را اعراب غصب و تصاحب نموده بودند ملاکان از گوشه و کناره ها پیدا شدند ، هرکس قبالهٔ خودرا نشان داد ملک اورا بوی مسترد ساخت ؛ مردم که بجان و مال خود اطمینان حاصل کردند کم کم مشغول مباشرت و تعمیر باغات و املاک مخروبهٔ خود شدند ، و ازان تاریخ به بعد (بصره) روز بروز رو بآبادی گذاشت ، والحق منیب پاشا بدولت متبوعهٔ خود و اهل (بصره) خدمتی نمایان کرد ، تاکنون مردم (بصره) اورا بخیر یاد کنند و روانش را بطلب آمرزش شاد می نمایند * بگمان احدی نمیرسید که باغات و املاک (بصره) اینقدر معمور شود و ترقی کند ، حالا بسی اشخاص افسوس میخورند که چرا در آن وقت ملک نخریدند * مکرر از جناب والد ماجد خود شنیدم که میفرمودند ، سی سال پیش از این میتوانستم بسیاری از املاک (بصره) را به بهای بسیار کم ابتیاع کنم ملاکان بثمن بخس مقاطعات بزرگ بایشان میدادند و التماس میکردند ، قبول نمی نمودند ، زیرا که جریب نخلی که اکنون یکصد و پنجاه و دویست لیره ارزش دارد سابق بر این به پنجاه شاهی (۱) کسی نمیخرید ، به بین تفاوت ره از کجا است تا بکجا * ملاکان که سابق در کمال فقر و فاقه

(۱) که بول حالیه امروز سه قران و نیم است

زندگانی میکردند ، و در کپر و خانه‌های کاین مسکنا داشتند و حاصلات باغ خودرا بهای خند من گندم وجو پیش فروش میکردند ، امروز همه خانه‌های عالی بنا کرده اند ، و عوض جامه‌های کرباس رخت ابریشمین و پالتوهای شال میپوشند ، و بسعادت و رفاه زندگانی میکنند ، و دولت هم از املاک معمورهٔ آنها مالیات خوب میگیرد * این است نتیجهٔ حسن سلوک و رعیت پروری *

(رعیت چون رعایت دید ملک آباد میگردد)

اگر کسی سی سال پیش از این (بصره) را دیده باشد و حالا باز به بیند ممکن نیست تعجب نکند ، زیرا که سی سال قبل مقام (علی) که در صدر نهر عشار واقع و از خود (بصره) بیست دقیقه دور است آبادی آن منحصر به یک گمرکخانه و چند تا کپر و خانهٔ کاین بوده ، و حالا از توجه حکومت محلیه یك شهری شده * بازارهای متعدد ، کاروانسراهای معتبر ، خانه های قشنگ از آجر تراش در آن ساخته شده * و منظره با شکوهی دارد ، خود (بصره) هم نسبت بسابق همین طور ترقی کرده و هنوز تا کجا که آباد شود * زیرا که ثروت طبیعی و استعداد آبادی (بصره) را هیچ مملکتی از عثمانی ندارد ، حتی رود نیل که به برکت معروف است محسنات طبیعی شط‌العرب را ندارد ، بدلیل آن که اگر در طغیان رودنیل افراط یا تفریط واقع شود موجب ضررو زیان گردد * بعکس شط العرب که یك جریان طبیعی دائمی از شمال بجنوب دارد ، و هر بیست و چهار ساعت بواسطهٔ مد دو بار آب آن بلند شده تمام باغات و نخلستان ها را بر یك نهج مشروب می نماید ، و دهقانان (بصره) بسبب مد در باغات خود از رنج آبیاری بکلی آسوده اند ، و شط العرب بندرت طغیان کند ، و اگر هم بکند چندان زیان نرساند * زمین (مصر) جز در فصل زمستان که سبز و خرم است در سایر فصول خشك و خالی است ، بخلاف زمین های (بصره) که بسبب اعتدال جریان شط‌العرب همیشه سبز می تواند باشد * دیگر اینکه نیل ؛ برنج ؛ نی شکر ؛ تنباکو ؛ پنبه ؛ که حاصلات طبیعی (مصر) است در (بصره) می توان بعمل آورد * اما خرمای (بصره) در (مصر) بعمل نمی آید ، ولی حیف که مانند (مصر) اسباب و وسائل آبادی در (بصره) فراهم نیست * مگر در همسایگی (بصره) یك مملکتی سراغ داریم که با (بصره)

همچشمی تواند کرد ، بلکه به بعضی از مزایای طبیعی بر (بصره) ترجیح دارد * یقین خوانندهٔ بصیر از این جمله خیالش بسوی عربستان ایران متوجه خواهد شد - بلی

﴿ هر کجا ویرانهٔ بینم براه ﴾ * ﴿ یادم آید از دیار خویشتن ﴾

عربستان ایران شصت و چهار فرسنك طول و تقریباً همین قدر عرض زمین مسطح دارد ، و چندین رودخانهٔ بزرگ و کوچك در عرض و طول این مملکت زرخیز جاری است ، اسامی آنها * شط کارون - کرخه - دانیال - طوبریج - رودخانهٔ هند جان - ارمش - می - دهیور - رودخانهٔ جراحی که معروف بمارون است - نهر صویب است * استعداد طبیعی و قوهٔ انباتیهٔ این مملکت چنان است که توصیف آن مبالغات شاعرانه لازم دارد * نی شکر - پنبه - نیل - تریاك - خرما - حبوبات از گندم و جو و غیره از خصایص آن سر زمین است * هنوز شعرای ما شکر اهواز و دیبای شوشتری را در اشعار خود ذکر می کنند ، با این که قرنها است که بسبب انقلاب زمانه از آن دو متاع نفیس اثری در این مملکت نمانده * مورخین نوشته اند در عهد هارون الرشید بغیر از پول نقد و سایر امتعه سالیانه سی هزار رطل شکر از اهواز مالیات بر میداشتند ، جای بسی دریغ و افسوس است که با وجود این رود خانه ها و این استعداد خداداد ، امروز زمین های آن مملکت بایر و لم یزرع افتاده و آن همه آبها مفت بهدر میرود ، کسی نیست که به فکر تعمیر و آبادی این بقاع بایره بیوفتد ، و از این سرچشمه‌های ثروت فایده بر گیرد * با این که آن قدر خیرات و برکات خدا داد در آب و خاك آن سر زمین مودوع است که هر گاه باصول جدیده مباشرت بتعمیر و آبادی این مملکت بشود از نیل و شگر و پنبه و تریاك و خرما و حبوبات سالی ملیون ها طلا و نقرهٔ خارجه را بمملکت ایران جلب خواهد کرد ، و خزانهٔ دولت را معمور خواهد ساخت * حالا کسیکه درکشتی از خلیج فارس داخل دهنهٔ شط العرب شود نگاه بدو جانب شط که میکند ، ساحل غربی که راجع بدولت عثمانی است مانند یک بیشهٔ عظیمی بنظرش می آید ، که زمین در سایهٔ درختانش نهفته و نخیلش بطول رود خانه ممتد است ، که تماشای آن خضارت و نضارت روح را روح می بخشد * ولی بساحل شرقی که عطف نظر کند ، آنچه متعلق بایران است غالب زمین خراب و بایر می بیند که شخص وطنخواه را تماشای آن منظرهٔ دلخراش رقت دست میدهد * شخص

مسافر بدین دو علامت فارقه - یعنی بعلامت خرابی و آبادی میتواند خاک ایران را از عثمانی تمیز بدهد ، و حال آنکه (بصره) هم آنطوریکه باید معمور شود نشده * اگر ما بدانیم که دول اروپ در آبادی ممالک و تعمیر مسالک امروز بچه وسایل مؤثره متشبث میشوند ، هرآینه انصاف خواهیم داد که ما هنوز در دنیا هیچ کاری نکرده‌ایم ، گواه مدعای ما مملکت (سودان) است که در سنهٔ ١٣١٦ هجری سپاه (مصری) بسرداری لارد کشنر آنرا تصرف نمود * از تاریخ تسخیر آن مملکت حالا هفت سال بیشتر نیست ، دولت انگلیس در عرض اینمدت وجیزه تعمیراتی در (خرطوم) (١) و (ام‌درمان) (٢) کرده که ما در هفتاد سال آنرا در مملکت خود نکرده ایم * و اگر خوف اغراق نبود می گفتم در هفتصد سال نکرده ایم *

جدول اسامی حکامیکه از سنه ١٢٧٧ تا هذالسنهٔ ئیلان ئیل از جانب
دولت علیه عثمانی به بصره آمده اند

پیش از این مرقوم شد که در سنه ١٢٧٧ دولت عثمانی اعراب منتفک را مقهور و بر (بصره) و نواحی آن تسلط کامل یافت * در این مقام ذکر اسامی حکامیکه از سنه ١٢٧٧ تا هذه السنه ١٣٢٣ به (بصره) آمده اند خالی از فایده و مناسبت نخواهد بود .

اسامی حکام با تاریخ حکومت ایشان و بعضی ایضاحات

سنهٔ ١٢٧٧ محمد منیب پاشا

سنهٔ ١٢٧٩ وکیل حاجی علی افندی

سنهٔ ١٢٨٠ اسماعیل بیگ

سنهٔ ١٢٨١ متسلم سلیمان بیگ

سنهٔ ١٢٨٦ غالب افندی

سنهٔ ١٢٨٧ متصرف حافظ پاشا

سنهٔ ١٢٨٧ خلیل بیگ

(١) (٢) نام دو شهر شهیر سودان است

سنهٔ ١٢٨٨ سعید افندی

سنهٔ ١٢٨٩ آصف افندی

سنهٔ ١٢٩٠ وکیل احمد پاشا قوماندان بحریه

سنهٔ ١٢٩٠ وکیل خالد بیگ قوماندان بحریه

سنهٔ ١٢٩١ متصرف اشرف پاشا

سنهٔ ١٢٩٢ والی ناصر پاشا

در این سال (بصره) از حکومت (بغداد) مجزا شده والی نشین گردید ، و این ناصر پاشا یکی از مشایخ معتبر منتفک بوده و در سخاوت در عهد خود نظیر نداشت * در اثناء محاربهٔ روس و عثمانی یک قلم ٣٠ هزار لیره بدولت اعانت کرد و بخششهای او مشهور است ، تا کنون اورا به رادی و دهش می ستایند *

سنهٔ ١٢٩٤ محمد منیر پاشا

سنهٔ ١٢٩٥ والی وزیر عبدالله پاشا

این والی بسیار خوش سلوک و بزرگ منش بوده مکرر از والد ماجد تمجید اورا شنیده ام *

سنهٔ ١٢٩٦ والی فریق ثابت پاشا

سنهٔ ١٢٩٧ متصرف مظهر پاشا

در این سال درجهٔ حکومت (بصره) را تنزل داده مانند سابق متصرف نشین قرار دادند *

سنهٔ ١٢٩٩ متصرف یحیی افندی

سنهٔ ١٣٠١ وکیل علیرضا پاشا قوماندان بحریه

سنهٔ ١٣٠٤ والی حاجی عزت افندی

باز در این سال حکومت (بصره) را والی نشین قرار دادند * نگارنده در زمان این والی نه سال داشتم و حکومت اورا بیاد دارم * پیر مرد ریش سفیدی بود چاهی را بسیار دوست میداشت ، رسالهٔ در تعریف چاهی تالیف کرده بود ، در چلهٔ زمستان حکم میکرد دزدان را لخت میکردند و آب سرد روی آنها میریختند و چوب میزدند ، این نسق او بسیار مفید

واقع شد ، در عهد او شهر بسیار مامون شد و مردم بجان و مال خود اطمینان پیدا کردند ٭

سنهٔ ١٣٠٥ والی نافذ پاشای مشیر

سنهٔ ١٣٠٦ والی شعبان پاشای فریق

سنهٔ ١٣٠٦ والی هدایت پاشای مشیر

این والی صدای مهیب و ریش انبوهی داشت ، بسیار مهربان و فروتن بود ، سواره تنها در شهر گردش میکرد و شخصاً در بازار چیز میخرید ٭ در زمان حکومت او در (بصره) وبای مدهشی بروز کرد غالب اهل شهر و مأمورین حکومت فرار کردند ، او تنها در شهر بماند و با جمعی از عسکر روزها در تمام شهر گردش میکرد ، هر جا کثافت بود حکم میکرد آنرا بر میداشتند و کوچه ها را آب و جارو میکردند ؛ و اگر مردهٔ بیصاحب میدید بعسکر امر میکرد آنرا بر میداشتند و بخاک می سپردند ، باری همت بلند او در خور تمجید است ٭

سنهٔ ١٣٠٩ محمد حافظ پاشا روم ایلی بیگلربیگی

این والی از رجال کار آگاه و مأمورین دولتخواه بود ، ولی در (بصره) بخت اورا یاری نکرده حسن خدمت او بسوء عاقبت منتهی شد ٭ مجملی از مفصل آنکه بقدر چار صد نفر عسکر با توپ و استعداد بر داشته با یکی از جهازات دولتی برای ضبط (قطر) شتافت ٭ جاسم بن ثانی شیخ قطر مبلغی پول نقد و چند رشته تسبیح مروارید پیشکش کرد که اورا از این قصد باز دارد ، آن پاشای با شهامت حقوق دولت خود را نفروخت و یکدینار ازان دراهم معدود قبول نکرده بر عزم خود راسخ بود ٭ جاسم بن ثانی همینکه دید بدادن درست (١) کار درست نمیشود ؛ علی الغفله با گروهی انبوه از اعراب بدوان عسکر را درمیان گرفته اغلب را بقتل رسانید ؛ پسر خواهر والی هم در آن معرکه کشته شد ، والی مشارالیه با معدود قلیلی جان بدر برده خود را بکشتی دولتی رسانید و همین فقره سبب عزل او گردید ٭

سنهٔ ١٣١٠ وکیل امین پاشا قوماندان بحریه

این شخص بسیار درستکار و وطنخواه بود . خدمات نمایان در (بصره) بدولت کرد ، تمام مردم از حسن سیرت او خوشنود بوده و هنوز اورا بخیر یاد کنند ٭

سنهٔ ١٣١٠ والی حمدی پاشای فریق

(١) بفارسی زر را گویند – قا آنی گوید – نام زر در لغت پارس از آن است درست ٭ که بزر کار درست آید و بی زر دشوار .

سنهٔ ١٣١٤ والی عارف پاشا

سنهٔ ١٣١٥ وکیل والی محسن پاشای فریق

سنهٔ ١٣١٥ والی محمد انیس پاشا

مرد با کفایت درستی بود ولی مأموریتش دوام نکرد و زود انفصال یافت ، مردم از رفتنش بسی افسوس خوردند ٭

سنهٔ ١٣١٦ دفعه ثانی حمدی پاشای فریق

سنهٔ ١٣١٧ والی محسن پاشای فریق

سنهٔ ١٣١٩ وکیل عبداللطیف پاشا

سنهٔ ١٣١٩ والی مصطفی نوری پاشای فریق

سنهٔ ١٣٢٢ وکیل والی حسین فخری پاشا میر الواء ارکان حرب

جوانی متمدن و با تربیت بود ، و در (بصره) کفایت و فعالیت غریبی بخرج داد ، در آن وقت شهر چنان مغشوش و نا امن بود که شبها مردم از ترس جان خواب و آرام نداشتند ، و روز روشن مردم محترم را اشرار در کوچه و بازار میکشتند ، و خانها را غارت میکردند ٭ این جوانمرد با همت در عرض یک هفته چنان شهر را نظم داد که هیچکس را بگمان نمیرسید ٭ شب و روز با جمعی از عسکر و پولیس بنفس نفیس در کوچه های شهر و دهات اطراف بتعاقب اشرار تک و پو میکرد ، و ارباب جنایاترا جزا و سزا میداد ، و سه ماه بیشتر وکالت نکرد ، الحق منت عظیم بر اهالی (بصره) دارد ، تاکنون امنیت زمان او درمیان مردم ضرب المثل است ٭ جناب شیخ عبدالله باش اعیان که یکی از بزرگان محترم و ارباب ذوق (بصره) است تاریخ حکومت اورا از اسم او حسین فخری پاشا ١٣٢٢ استخراج کرده و این مصراع را نیز (وَ قَدْ حَصَلَ الأَمانْ بِحُکْمِ فَخْری) در تاریخ حکومت او گفته و الحق دُر سفته ٭ سنهٔ ١٣٢٢ بعد از حسین فخری پاشا محمد مخلص پاشای فریق آمد ٭ این والی بسیار مرد نیک نفس درستکاری است ، در حفظ امنیت و آبادانی شهر و جلب موجبات آسایش مردم جد و جهد وافی دارد ، همهٔ اهل شهر از طرف او آسوده اند ، چندی قبل یک سربازخانهٔ معتبری در مقام (علی) بنا کرد ، و خیالات خوب از برای اصلاح و آبادی

دارد ، تا امروز که ششم ذی القعده و سنهٔ ١٣٢٣ هجری است این شخص والی است *

آنچه در نکوهش بصره و اهل آن وارد شده است

حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام میفرماید و خطاب باهل (بصره) می نماید :— کنتم جند المرأه و اتباع البهیمه (١) رغا فاجبتم و عقر فهربتم اخلاقکم دقاق (٢) و عهدکم شقاق و دینکم نفاق و مائکم زعاق (٣) المقیم بین اظهرکم مرتهن بذنبه والشاخص عنکم متدارک برحمة من ربه کأنی بمسجدکم کجؤجؤ (٤) سفینة قد بعث الله علیها العذاب من فوقها و من تحتها و غرق من فی ضمنها "و فی روایة" کجؤجؤ طیر فی لجة بحر "و فی روایة" بلادکم انتن (٥) بلادالله تربة اقربها من المآء و ابعدها من السماء و بها تسعة اعشار الشر المحتبس فیها مرتهن بذنبه کأنی انظر الی قریتکم هذه قد طبقها المآء حتی ما یری منها الا شرف المسجد کأنه جؤجؤ طیر فی لجة بحر *

حالا در ایام بهار که صحرای غربی (بصره) را آب میگیرد مصداق کلام معجز نظام انحضرت دربارهٔ مسجد (بصره) قدیم مشهوداست *

نیز آن حضرت دربارهٔ (بصره) و مردمش میفرماید * ارضکم قریبة من المآء بعیدة من السمآء خفت عقولکم وسفهت حلومکم فأنتم غرض لنابل (٦) و اکلة لآکل و فریسة لصایل (٧)

ایضاً آنحضرت فرماید در نامهٔ که به عبدالله بن عباس رضی‌الله عنه نوشته وقتیکه از جانب آن بزرگوار عامل (بصره) بود * اعلم ان البصرة مهبط ابلیس و مغرس الفتن فحادث اهلها بالاحسان الیهم و احلل عقدة الخوف عن قلوبهم *

(نیز آنحضرت در یک خطبهٔ میفرماید) ، و وقایع عظیمه (بصره) را پیشین گوئی میفرماید *

---

(١) رغا – فریاد کرد . (٢) دقاق – بمعنی پست است .

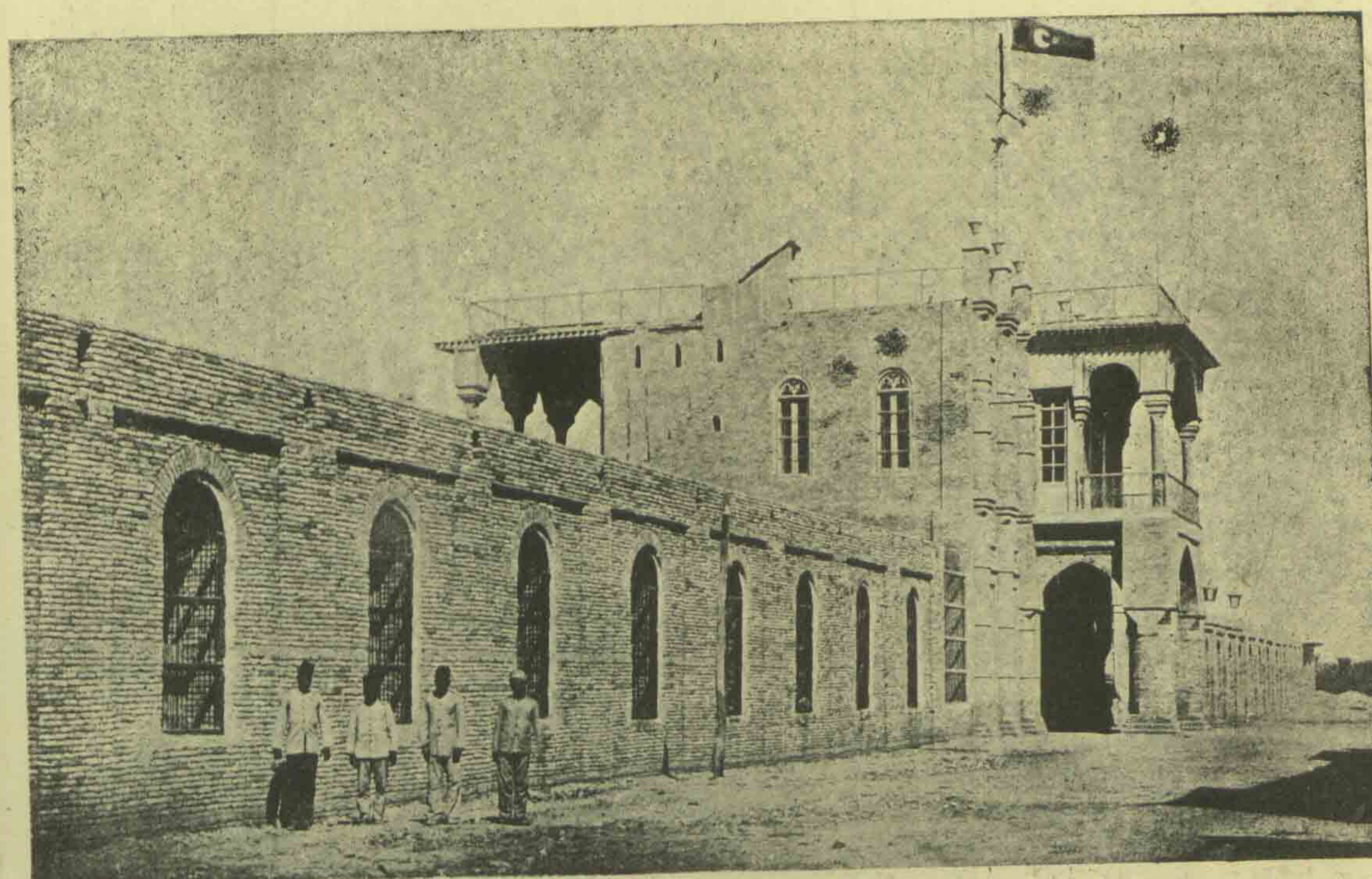
(٣) زعاق – شور و بد مزه است . (٤) جؤجؤ – قسمت مقدم کشتی و سینه را گویند .

(٥) نتن – بدبو است و انتن صیغهٔ تفضیل است (٦) نابل – تیر انداز است .

(٧) صایل – مهاجم .



موقعی از نهر حوزه است.



سربازخانه است که بهمت مخلص پاشا بنا شده



از مناظر قسمت داخلی شهر

یا احنف کأنی به و قد سار بالجیش الذی لا یکون له غبار ولا لجب (١) ولا قعقعة (٢) لجم ولا حمحمة خیل یثیرون الارض بأقدامهم کأنها اقدام النعام (٣) *

در این جا اشاره بفتنهٔ زنگیان فرموده اند - ویل لسککم (٤) العامره و الدور المزخرفه التی لها اجنحة کاجنحة النسور وخراطیم کخراطیم الفیله من اولئک الذین لاینذب قتیلهم ولا یفتقد غائبهم انا کاب الدنیا لوجهها و قادرها بقدرها و ناظرها بعینها *

در این جا آنحضرت اشاره بتغلب تاتار فرماید و آنها را وصف کند - کأنی اراهم قوماً کأن وجوههم المجان (٥) المطرقه یلبسون السرق (٦) والدیباج و یعتقبون الخیل العتاق (٧) و یکون هناک استحرار قتل حتی یمشی المجروح علی المقتول و یکون المفلت اقل من المأسور *

یکی از ادبای متأخرین در نکوهش بصره گوید

فَحَتْ مِنَ البَصرةِ الفَیحاءِ خستُها * فَاَبعدتْ عَنْ رُباها کُلَّ مشروعِ
تَفاءلُوا دعیتْ فیحاءَ عَنْ کُرهٍ * کَما یسمّی سَلیما (٨) کُلُّ مَلسوعِ
وَ الحقّ اولی بِأنْ تُشتقّ عَنْ ثقةٍ * مِنْ فَیحِ نارٍ تَلَظّی ذاتَ توابیعِ

از گفتهٔ نگارنده است در وصف بصره

بصره شهری‌است خوش ولی افسوس * کاندران صحت و امان نبود
وین دو نعمت چو نیست در شهری * گر بهشت است خوش نشان نبود
عیب سوم که دارد این کشور * هنر و معرفت در آن نبود
درمیان مجالسش سخنی * غیر قنطار و سعمران (٩) نبود

---

(١) لجب - داد و فریاد است . (٢) قعقعة حمحمة - هردو بمعنی صد است .
(٣) نعام - شتر مرغ . (٤) سکک جمع سکه - بمعنی کوچه است .
(٥) جمع - مجن بمعنی سپر است . (٦) سرق - حریر است .
(٧) عتاق - اسب خوب . (٨) مار گزیده است .
(٩) قنطار و سعمران - نام دو رقم از خرمای معروف بصره است .

آنچه درستایش بصره و مردم آن وارد شده

حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام میفرماید * یا اهل البصره ان الله لم یجعل لاحد من امصار المسلمین خطة شرف ولاکرم الا وقد جعل فیکم افضل ذلک و زادکم من فضله و منه مالیس لهم انتم اقوم الناس قبلة قبلتکم علی المقام حیث یقوم الامام بمکه و قارئکم اقرؤ الناس و زاهدکم از هد الناس و عابدکم اعبد الناس و تاجرکم اتجر الناس واصدقهم فی تجارته و متصدقکم اکرم الناس صدقة و غنیکم اشد الناس بذلا و تواضعاً و شریفکم احسن الناس خلقا و انتم اکرم الناس جوارا و اقلهم تکلفا لما لایعنیه و احرصهم علی الصلوة فی جماعه ثمرتکم اکثر الثمار و اموالکم اکثر الاموال و صغارکم اکیس الاولاد و نساؤکم اقنع النسآء و احسنهن تبعلا سخر لکم السمآء یعدو علیکم لمعاشکم و البحر سیبا لکثرة اموالکم فلو صبرتم و استقمتم لکانت شجرة طوبی لکم مقیلا و ظلا ظلیلا غیر ان حکم الله فیکم ماض و قضائه نافذ لا معقب لحکمه و هو سریع الحساب *

یکی از ادبای متقدمین در حق بصره گوید

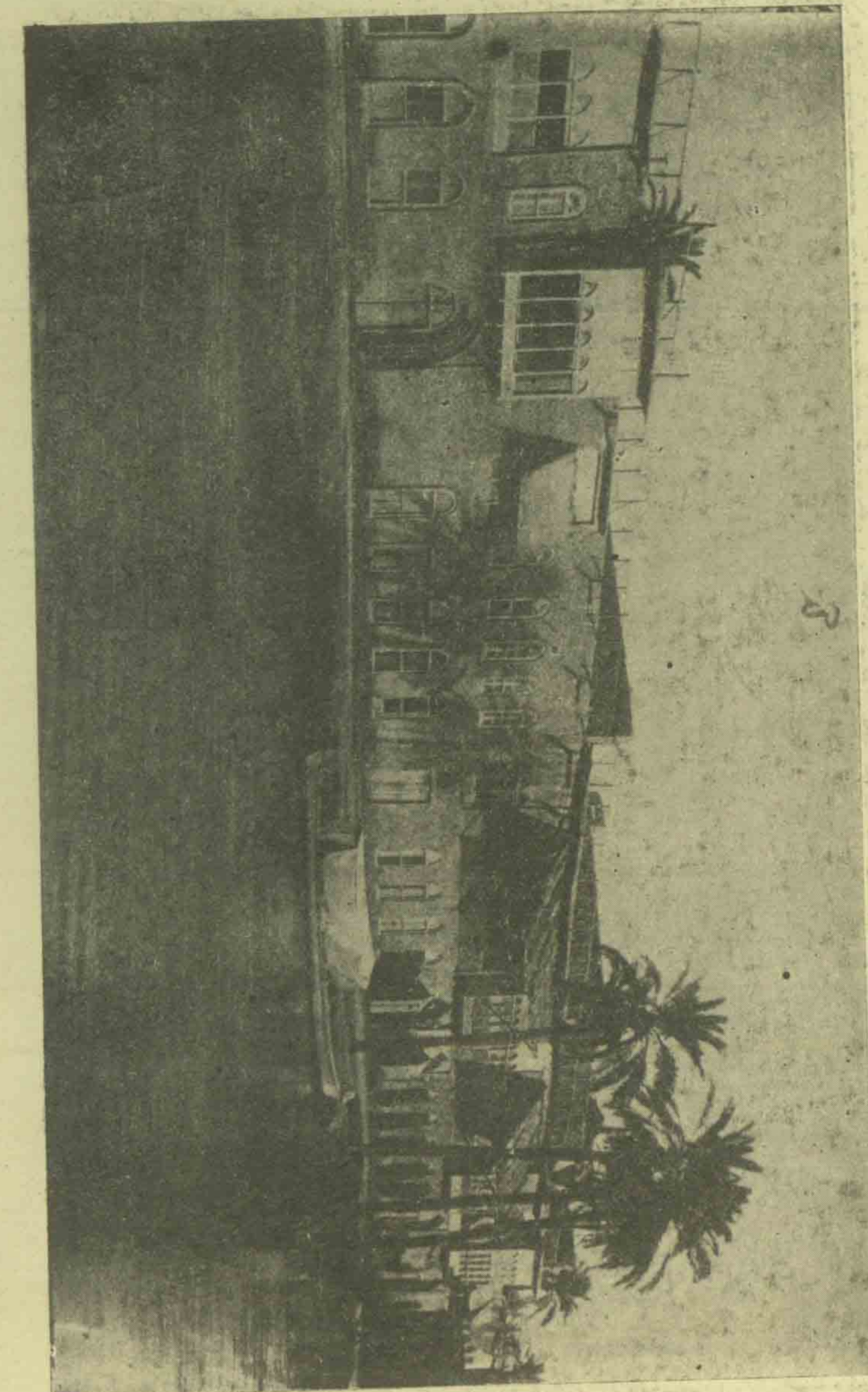
فان اشکُ من لیلی بجرجانِ طوله * فقد کنتُ اشکو منه بالبصرة القصرْ
فیانفس قد بدّلتِ بؤساً بنعمة * و یا عین قد بدّلتِ من قرّة عبر
و یا ایهذ السآئلی فیم فکرتی * و همّی اَلا بالبصرةِ الهمّ و الفکر
فیا حبذا ظهر الخزیر و بطنه * و یا حسن وادیه اذا مآئه ذخر
و یا حبذ انهر الابلّةِ منظرا * اذا مدّفی آیاته السمآء او جزر

میرزای فرصت شیرازی گوید

بصره گویند که خود چشم عراق عرب است * این شرافت برد از مردم صاحب نظارش
نظری دیدم و از روی بصیرت گفتم * نه عجب گر عوض بصره بخوانم بصرش



ملاك عرب



هوتل بين المللى در بصره

بیان بعضی از اخلاق و عادات امروزی اهل بصره و دهاتیان آن

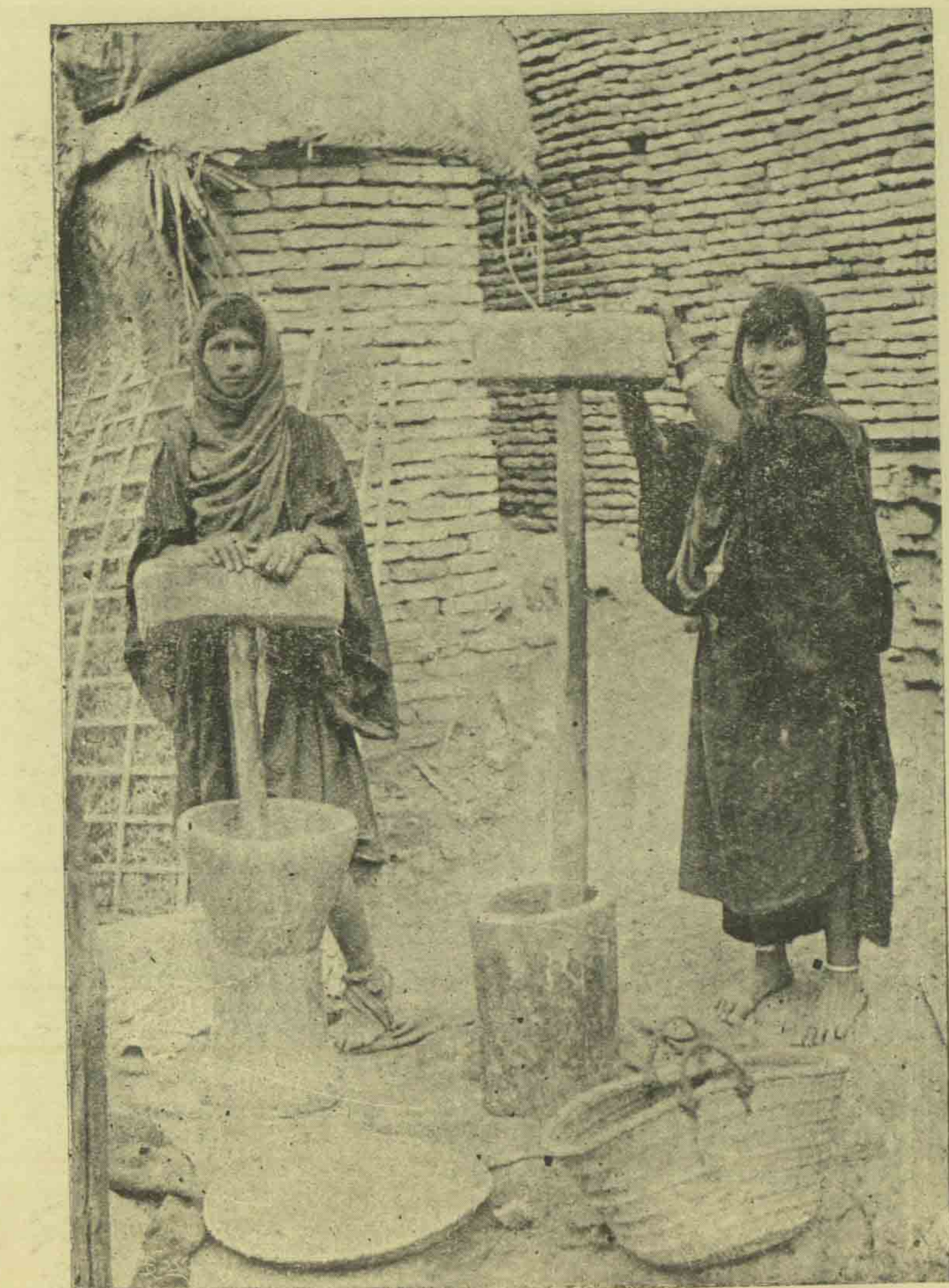
اهل (بصره) روی هم رفته مردمان غریب نوازی هستند و خانه های ایشان برای صادر و وارد باز است - بویژه مردم دهات و طوایف (بصره) در نان دادن و پذیرائی مهمانان بر اهالی سایر مدن عراق تفوق دارند * در دهات (بصره) هرکس بکاخ ملا کی یا بکوخ دهقانی وارد شود ، اعم از اینکه اورا بشناسند یا نشناسند باکمال امتنان از او پذیرائی کنند ، و هر مهمان محترمی که وارد مضیفی شود ، از برای او قهوه مخصوص درست کنند ، و این را نوعی از احترامات دانند ؛ و قهوهٔ که برای مهمان اولی درست کرده اند بمهمان دومین ندهند * در هر دهکدهٔ و هر باغی که چند خانوار مسکن دارند یک مضیفی هست ، هر وقت شخص عزیزی بیک مضیفی وارد شود تمام دهاتیان آن حول و حوش در آن مضیف جمع شوند و با مهمان تازه رسیده تعارف کنند ، صاحب مضیف باید تهیه غذای تمام دهقانان دهکدهٔ خود را به بیند ، غذا راکه آوردند اول مهمان غذا خورد و هیچکس از فلاحان و اهل ده حتی صاحب مضیف با مهمان بر سر خوان نشینند ، پس از خوردن مهمان دیگران غذا خورند * همینطور دستهٔ که بر خواست دستهٔ دیگر بجای آن نشیند تا وقتیکه همه آن غذا ها خورده شود و بجز استخوان و هستهٔ خرما چیزی بجا نماند ، و اگر ذبحی کنند ، همه گوسفند را با کله و پا چه آن بر سر خوان حاضر کنند ، تا مهمان بداند که برای تشریفات او گوسفند کشته اند ، و اگر چیزی از گوسفند کم باشد خصوصاً کله او آنرا نوعی از منقصت داند *

منزل دهاتیان یا خانه گلین است یا کپر که از نی و بوریا درست کنند ، و روی‌همرفته منازل آنها شسته و رفتهٔ و پاک است * کوزهٔ آبخوری آنها بسیار پاکیزه است و هر روز علی الصباح باید شسته شود ، و در تابستان غالب عرق طلع با آب ممزوج کنند و آب خوردن را با مصطکی بخور دهند که خوشبو شود ، و پارچه سفید پاکی روی کوزهای آب گذارند * اما مبال در منازل ایشان بندرت بهم میرسد ، از برای قضآء حاجت همه دهقانان از زن و مرد درمیان نخلستان روند در زمستان زیر باران و در تابستان رو بروی آفتاب گرم می نشینند * لباس مردان عبارت از یک پیرهن کرباس دراز و یک قبا و یک عبای نازکی

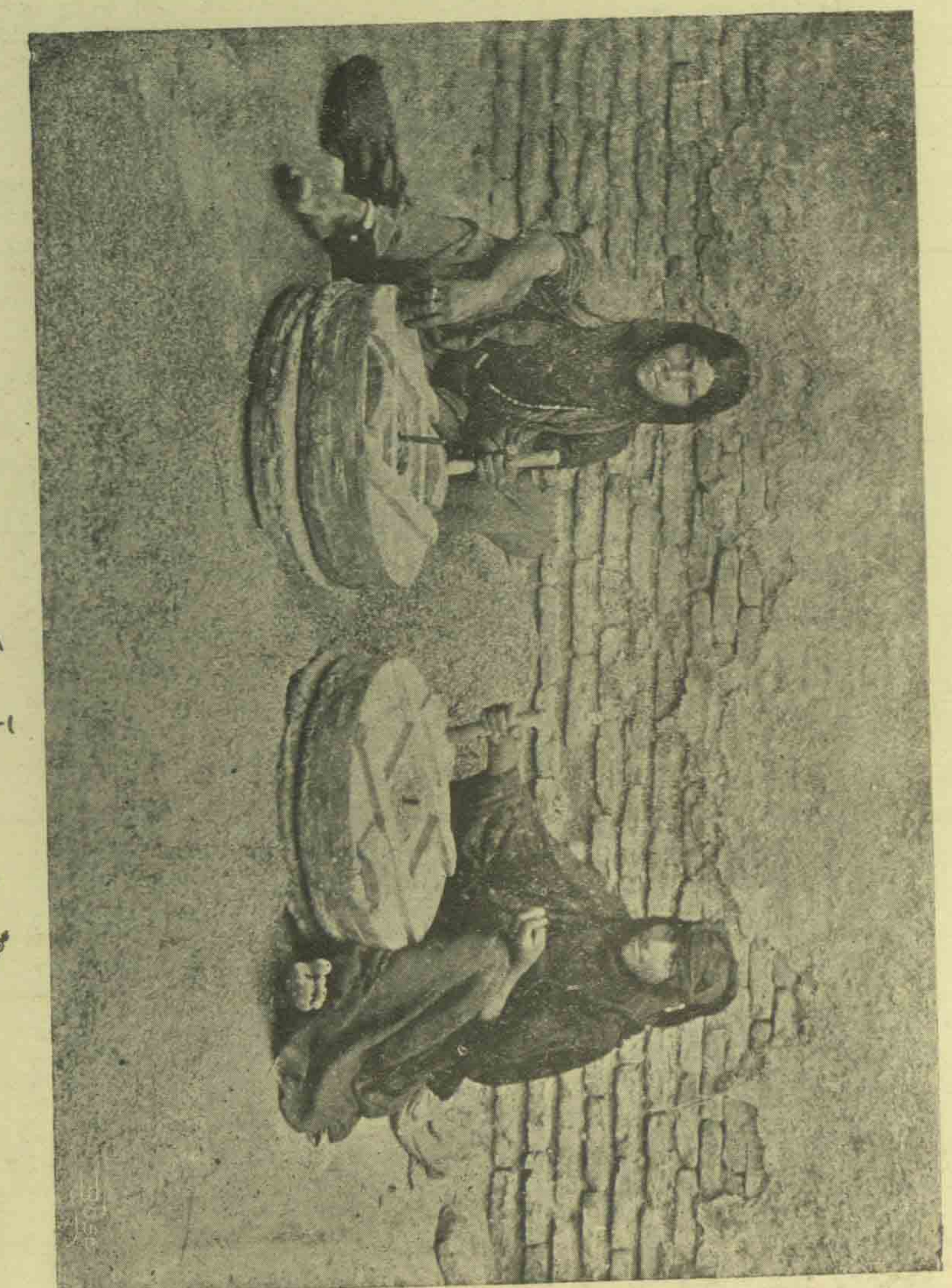
است ، و در سرما و گرما بهمین پوشاک ساده بسر برند و همه پا برهنه هستند ، و تنبان نپوشند و شب وقت خواب پای خودرا می شویند و نخت و عور می شوند آنگاه در رخت خواب میروند ، زنان را بسیار بکار وا میدارند و آنان را حقیر شمارند و بازن طعام خوردن نزد ایشان عیب است ، و در مقام نکوهش گویند فلان بازن خود غذا خورد ، و بزنان بسیار زجر و زحمت دهند ، طبخ ، دست آس کردن ، نان پختن ، برنج کوفتن ، آب کشیدن ، جاروب نمودن ، رخت شستن ، خرما چیدن ، حصیر بافتن وغیره تمام را از زنان توقع دارند ، و زنان ایشان روی هم رفته همه پاکدامنند و روی خود را با عبا و روبند می پوشند * قوت غالب ایشان نان و خرما و ماست و دوغ است ؛ و گو بسیار نگه میدارند ، وتتیکه مهمانی بر آنها وارد شود از پرتو او برنج و گوشت خورند ، زن متعدد گیرند و طلاق بسیار دهند ، و از زن و مرد به اربابان خود خیلی خدمت و حرمت کنند ، و هر وقت بر ارباب خود وارد شوند دست او را ببوسند ، ریش نتراشند و روضه خوانی بسیار کنند ، و احترام بسادات و آخوندان زیاد نمایند * اما دزدی و تقلب بسیار دارند و نسبت باهل عراق و (بغداد) هرزه دهن نیستند ، و دشنام بدین و مذهب ندهند ، و اعتنأ زیاد بپرورش نخل دارند ، و در تربیت سایر میوه‌جات کسالت و تنبلی میورزند * مثلا با وجود آب فراوانی که دارند مرکبات (بصره) را تمام از (بغداد) می آورند * ملاکان (بصره) مردمان تن پرور عیاشی هستند ، غالب اوقات خودرا صرف ملاهی و بطالت کنند ، چون پول بزحمت عاید ایشان شود قدر آن ندانند و آنرا در راه باطل تبذیر کنند ، و همه نادان و بی اطلاع هستند و رغبت بتجارت و داد و ستد ندارند *

﴿ زنا شوئی ﴾

در (بصره) عروسی را بسیار باشکوه کنند ، و از راه همچشمی مبالغ گزاف خرج ولیمه و سازنده نمایند ، و رسم است داماد را در شب زفاف در کوچه‌های شهر بگردانند ، و گرداندن آن مفصل است * اول دو دسته غلام و کنیز با بوق و دهل و سرنا و مشعل خود بگذرند و بصوت ناهنجار چیزی بزبان سواحلی و نوبی بخوانند ، بعد دستهٔ اعراب حساوی



وضع برنج کوفتن در بصره



وضع دست آس کردن در بصره

می آیند و هر یک چوگانی و داریهٔ در دست دارند میزنند و میخوانند بنوعی که حس سامعه انسان از شنیدن آنصداهای ناهموار مفقود میشود * بعد دستهٔ از رجاله و فرومایگان محله هروله‌کنسان می‌آیند ، و پابزمین میکوبند ، و همه بیک آهنگ چیزی میگویند ، واهل عربستان آنرا (جزله یا هوسه) گویند * بعد دستهٔ موزیکانچیان قوال می آیند و در موزیک مارش میزنند * بعد مطربان با سرنا و نقاره می آیند و پسرهٔ رقاصی میانه ایشان زنگ در دست گرفته میرقصد ، بعد دو قطار آدم فانوس بدست پیدا میشوند ، پس از همه داماد باکش و فش تمام می آید * و در سمت یمین و یسار خود دوتا وزیر دارد * وزیران مانند داماد لباس خوب پوشیده و با داماد دوش بدوش راه روند و اورا درمیان گیرند ، عقب آنها سه نفر بقطار راه میروند و در دست هر کدام شمشیر برهنه ایست و آن شمشیر ها را بالای سر داماد و دوتا وزیرش میگیرند ، و آنقدر در پیش و پس داماد بچه و تماشائی جمع میشود که راه عبور و مرور بند میشود ، و پارهٔ از جهلهٔ قوم به نیت مراد در آن ازدحام انگشت بداماد میرسانند ، و بعضی از اقارب و دوستان داماد پشت سر او راه میروند * غرض داماد کشی (بصره) یک پردهٔ تیاتری است ، جهاز عروس را با سازنده و مطرب در کوچه ها میگردانند و بمردم نشان میدهند ، و شبی که داماد را زفاف میکنند آنقدر الحان مختلفه و صداهای نامناسب بیکدیگر می پیچد و مخلوط میشود که تمام اهل شهر خبردار میشوند و هنگامهٔ برپا میشود *

اعیاد

از اعیادی که در (بصره) معتنابه است عیدفطر و عیدقربان است * در این دو عید تمام مردم از هم دید و باز دید کنند و یکدیگر را تبریک نمایند - اشخاصیکه روز عید وارد مجلسی میشوند ، نخست پیش خدمت مجموعهٔ را که نقل و شیرینی در آن است بر داشته پیشروی یکی یکی میگیرد ، هر یک از واردین یکدانه نقل یا قدری شیرینی برداشته در دهن گذارد ، و سینی شیرینی ر اهمیشه روی میز میان مجلس گذارند ، پس سیکار و شربت و قهوه و گلاب بترتیب بمردم میدهند * و در ایام عید قوال با ساز خود موزیگانچی با موزیک کنیز

و غلامان با طبل و سرنا و علم خود دسته بدسته بخانهٔ بزرگان روند و عیدی ستانند ، و در کوچه های شهر میزنند و میخوانند ، و در میدانی که آنرا سوق الدجاج نامند و وسط شهر واقع است چرخ فلک (۱) و گهواره می بندند ، و کودکان در آنها سوار شوند و فراره بر پا کنند ، و آن خیمه ایست و در وسط آن عمود محکمی است که در زمین رکز شده دور آن خیمه بترتیب اسب و فیل کوچک از چوب درست کرده و با میلهای آهنین آن فیلها و اسبهای چوبین را بسقف خیمه وصل نموده اند ، از بچها پول میگیرند و بر آن اسبها و فیلها سوار میکنند ، و آن خیمه را با دست چرخ میدهند تمام آن فیلها و اسبها چرخ میخورند ـ غیر از اینها بازی و ملاهی دیگر هست *

دزدان بصره

وضع دزدی در (بصره) اینطور است که شبانه یکدسته مرکب از سی چهل نفر از اشرار می آیند ، بعضی از آنها راهها را میگیرند و پارهٔ با تیشه و منتیل آهنین در یا پنجرهٔ یک خانهٔ را می شکنند و داخل میشوند ، بعضی مشغول دزدی و غارت زر و زیور اهل خانه میشوند ، و جمعی بالای پشت بام میروند و از برای ترسانیدن مردم شهر را از هرجهة گلوله باران میکنند ، و در تابستان شبی که خانهٔ را دزد میزند مردم از پشت بامها پائین می آیند ، چون از بس از طرف دزدان گلوله می بارد ، ماندن بالای پشت بام حکم پیدا میکند ، و گاهی شده است که روی پشت بامها مردمان بیطرف به تیر ناگهان کشته شده اند ، و هرکس از اهل خانه جلو دزدان در آید فوراً انرا میکشند ، و بسا شده است که زنان را هم کشته اند * ویکوقتی کشتی بخاری پوسته را که راجع بکمپانی نیکل است و در لنگر گاه (بصره) ایستاده بود شبانه دزد زد ، چند نفر صاحب منصب را اشرار مقتول و مجروح نموده ومبلغ زیادی وجه نقد بسرقت بردند ، و آنچه بتحقیق پیوسته سبب تجری اشرار در (بصره) بواسطه این‌است که حکومت محلیه مردمان خونی و ارباب جنایا ترا قصاص نمیکنند وبحبس آنها اکتفا می نمایند ، و این مجازات از برای تادیب و قهر نفوس و حشیه اشرار (بصره) کافی

(۱) در بصره آن را دولاب گویند

نیست ، واگر در حق مردمان خونی قانون قصاص جاری شود اینگونه فجایع واقع نخواهد شد ، و شهر از این اتفاقات ناگوار مصون و مردم از تطاول اشرار مامون می شدند * مختصر دل انسان از شرح قساوت اشقیای (بصره) بدرد می آید ، و این یکنوع دزدی خاصی است که تنها مخصوص (بصره) است ، و غیر از گنده دزدی و کیسه بری است که در جاهای دیگرهم میرسد *

رسم سوگواری

رسم سوگواری (بصره) وحشیانه است ، چون یکی از اهل شهر خصوصاً ازجنس عرب بمیرد زنان اهل خانه او آنقدر فریادهای مدهش و نعره های موحش میزنند که اگر شب باشد تمام اهل شهر خبردار میشوند ، و در حلقه ماتم زنان صاحب مرده بقسمی بسر و سینه و صورت خود میزنند که غالب سر و روی آنها مجروح میشود ، و صدای ایشان از گریه وزاری و داد و فریاد پی در پی میگیرد * و زنان عرب در سوگواری اشخاص محترم گیسوان خود را می برند ، و هر زنی که برای فاتحه خوانی برود میباید روبروی زنان صاحب مرده ایستاده بسر و صورت و سینهٔ خود بزند ، و هر قدر بیشتر و سخت تر بخود بزند صاحبان عزا بیشتر از او ممنون می شوند ، و بعضی زنان مخصوص هست که برای مرده مویه میکنند و اشعاری بلغت عوام در مدح و ستایش متوفا میخوانند و اجرت میگیرند * و میتوان گفت که سوگواری در (بصره) یکنوع خود کشی است ، چو اگر چله زمستان و وقت چار چار باشد زنان لخت وعور شده آنقدر بسر و سینه خود میزنند که غالب بناخوشیهای سخت مبتلا میشوند ، این کارها مخصوص زنان بد بخت است ، مردان از این دغدغه آسوده اند و همان فاتحه معمولی را میگذارند * و برادران اهل سنت مرده گان خود را در زبیر بخاک می سپارند * هر چند اهل (بصره) مرکب از عناصر مختلفه هستند ، ولی اغلب اهل شهر و اطراف آن شیعه مذهب میباشند ، و در ماه محرم روضه خوانی در (بصره) بسیار میشود ، و در (بصره) ایرانی بسیار است ولی همه سوته و بقال و حمال و سقا هستند ، تاجر انگشت شمار است ، و بسیاری از ایرانیها از بی اعتدالی مامورین ایران ترک تابعیت کرده تبعه عثمانی شده اند * و در (بصره) غیر از



وضع عبا پوشیدن زنان بصره

نصاری و یهود معدودی صبی هست و همه زرگرند * بسیار نادان و سفیل هستند ، و این جماعت غالب عقاید خود را پنهان میدارند ، و حضرت یحیی علیه السلام را پیغمبر خود دانند ، و مذهب آنها مخلوط از مذهب یهود و نصاری است * چو بعضی از شعایر دینی نصاری و برخی از مراسم مذهبی یهود در این قوم دیده میشود * مثلا مانند نصاری ختنه نمی کنند و غسل تعمید دارند ، و چون متدینین یهود ریش نمیتراشند * و از غرایب حالات آنها اینکه در جائیکه آب جاری نباشد توطن نمی کنند ، و جز در (بصره) و اطراف آن در هیچ جا صبی یافت نمیشود * و از قراریکه شنیده ام اصل موطن اینطایفه (شوشتر) بوده و در (شوشتر) محلهٔ مخصوصی داشته اند معروف بمحلهٔ (صبی) که گویا تاکنون بهمان اسم باقی است * از بس اهل (شوشتر) از روی جهالت و تعصب بان بیچاره ها جور و ستم کردند تمام ترک یار و دیار گفته به (بصره) و ملحقات آن مهاجرت کردند * چند خانواری از ایشان در (محمره) هم هست - حکایت کنند که یکوقتی اهل (شوشتر) در ایام محرم بطایفهٔ (صبی) تکلیف کردند که حکماً شما هم باید مثل ما سینه بزنید و از برای حضرت سید الشهداء علیه السلام عزاداری کنید ، هرچه صبیها عذر آوردند و طفره زدند فایده نبخشید * شوشتریها بر آنها سخت گرفتند ، صبیها ناچار شده موافقت کردند ، وقت سینه زدن این جمله را " حالا که زور است یا حسین " بعنوان نوحه میخواندند * باری نگارنده چون از قواعد و عقاید مذهبی این گروه درست آگاه نیستم بیش از این نمیتوانم در حق آنها ایضاح بدهم ، ولی بر خوانندگان محترم مشتبه نشود که این (صبی) غیر از صائبین است که در قرآن مجید ذکر شده *



ادارهٔ گمرك



شبیه سقالر بصره

فصل سوم

در جغرافیای طبیعی و مدنی بصره و متعلقات و متفرعات آن

(بصره) در ٤٥ درجه و ٣٠ دقیقه از خط طول و ٣٠ درجه و ٣٠ دقیقه از خط عرض شمالی واقع و در منتهای شرق جنوبی ممالک عثمانی است * حدود این مملکت از طرف شمال بولایت (بغداد) ، و از جهة مشرق بعربستان (ایران) و قسمتی از شط العرب ، و از سمت مغرب به (برنجد) و صحرای جزیرة العرب ، و از جانب جنوب بخلیج فارس منتهی میشود . مساحت سطحی این مملکت تقریباً ١٥٠ هزار کیلومتر مربع است ؛ در تقسیمات حکومتی این ولایت امروز مرکب از چار سنجاق است از این قرار - بصره - منتفک - عماره - نجد * خود (بصره) والی نشین است و باصطلاح عثمانیها لفظ ولایت برآن اطلاق میشود * منتفک . عماره . نجد . متصرف نشین و تابع حکومت (بصره) می باشند * متصرف هم باصطلاح عثمانیها یعنی حاکم است ، ولی از والی درجهٔ آن پائینتر است * طول (بصره) با دهات و باغات آن تقریباً سی و پنج و عرض آن هشت نه ساعت است *

شهر (بصره) در جانب غربی شط العرب واقع و در دو قسمت است * یک قسمت آن که معروف بمقام علی است در صدر نهر عشار و کنارهٔ شط العرب واقع و مرکب از چند محله است ؛ یک سرباز خانهٔ بزرگ از برای عساکر بریه ، و یک سرباز خانه از برای عساکر بحریه ، و دو کارخانه از برای آهن ریزی و تعمیر کشتیهای بخاری ، یک اداره بحریه ، یک بیمار خانه عسکریه ، یک تلگرافخانه دارد * ادارهٔ گمرک . ادارهٔ قرانتین ، ادارهٔ لیمان (١) اداره نهریه (٢) مراکز تجارتی و آفیسهای کمپانیهای خارجه و محل وکلای کمپانیهای جهازات دریائی

---

(١) اداره ایست که از قایقها و کشتیهای بادی رسم میگیرد

(٢) اداره جهازات آتشی حکومت است که میان بصره و بغداد کار می کنند .

نیز تمام در آنجا میباشد ، و مقام علی علیه السلام در آنجا است ؛ و آن مسجدی است مناره دارد ، مردم در آن نماز خوانند و فقرا در زاویه‌های آن منزل کنند ، و این مسجد در کنارهٔ نهر عشار واقع است ؛ مردم (بصره) آن مقام را متبرک دانند ، و شنیده شد که بعضی اوقات کرامات در آنجا بظهور میرسد * خلاصه آبادی مقام علی بغیر از ادارات رسمی که در فوق ذکر شد عبارت است از یک حمام ، دو مدرسه ابتدائی ، دو بازار ، و روی هم رفته پانصد و پنجاه دکان و چندین قهوه خانه و کاروانسرا و مسافر خانه و انبار تجارتی ، و بغیر از خانه های کپر تقریباً هزار خانه ، و از غریب و بومی تخمیناً ۲۰ هزار جمعیت دارد . قسمت ثانی که اصل شهر است از شط العرب بسوی مغرب بمسافت بیست دقیقه داخل واقع شده ، و اطراف آن از چار سمت محاط به نخلستان و آنهار میباشد ، و وسط شهر نهری که معروف بعشار است جاری است ؛ این نهر از شط العرب منشعب شده و وضعیت دو قسمت (بصره) از نقشهٔ آن بخوبی پیداست * باری آبادی این قسمت عبارت است ، از یک سرای حکومت - یک دایرهٔ بلدیه - یک ادارهٔ دیون عمومیه - یک محکمه تجارت - یک تلگرافخانه - یک بیمارخانه از جهت فقرا - دو دواخانه حکومتی - یك چاپخانه مختصر حکومتی - یازده قراولخانه - پانزده مسجد - یک تورات - سه کلیسا - یک باب مکتب رشدی - سه باب مکتب ابتدائی - یک مدرسه ملی - سه باب مکتب دیگر راجع بملل غیر مسلمه - دو بازار بزرگ - یک بازار کوچك - و تقیرباً هزار و پانصد دکان و مغاره - ۱٤ کاروانسرا - و بغیر از کپرهای نئی تقریباً سه هزار باب خانه ، و از غریب و بومی ۲۵ هزار جمعیت دارد *

محلات بصره که در دو قسمت شهر است

محلهٔ مقام - محلهٔ دوب - محلهٔ خندق - محلهٔ گراره - محلهٔ مناوی محلهٔ فرسی - محلهٔ سیمر - محلهٔ ابواحسن - محلهٔ جسرالملح - محلهٔ جسرالعبید - محلهٔ یحیی زکریا - محلهٔ سیف - محلهٔ پاشا - محلهٔ قبله - محلهٔ بلوچ - محلهٔ نضران - محلهٔ سوق‌الدجاج - محلهٔ عزالدین - محلهٔ قطانه - محلهٔ مشراق - محلهٔ سبخهٔ کبیره - محلهٔ سبخهٔ صغیره - محلهٔ معصره - محلهٔ ساعی - محلهٔ مناوی لجم -



مقام علی



منظرهٔ از محله مقام است

محلهٔ باب الیهوی - محلهٔ حمیدی - محلهٔ بستان قصب - محلهٔ عباس - محلهٔ بریهه - محلهٔ کوت الحجاج - محلهٔ جزیره - محلهٔ حکاکه - محلهٔ حضر ٭

اسامی انهار و دهات و مقاطعات معروفهٔ بصره

قریهٔ سراجی - قریهٔ یوسفان - قریهٔ مهیجران - قریهٔ حمدان - قریهٔ ابو مغیره - نهر خوص - قریهٔ یهودی - ابو الخصیب - ابو الفوس - بلیان - کوت الزین - ام الغرب - مطوعه - فیاضی - بلیانیه - عویسیه - بحریه - دواسر - معامر - دورهٔ بن ابراهیم - فآو - کوت الخست - زیادیه - کوت الخلیفه - کوت عباس - صوفیه - دعیجی - نهر جاسم - کردلان - کیتبان - جزیرة العین - جبیله - کوت فرنگی - کرمهٔ علی - کباسی کبیر - کباسی صغیر - ریان - جبارات - حوطه کبیره - حوطه صغیره - باب جلیبع - هوره - کوت الجوع - کوت السید - کوت غضبان - کوت الشیخ - کوت زعیر - کوت الکوام - کوت ابن نعمه - دره و طویله - عجیراویه - صالحیه - زریجی - فداغیه - سبیلیات - صنکر - رباط - هارثه ٭ غیر از اینها نیز آنهار و دهات و مقاطعات کوچک هست که چندان معروف نیستند و ذکر آنها موجب تطویل است ٭

نفوس بصره

نفوس (بصره) از فاو تا قورنه از روی تخمین بیش از صد هزار است ، ولی نفوس عماره - حسا - منتفک - شامل آن نیست ، و در دهات (بصره) بسیاری از طوایف عربستان ایران هستند که همه فلاحی میکنند .

عوارض طبیعیه

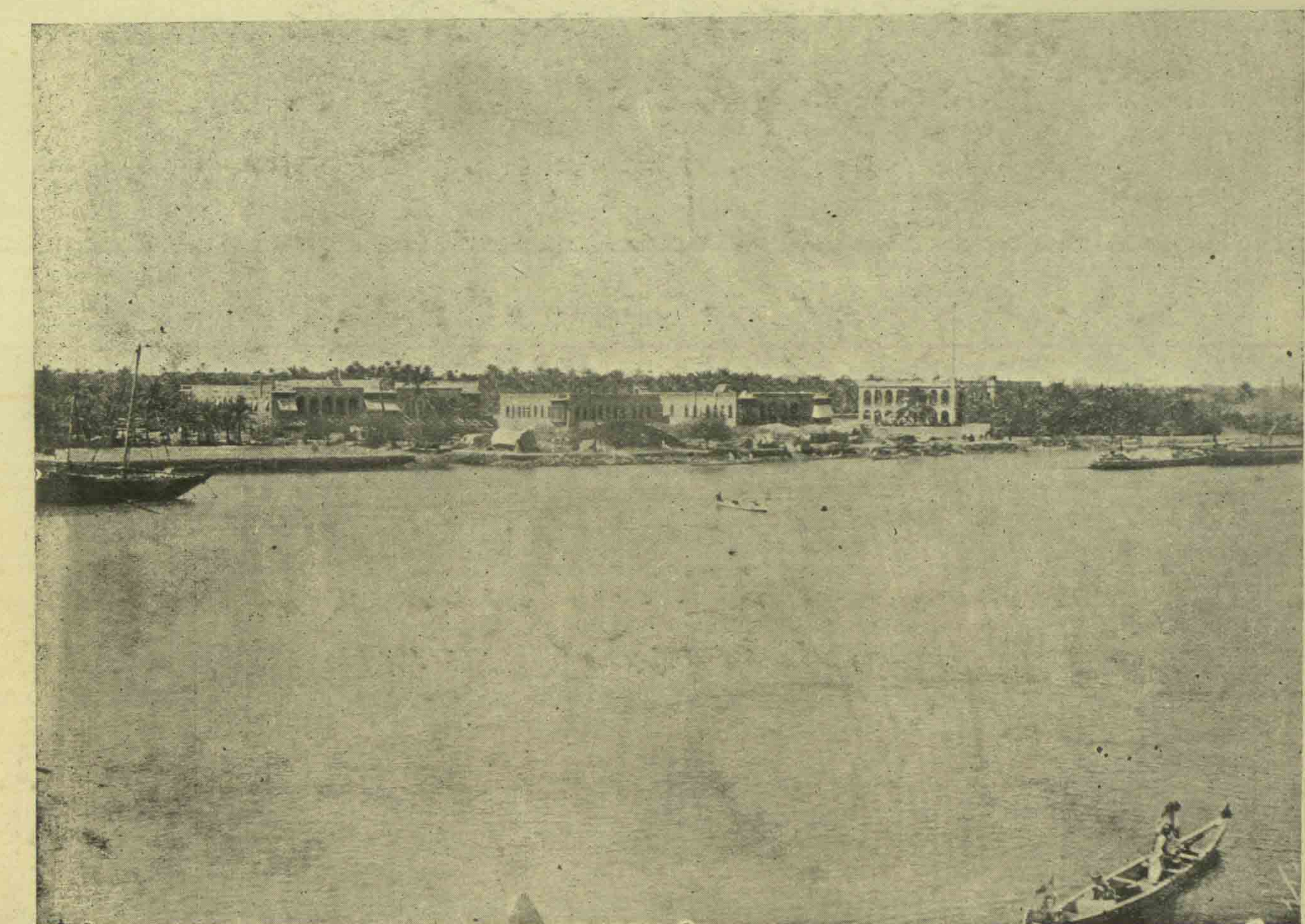
در (بصره) بیشه و کوه اصلا وجود ندارد ، و جانوران درنده از قبیل شیر و پلنگ و امثال آن نیست ، تمام زمین (بصره) مسطح و منبت است ، فقط در ایام بهار بسبب طغیان شط فرات جهة غربی آنرا آب میگیرد ، و یک دریاچهٔ بزرگی بطول پنجاه شصت فرسنگ و بعرض دو سه فرسنگ تشکیل می یابد و تا پشت نخلستانهای شهر میرسد ، و این سیلاب را باصطلاح این جا آب موح می نامند * عمق این دریاچهٔ موقتی از ده سانتیمتر تا یک متراست ، آب آن جریان ضعیفی دارد و تابع قوت هو است ، بهر طرف که هوا میل کند بدان سمت جریان نماید ، و این دریاچه از اول بهار تا آخر تابستان باقی است ، بعد رفته رفته خشک شود ، و وخامتی که در تابستان هوای (بصره) را عارض شود غالب از این سیلاب است * بعضی از شبهای تابستان مثل باران از هوا نم میریزد ، و این رطوبت بسیار انسان را کسل و سست عنصر نماید .

شط العرب

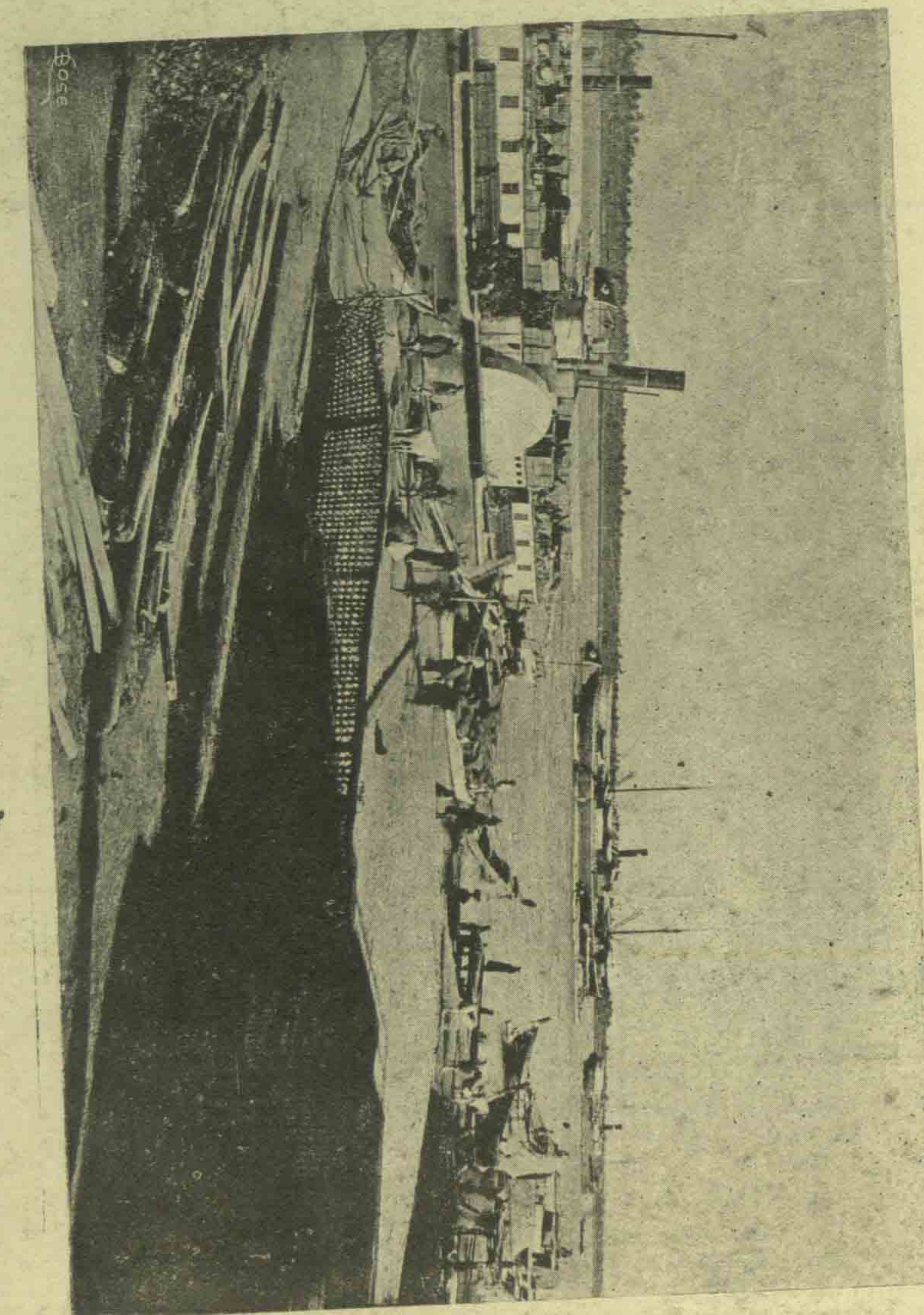
آب (بصره) از رود خانه مشهور شط‌العرب است ، این رودخانه از شمال بجنوب ممتد و از نهر دجله و فرات تشکیل یافته است . (قورنه) نقطهٔ تلاقی و مرکز اتصال و پیوند شطین دجله و فرات است ، و شط العرب از (قورنه) شروع میکند ؛ و (قورنه) قصبچه ایست در جهة شمال (بصره) واقع و تا (بصره) با کشتی بخار شش هفت ساعت راه است * رودخانه کارون نیز که از طرف مشرق بمغرب و وسط عربستان جاری است ، در (محمره) بشط العرب متصل و ملحق شده و با هم بخلیج فارس میریزند * طول شط العرب از (قورنه) تا (فاؤ) که محل انصباب اواست یکصد و پنجاه کیلومتر یا یکصد و هیجده میل بحری است که تقریباً از چهل فرسنگ قدری کمتر است * عمق شط‌العرب هرچند جا بجا تفاوت دارد ، ولی عمیقترین جاهای آن در وقت جزر و قلت آب پانزده متر و کم آب ترین جاهای آن هشت متر است ، و عرض شط العرب



عکس عزیر است



منظرهٔ عمارات در کنار شط العرب



جهازات در شط العرب.

در وسیعترین نقاط ۳۰۰ متر است ، هر بیست و چار ساعت دو بار مد و جزر در این رود خانه واقع میشود ، دهقانان این مملکت از وسایل رنج بخشی که در جای دیگر از برای آبیاری باغات استعمال میکنند بکلی آسوده اند ، در این شط همه نوع کشتیهای بزرگ دریائی تردد میتوانند کرد ، و مد از برای سهولت سیر سفاین بزرگ در این رود خانه مدخلیت کلی دارد ، جریان مد در شط دجله تا قریه (عزیر) ۱ و در شط فرات تا قصبهٔ (مدینه) است ، و از این دو نقطه تجاوز نکند و بالا تر نرود ، و هوا را در جزر و مد تأثیر کلی است ٭ وتتیکه باد شمال میوزد مد بیشتر از دو سه قدم مرتفع نشود ، و چون باد شرقی و جنوبی بوزد مد بسیار بلند میشود ، و در اوایل ماه و نیمهٔ ماه نیز مد بسیار قوت دارد ، و در جهة جنوب (بصره) و جاهائیکه نزدیک بدریا است مد تا دو متر و نیم بلند میشود ، و بالا تر از (قورنه) از بیست و پنج سانتیمتر بیشتر تجاوز نکند ٭ در فصل بهار بسبب فیضان رودخانه دجله و فرات آب شط‌العرب زیاد شود ، و در پائیز نقصان پذیرد . و آب (بصره) در اصل عبک گوارا است . چون تشکیل شط‌العرب از میاه عذبهٔ دجله و فرات است ، ولی بالا تر از (قورنه) در دو جانب شط دجله و فرات مرداب و نیز ار بسیاری بسبب فیضان آن دو شط مذکور متکون میشود ، و تمام آبهای کندیدهٔ آن مردابها که از تغییر رنگ و طعمش حکم آب مضاف را دارد در شط العرب میزیرد ، از این جهة آب (بصره) قدری سنگین و ناگوار میشود ، و ماهی در این رود خانه بسیار است و قوت غالب فقرا است ٭

هوای بصره

چون میاه و اشجار بسیار دور شهر (بصره) را احاطه دارد هوای آن علی الاطلاق مرطوب است ، فصول (بصره) معتدل نیست و هوا در این جا باختلاف فصول تغییر می یابد ، مثلا در تابستان اغلب باد شمال و در زمستان اکثر هوای شرقی یا جنوبی میوزد ، بهترین هوای (بصره) در تابستان و بهار باد شمال است ، و آن هرچه بوزد لطیف و مروح روح است و جای شکایت ندارد ، و بد ترین هوای (بصره) باد شرقی یا جنوبی است و آن بسیار غلیظ

---

(۱) مزار عزیز پیغمبر است در کنار دجله واقع و از اماکن مقدسه یهودیان است یهودیان انجا را زیارت کنند .

و مرطوب است ، خصوصاً در تابستان وقتیکه باد شرقی یا جنوبی بوزد نفس انسان بغایت تنگ و کسالت بسیار عارض شود ، یکی از ادبای متقدمین در وصف باد شمال و جنوبی (بصره) گوید .

نحن فی البصرة فی لونٍ من العیش رغیف ٭ نحن ما هبّت شمال بین جنّات و ریف

و اذا هبّت جنوب فکانّا فی کنیف

و بسا میشود ، که در (بصره) شب و روزی چندین بار هوا تغییر می کند ، گاهی گرم گاهی سرد گاهی معتدل میشود ، و همین تغییرات سبب حدوث علل و امراض در این شهر میگردد ، و (بصره) را بسبب اختلاف اهویه در قدیم رعنا می گفتند ، فرزدق شاعر در این بیت اشاره بدین معنی کند .

لولا ابو مالك المرجو نایله ٭ ما کان فی البصرة الرعنآء لی وطنا

و در حین تحریر ابیات ذیل بداهتهٔ نگارنده را بخاطر رسید .

بصره را ازان سبب گفتند رعنا از قدیم ٭ زانکه یابد دمبدم تغییر اندر وی هوا
که شود گرم و گهی سرد و زمانی معتدل ٭ بس هوای مختلف از صبح بینی تا مسا
بو العجب حالی است کاندر آن واحد بیخلاف ٭ میتوان هم صیف را در بصره دیدن هم شتا
چون وزد باد جنوبی گوئی اندر آن زمان ٭ بر رخ اهل زمین در های دوزخ گشته وا
لیک بر عکس ار وزد باد فرح بخش شمال ٭ همچو فردوس برین گردد لطیف و جانفزا
الغرض در بصره شد این اختلاف اهویه ٭ موجد تبهای نوبه موجب ضعف قوا

و در (بصره) هوائی میوزد که آنرا بارح گویند و آن باد شمال است ، در برج سرطان شروع میکند و بسیار تند است و گرد و غبار بلند سازد و غالباً تا چهل روز دوام کند ، از برای اشجار و نخیل (بصره) بسیار نافع است ٭ و در (بصره) اکثر اوقات در آخر بهار و اول پائیز تب لرز و سایر حمیات بروز میکند ، در زمستان و تابستان هوای (بصره) بالنسبه سالمتر است ٭ تب لرز (بصره) معروف است ٭ مثلی است مشهور که سابق بر این دکاندار برفیق خود میگفت دکان مرا پا تا بخانه رفته تب بکنم و بر گردم ، ولی حالا نسبت بسابق هوای (بصره) خیلی توفیر کرده و بهتر شده ، هر چند روی هم رفته هوای (بصره) با صحت



منظرهٔ مدخل نهر عشار



بلم در شط العرب

سازگار نیست ، اما در بعضی از دهات آن هوا سالم و ناخوشی کمتر پیدا میشود ، و اگرچه سرما و گرمای (بصره) در هر فصل بسته بهوای شمالی و جنوبی است ولی شدت گرمای آن در تابستان در (با حورا) است ، و شدت سرمای آن در زمستان در (چار چار) است * در تابستان درجهٔ میزان الحراره بحساب سانتیگراد تا چهل و هفت صعود میکند ، و در زمستان بعضی اوقات تا سه چار درجه تحت‌الصفر میرسد ، و در اوقات معتدله بیست و بیست و پنج است ، و (بصره) چنانچه گرمایش طاقت فرسا است سرمایش هم جانگزا است * در چله زمستان غالب تا یکهفته آب یخ می بندد و مردم تا یک دو ماه محتاج بآتش و منقل میشود ، و در بعضی از سنوات از شدت سرما ماهیان در شط بمیرند و همچنین در تابستان نیز گاهی میشود که ماهیان از گرما می میرند *

بلم در بصره

در (بصره) قایقی مستطیل از چوب و تخته درست کنند و آنرا بلم نامند ، طول متعارفی آن هشت نه متر و پهنایش یک متر است * وضع حرکت آن چنین است که در دو سر آن دو نفر آدم بایستند و هر کدام یک نی هندی در دست گیرند ، آن نی را بزمین فرو برده زور می آورند بلم راه می افتد و درمیان رود خانه و جا هائیکه آب بسیار است و نی بقعر برسد با پار و بلم راه می برند ، و اگر باد موافق باشد بادبان نیز بکار می بندند * بلم قایق قشنگی است و تمام بزرگان شهر دارند و از برای کرایه هم بسیار است .

قونسلگری دول خارجه در بصره

کار پرداز خانهٔ ایران - قونسلگری روس - قونسلگری انگلیس - قونسلگری آلمان (تازه تأسیس شده) - قونسلگری امریکا افتخاری است .

نمایندگان کمپانیهای جهازات بخاری و تجارتی داخله و خارجه در بصره

وکالت کمپانی (کرای ما کنزی) انگلیس که جهازات میل راجع باو است .

وکالت کمپانی (لنج) انگلیس که جهازات آنها در شط کار میکنند .

وکالت کمپانی جهازات عجم مشهور به (پرشن گلف)

وکالت کمپانی (ستریک) انگلیس .

وکالت کمپانی (میور) انگلیس .

وکالت کمپانی امریکا موسوم به (هلست)

وکالت کمپانی تجارتی و جهازات بخاری روسیه .

وکالت کمپانی جرمن مشهوربه (ها مبورک امریکا این)

وکالت کمپانی یونان .

تجارتخانهٔ جبوری اصغر بغدادی .

تجارتخانهٔ میمنی هندی .

ادارهٔ نهریه عثمانی - جهازات شطی که از (بصره) تا (بغداد) کار میکنند رصافه - فرات (۱) موصل حمیدی - برهانیه - بغداد - بصره - این جهازات راجع بادارهٔ نهریه و خاصه حکومت محلیه است و دیگر خلیفه - مجیدی - کلنار - بولس لنج است - این چار جهاز مال کمپانی لنج است

قبور معاریف اسلام که امروزه در (بصره) موجود است

مرقد زبیر در قصبه زبیر است .

مرقد طلحه ایضاً در قصبه زبیر است .

مرقد انس بن مالک صحابی در زبیر است .

مرقد حسن بصری از تابعین کرام در زبیر است .

---

(۱) موصل ایضا جهازی است از قلم افتاده .



جادهٔ است از مقام به داخله بصره میرود



یکی از جهازات شطی است که میان بصره و بغداد کار میکنند

مرقد محمد ابن سیرین معبر در زبیر است *

مرقد عتبة ابن غزوان ایضاً در قصبه زبیر است *

مرقد عبدالرحمن بن عوف صحابی در ابوالخصیب است *

مرقد یحیی بن موسی از اولاد امام محمد جواد علیه اسلام در قریه صنگر است *

قبر مقداد ابن آسود کندی از اصحاب حضرت رسول صلی‌الله علیه وسلم در قریهٔ صنگر است

مرقد یکی از اولاد عقیل بن ابو طالب در کوت‌الزین است *

مرقد سهل بن عبدالله شوشتری در مطوعه است *

از اماکن متبرکه (بصره) مقام حضرت امیرالمؤمنین علیه اسلام در مقام علی است * مسجد خرابهٔ معروف بجامع علی میان (بصره) و زبیر است ، وغیر از اینها بسیار قبور از معاریف اسلام در نخلستانهای (بصره) متفرق است که غالب آنها را ملاکان بتدریج خراب کرده جزو باغات خود نموده اند *

دهات بصره که از طرف حکومت محلی مدیر دارند

فاو - اول مدیر نشین بود ، حالا چند سال است که بملاحظهٔ اهمیت موقع آن قائممقام از جانب حکومت در آن می نشیند * این نقطه در ساحل غربی شط‌العرب واقع و از طرف جنوب بدریا منتهی میشود * یکدسته عسکر استحکام و یک قلعه با چند توپ ته پر و یک تلگرافخانه حکومت محلی در آنجا دارد ، و یک تلگرافخانهٔ دیگر نیز انگلیسها در آنجا دارند * تلگرافخانه انگلیس مال (کابل) است و راجع بسیم تحت‌البحری است * (فاو) خانه و عمارات ندارد زیراکه تمام سکنهٔ آن فلاح هستند ، روی هم رفته بقدر دو سه هزار نفر جمعیت دارد ، غالب سکنه آنجا از طوایف عربستان و اتباع ایران هستند *

(ابوالخصیب -) در جهة جنوبی (بصره) و سمت یمین شط‌العرب واقع و از شهر دو سه ساعت دور است ، تمام محلات آن درمیان باغ و نخلستان میباشد ، معمورترین جاهای (بصره) است و مردمش نیز متمول‌ترین اهل شهراند * بیست مسجد ، دو بازار ، دویست دکان ، یک مکتب رشدیه ، یک مکتب ابتدائی ، یک ادارهٔ بلدیه که تازه تأسیس شده ، یک تلگرافخانه ،

و تقریباً شش هزار نفر جمعیت دارد ، و عمارات خوب هم دارد *

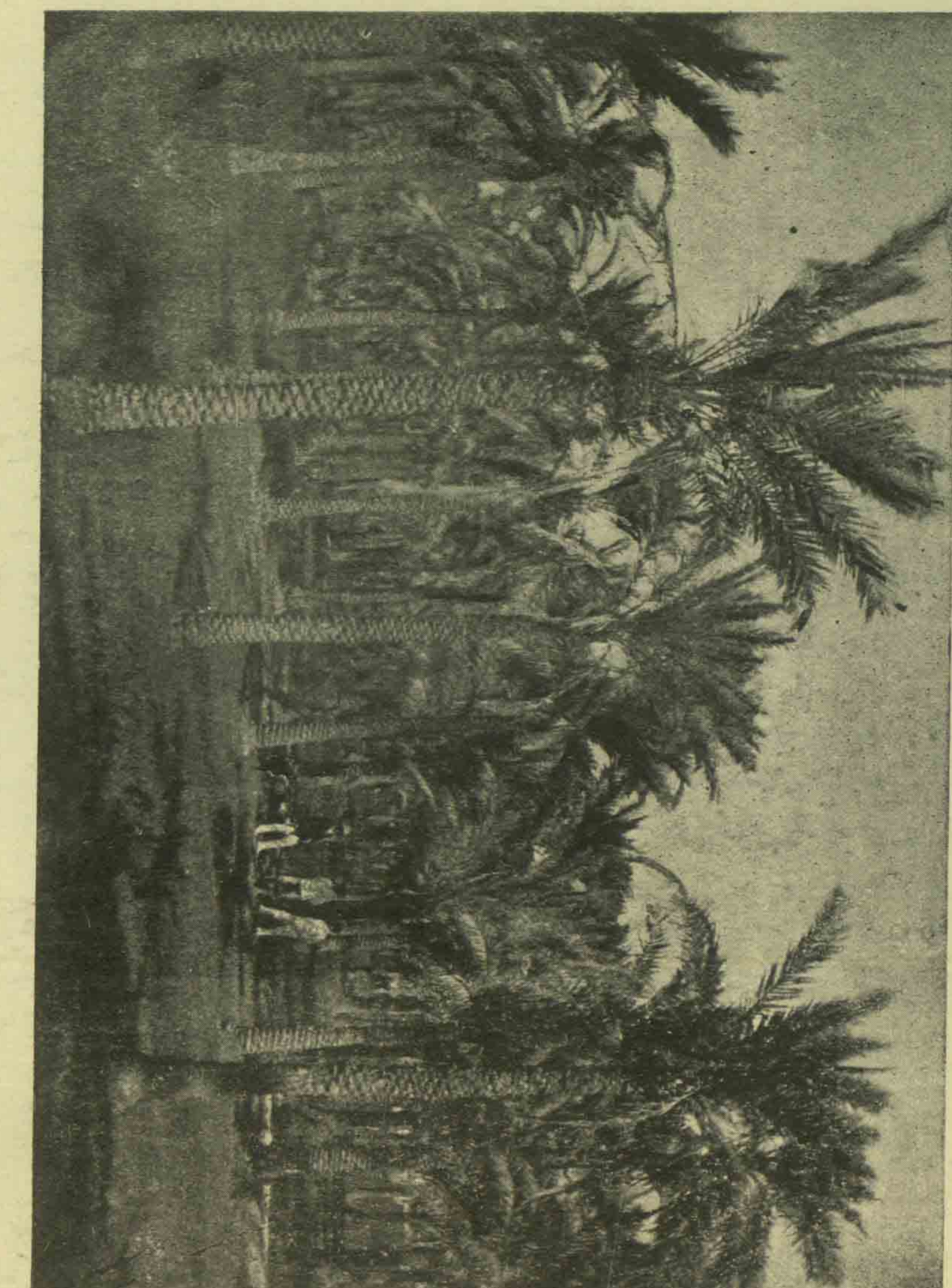
(شط‌العرب - هارثه) این دو نقطه درمیـان نخلستان واقع و از طرف حکومت فقط هر گدام یک مدیری دارند ، مردمش تمام فلاح و چیزی قابل ذکر ندارند -

(زبیر) در جهة غربی (بصره) واقع و دو سه فرسنگ دور از شهر است ، اطراف آن بصحرای خشک محاط و زمینش تمام ریگ است ، سکنهٔ آن همه اعراب نجدی و بدوی هستند ، و ابنیهٔ آن غالب از گچ و سنگ است * گچ در آنجا بسیار بعمل می آید ، باغ و نخلستان ندارد ، در زمستان مردم آنجا آب باران که در گودالها جمع می شود بنوشند و در تابستان آب چاه خورند * در بهار و پائیز خربزه در آنجا بسیار بعمل می آید و خربزه اش خیـلی شیرین و شاداب و در این اطراف مشهور است ، و در سالهای خوب در صحرای آن خیلی دنبلان (١) بهم میرسد * پانزده مسجد ، هفت مدرسه ، یک مکتب ابتدائی ، هزار و پانصد خانه ، و شش هزار جمعیت تخمیناً دارد * قبور بعضی از معاریف اسلام ، و کشتگان جنگ جمل که ذکر شان گذشت در آنجا است ، و برادران اهـل سنت و جمـاعت مردگان خود را در (زبیر) بخـاک سپـارند *

(قورنه) - قصبـهٔ کوچکی است در جهت شمالی (بصره) و در ملتقـای شطین دجله و فرات واقـع است * محال مشهورهٔ آن بنی منصـور - مدینـه - نشوه - دیر است * تمام نفوس آن من حیث المجموع ٢٥ هزار است ، خلقش همه زارع و فلاح و عبـا باف هستند * در (قورنه) یک خـانهٔ حـکومت ، یک ، تلگرافخانه ، یک مسجد ، یک مکتب ابتدائی و روی همرفته ٣٠٠ خانه و کپر و ٢٥ الی ٣٠ باب دکان هست * موقـع طبیعی این قصبه بسیار خوب است ، مردمش برودخانه دجله و فرات و شط‌العرب هر سـه دسترس دارند ، بغیر از (فاو) و (قورنه) که قایمقام نشین است باقی قراء مذکوره همه مدیر نشین است ، مدیر در تقسیمات حکومتی عثمانی درجـه چارم است بدین ترتیب - اول مدیر - بعد قایم مقـام - بعـد متصرف - بعد والی است - ودر حکام عثمانی از مدیر پائین تر درجهٔ نیست - در واقع مدیر بمنزلهٔ کدخدا یا ضابط است *

---

(١) نوعی از قارچ است ،



عکس باغات نخیل



کشتی بادی در شط العرب

در منافع کثیرهٔ نخل و استفاده اهل بصره ازان

نخل درخت بسیار با برکتی است و میتوان گفت که از اغلب نباتات روی زمین سودمند تر است ٭ اهل (بصره) غالباً امور معیشت و زندگانیشان از نخل میگذرد ، و از این درخت بارکت چندین قسم منفعت برمی دارند - من جمله هیزم این صفحات تمام از جذوع (۱) و سعف (۲) و کرب (۳) آن است ٭ از خوص نخل که برگ آن باشد حصیر ، زنبیل ، قفه ، سبد ، باد بزن ، ریسمان و غلاف جهة خرما درست کنند ، و از پیش نخل کرسی از برای نشستن و قفس از برای مرغان و گهواره و تخت از برای خواب بسازند و آنرا سریر نامند - و از لیف نخل ریسمان می تابند ، و از پوست طلع (٤) نخل عرقی تقطیر می نمایند ، و در این جا بعرق طلع و عرق لقاح مشهور است ، بسیار دافع ریاح و مفرح و مقوی قلب است ٭ اهل دهات (بصره) و اعراب غالب دل درد را بدو معالجه کنند ، و تفننا از آن افشره درست کرده بخورند ، و در تابستان برای اصلاح آب خوردن قدری از آن با اب ممزوج نموده بنوشند ٭ دیگر از متعلقات نخل جمار است و آن مغز کلهٔ نخل است ، هر نخلی که از باد بیوفتد یا انکه بر حسب لزوم آنرا بیندازند دهقانان مغز کلهٔ آنرا بیرون آورده بهاربابان و دوستان خود تعارف کنند ، چیز خوش مزه ایست ، بعضی از آن حلوا و ترشی درست کنند ٭ دیگر از جذوع نخل که ساقهٔ آن باشد دهقانان سقف کپر و خانه های خویش میسازند - سابق بر این که چوبهای جنگلی معروف بچندل کمتر از هندوستان و زنگبار می آمد اهل شهر نیز سقف خانه های خویش را غالب از جذوع می ساختند ، و تاکنون بعضی از بناهای قدیم سقفش از جذوع است ٭ میوهٔ نخل که خرما باشد هم معلوم است چه قدر فایده دارد ، در مقابل این همه امتعه و اموال التجاره فرنگستان یکه و تنها ایستاده از وطن خود دفاع میکنند ، یعنی از طلا و نقرهٔ مملکت آنچه در بهای امتعه اروپا کاسته میشود خرما در وقت حاصل آنها را دوباره بر میگرداند و باهل مملکت و مربیان خود توزیع مینماید و هموطنان خودرا بعیش و خوشگذرانی وا میدارد ٭ خلاصه مدار زندگانی اهل (بصره)

---

(۱) ساقه نخل . (۲) پیش ، (۳) کلهٔ پیش است . (٤) طلع شکوفه نخل است

منوط و مربوط باین سر چشمهٔ ثروت است و این متاع با برکت ، تاکنون غنا و ثروت این مملکت را از دستبرد اجانب محفوظ داشته ٭

در اصول پرورش نخل و خصایص آن

کیفیت غرس و پرورش نخل در (بصره) چنین است که در اطراف نخل جوان که تازه نشو و نما یافته و باصطلاح اهل (بصره) آنرا نشونامند ، بحکم طبیعت نخلهای کوچک از جنس همان نشو میروید و آن نخلهای کوچک را دهقانان (بصره) فرخ گویند ، هر فرخی که قدری درشت و قابل غرس شد آنرا از بیخ نخل نشو بر کنده در جای دیگر مستقلا غرس می نمایند و برای کاشتن و غرس نمودن نخل زمین را مسطح و هموار نمایند ، و انهار و جداول از روی ترتیب بقدر کفایت در آن حفر کنند ، و فرخ را در نزدیکی جوی و لب آب پشت سر یکدگر بردیف و قطار غرس نمایند ، که ریشهٔ آن همیشه سیراب باشد ، زیرا که نخل از کثرت و قلت آب هر دو ضعیف و خشک شود ٭ و فصلهٔ میان هر نخلی را شش متر یا دوازده ذرع دست گذارند ، و اگر کمتر باشد نخل ضعیف شود و کم ثمر دهد ، در زمینهای خوب نخل سه ساله ثمر دهد و تا دوازده سال ثمر آن کامل شود ٭

کیفیت تعمیر نخلستان در (بصره) اینطور است ، که هر چار سال یکبار زمین نخلستان را با بیل بهم زنند و زیر و زبر کنند ، و آنرا کسور و نشور نامند ، و فایدهٔ آن این است که نخل از کسور و نشور ریشه بزمین دوانیده قوت میگیرد و ثمر بسیار میدهد ، و اگر کسور و نشور نکنند و نخل را بحال خود گذارند بعضی علفهای خودرو مثل (سوس و حلفه) (۱) وغیره در نخلستان روئیده و دور ریشهٔ نخل پیچیده نخل را ضعیف و ناتوان کردانند ، و رفته رفته از حاصل بیندازند ٭ و در زمینهای کم قوت وقت کسور و نشور دور بنه هر نخل را بقدر یک متر کنده پهین گاو برای قوت میریزند (کوت نخلستان در بصره تمام پهین گاو است) و آنرا تسمید نامند ، و نخل از تسمید قوت گیرد و ثمر نیکو دهد ٭ اما زمینهای بکر و قوی احتیاج به تسمید ندارند ، بهمان کسور و نشور اکتفا کنند و اثر خود را می بخشند ٭

---

(۱) سوس و حلفه نام دو گیاه خود روست که درباغات بصره میروید و نخل را صدمه میرساند



عکس باغات نخیل



مدرسهٔ حریت در بصره



فلاحان زمین را بیل میزنند

دیگر آنکه هر چندی یکبـار انهار وجداول نخلستان را پاک و تنقیه کنند ، که آب از آنها قطع نشود ، و نخیـل در هر فصـل سیراب شده از تشنگی افسرده و پژمرده نشوند ٭

در هنگامیکه نخل طَلع(۱) بیرون می آورد آنرا تلقیح کنند ، و تلقیح آن چنین است که طلع نخل فَحلْ را بریده درمیـان هر طلع نخـلی بکتدری میگذارند ، و اگر نخل تلقیح نشود ثمرهٔ آن فاسد گردد و خرما بعمل نیـاید ، و نخل فحل نخـل نرینه است و آن قوی و معطر شود ، و باندک ملاحظهٔ میتوان آنرا از سایر درختـان خرما تمیز داد ، و طلع نخل فحل خرما نشود ، تنهـا بکار تلقیح میخورد ، و در هر باغی نخل فحل کم و بیش یافت میشـود ، و اگر در باغی بقدر کفـایت تلقیح نخل فحل نباشد ، وقت بودادن یعنی تلقیح از باغات دیگر طلع فحل میخرند ، و طلع نخـل اول سفید است بعد رنگش سـبز و طعمش دبش میشـود ، بعـد زرد و شیرین میگردد و آنرا خلال (۲) گویند ـ و بعضی از خلالهـا هست که رنگش قرمز میشود ، و خلال وقتیکه قدری نضج پیدا کرد ، رطب میشود ، و آن نیمی خلال و نیمی خرما است و بسیار لذیذ است سپس خرما میشود ، و از وقت شگـوفه نخل تا زمان حاصل آن شش ماه طول میکشد . اگر هسته خرما را بکارند نخل میشود ، اما خرمایش نوعی مجهول خواهد شـد ٭ مثلا هستهٔ خرمای حـلاّوی و خضراوی یا غـیر ذلک نوعی دیگر بیرون می آید و جنس علیحده میشود ، از جنس حـلاوی و خضـراوی نخـواهد شـد مگر فرخ ، یعنی فسیل نخـل از هر جنسی که باشد خرمایش از همان جنس خواهد شد ، و هسته بخلاف آن است ٭ و فراوانترین خرما های (بصـره) سایر است ، بعد حـلاوی بعد خضـراوی بعد زهـدی بعـد قنطـار بعد دیری است ، و مدار تجـارت خرما بر این شش نوع است ، و این انواع مذکوره تمام بخارج حمل میشود ، و هر کدام پسند یک جائی است ٭ مثلا حلاوی و خضراوی را غالب بفرنگستان و امریکا ، و زهدی را اغلب بهندوستـان و قنطار را بیشتر به بنـادر خلیج فارس ، و دیری و سایر را اکثر به (عمـان) و (یمن) و سایر جهات عربستان میبرند ٭ و غیر از این انواع مذکوره انواع دیگر هم بسیـار است ، ولی چون کم است در خود (بصره) و عراق عرب صرف شـده بممالک بعیده حمـل نمیشود ، و صاحبـان املاک

---

(۱) طلع شگوفه نخل را گویند

(۲) خلال را بفـارسی خارک گویند

آنها را برای خانه خود ذخیره می نمایند * و یک دو سه جنس خرما هست که آنها را پیش از آنکه رطب و خرما شوند وقتیکه خلال است از نخل بریده با خوشهٔ آن در دیگ انداخته می پزند ، بعد آنرا بیرون آورده خشک می نمایند و میخورند ، چیز خوش مزه ایست * دیگر آنکه از خرما عرق مسکر و سرکه نیکو بعمل می آورند ، و دوشاب نیز از خرما میگیرند ، و کیفیت گرفتن آن اینطور است ، که خرما را بعد از بریدن در مخزنی حوض مانند برابر آفتاب انبوه نموده و یک طرف آن مخزن را از زیر سوراخ نموده بحوض کوچک دیگر یا بظرف سفالینی که در زمین فرو برده اند وصل میدهند ، شیره از سوراخ مخزن خرما که آنرا مَدَیْسَه گویند بتدریج سیلان نموده داخل آن ظرف میریزد ، آنرا بر داشته بکار می برند ، قیمت دوشاب در (بصره) از خرما گرانتر است * درمیان نخلستان (بصره) گندم و جو و اکثر حبوبات و درختان میوه را میتوان کاشت ، و از برای نخل سرمای شدید و گرمای مفرط هر دو مضر است ، و نخل جوان تناور که خوب خدمتش کرده باشند تا دو من بصری خرما میدهد * من بصری شصت حقهٔ اسلامبول و حقهٔ اسلامبول چار صد درهم است *

انواع خرما در بصره

سایر یا سعمران - حلاوی - خضراوی - قنطار - دیری یا طیب‌الاسم - زهدی - بَریم - برحی - لیلوی - جوزی - خصاب - اشقر - شکر - صابیع العروس - دکل موسی - عویدی - اسحاق - درآو - خلاص - ام البحور - اشرسی - نباتی - بنت السبع - عز الدین - عویمری - د کل عباس - فرسی - مکتوم - ام الدهن - هَدَل - دکل جمعه - کبکاب - دَعَیلی - خزیمی - مهزبان - خنیزی - حساوی - شعرانی - بنت الصفراء - حلاّی - اَشْهَل *

گفتار در زراعت بصره و مضافات آن

زراعت در (بصره) و مضافات آن بسبب استعداد زمین و کثرت میاه در هر فصل

میتوان کرد ، ولی عمدهٔ آن در زمستان و تابستان است - زراعت شتوی این نواحی از حبوبات گندم و جو و از بقولات . شلغم . کزر . چغندر . سیب زمینی . و نوعی از کدو و باقلا ٭ و از سبزیجات . کلم . کاهو . جعفری . شملیز . اسفناج . ترب . ترتیزک وغیره از سبزیهای خوردنی میکارند ٭ زراعت صیفی این صفحات از حبوبات برنج . ارزن . ذرّت . لوبیا کنجد . شاهدانه . ماش ، و از بقولات و مخضرات هندوانه . خربزه . بالینک . خیار چنبر . سیر . پیاز . رازیانه . کدوی آبی ، بادنجان . تومات . بامیه . که در (بصره) مخصوص فصل تابستان است میکارند ٭ اما خیار و خربزه در (بصره) سالی دو بار بعمل می آید ، در بهار و در پائیز و بعضی از سبزیجات مثل تره و ترب و امثاله همیشه در باغات میکارند ٭ جمیع این حبوبات و سبزیجات که ذکر شد ، در نخلستانهای (بصره) کاشته میشود سوای برنج و ارزن و ماش و نخود که اینها در (عماره و شوق‌الشیوخ و غرّاف (۱)) بعمل می آیند ٭ زراعت کلی (بصره) که مدار تجارت بر آنست ، گندم و جو و برنج و ارزن است ، در نخلستانهای (بصره) نیز فلاحان قدری گندم و جو از برای مدد معاش و قوت خود میکارند ، و در سالهای خوب که بارندگی زیاد شود تخمی چار پنج تخم بعمل می آید ، یعنی اگر یك من گندم یا جو بریزند چار پنج من در عوض بر میدارند ، و جهتش آن است که زمینهای نخلستان آفتاب کم میگیرد و زراعت در آن ضعیف میشود ٭ غرض زراعت شتوی (بصره) ودهات آن جزئی است و کفایت قوت سالیانهٔ فلاحانرا نمی کند - برنج در نخلستانهای (بصره) نمیتوان کاشت ، زیرا که از برای برنج باید یا بسبب باران یا فیضان رودخانه یك چندی روی زمین را آب گیرد و زمین برنج کار قدری غرق بماند ، بعبارةٔ اخری باید زمین فاریاب باشد ، و این کیفیت از برای برنج مفید و از برای نخیل مضرّ است ، یعنی اگر زمین نخلستانرا آب بگیرد به نخل صدمه میرسد ٭ در (عماره و غرّاف) برنج بسیار بعمل می آید ، بعد از چله های زمستان در اواخر ماه شباط رومی که موسم طغیان و فیضان شطین دجله و فرات است در (عماره و غرّاف) شروع بکاشتن برنج میشود ، و تا اواخر ماه حزیران رومی عمل درویدن آن بانجام میرسد ، روی‌هم رفته از وقت تخم پاشیدن تا حاصل برداشتن آن چار ماه مدت لازم

(۱) غرّاف نام یك قسمتی است از منتفك که خیلی زراعت در آن میشود



نخل نشو باردار

است ، و در این صفحات دوقسم برنج را میکارند - قسم اول بقاعدهٔ متعارف تخم می پاشند تا وقتیکه خوشه بدهد وهنگام درو آن برسد - و قسم دیگر را شتال گویند - و آن چنین است بعد از آنکه تخم پاشیدند و سبز شد و بقدر یکوجب کم وبیش بلند گردید آنرا از زمین کنده و در جای دیگر غرس کنند ، و این قسم بهتر میشود ٭ و در عماره و غرّاف که مزارع بسیار است باختلاف زمان ومکان تخمی از چهل و پنجاه الی صد تخم حاصل میدهد ٭ در عماره و غرّاف دو نوع برنج بعمل می آید - یکی عنبربواست و دیگری را بصری می‌گویند ٭ عنبربو بهترین انواع برنج این صفحات است ٭ مرکبات از قبیل لیمو ، پرتقال ، نارنج ، نارنگی ، و امثاله در (بصره) کم است و غالب اینها را از (بغداد) می‌آورند ، ولی میوه جات دیگر مثل زردآلو ، شفتالو ، انار ، به ، سیب ، انگور ، انجیر در (بصره) فراوان است ، بغیر از به باقی میوه جات در (بصره) خوب میشود ، وهمه این میوه‌جات را درمیان نخلستانها میکارند ، و در این صفحات کلیتاً در برج عقرب شروع بخویش کردن وتخم پاشیدن زراعت شتوی میشود ، و در برج جوزا عمل درو وخوشه چینی آن بانجام میرسد ، از آغاز زراعت تا هنگام حاصل مانند غالب بلاد ایران شش ماه کم وبیش طول میکشد ٭

وضع تجارت بصره

تجار عراق کلیتاً بر یك وتیره و نسق تجارت میکنند ، ولی در بعضی اماکن جزئی توفیری با یکدیگر دارند ٭ تجار این صفحات بر دوقسمند - قسمی از آنها کارشان عاملی است و از برای تجار دیگر خرید و فروش میکنند ، وصد دو صافی بعد از وضع خرج حق سعی میگیرند ، وقسمی دیگر از برای خودشان مستقلا تجارت میکنند صرفهٔ عمل حق سعی در این صفحات بیشتر است ، زیرا که غالب تجار منفعت می برند و از ضرر آسوده اند ٭ تجارت اجناس داخله نیز روی هم رفته از تجارت امتعه خارجه صرفه اش بیشتر است ، دلالان در معاملات تجارتی مداخله دارند ، صد نیم از بایع و صد نیم از مشتری اجرت دلالی میگیرند ، وبعضیها صدیك را تمام از مشتری میگیرند ، مثلاً در معاملات خرما فروشنده چیزی بدلال نمیدهد ، فقط مشتری صد یك بدلال میدهد ٭

تجارت قماش در (بصره) علی‌الاطلاق منحصر بجماعت یهود است وکسی غیر از آنها در این شعبهٔ دست ندارد ، عمل صرافی و برات فروشی نیز با آنها است ، ولی از دوسال باینطرف که شعبه بانك عثمانی در (بصره) افتتاح شد کار صرافان یهود سست شد ، و این بانك اگر چه اسماً عثمانی است ولی متعلق بخارجه است و ربطی بعثمانی ندارد ، مانند بانك شاهنشاهی است در ایران ٭ باری یهودیانی که تاجر قماشند در (لندن) و بعضی از نقاط مهمهٔ اروپا از قوم و ملت خود شریك و وکیل دارند ، هر تنخواهی که بخواهند بوکلا یا شرکای خود تلگراف می نمایند ؛ ایشان با صاحبان فابریك قماش سازی بندوبست می نمایند و موافق ذوق و سلیقهٔ مردم چیت و قماش مهیا نموده میفرستند ، و در تجارت قماش هیچ طائفه در (بصره) با یهود همچشمی نتواند کرد ، و یهودیان در این شهر امروز خود را در هر شعبه از تجارت و کاسبی دخیل کرده اند و از خوردن مال مردم باکی ندارند ، ولی تجار معتبر و متمول درمیان ایشان هست ٭ و خیلی از تجار هستند که کارشان در تجارت دولاب است یعنی بسرمایهٔ جزئی معاملات کلی می نمایند ؛ اما داد و ستد با کمپانیهای خارجه در (بصره) غالب این طور است که تاجری مثلاً پانصد تومان قند از یك کمپانی می طلبد و شرط میکند تا وعده سه ماه تنخواه مطلوب برسد و اوراق میان کمپانی و تاجر رد و بدل میشود - وکیل کمپانی نخست ده یك قیمت تنخواه را از تاجر پیشکی میگیرد و تلگراف بوکیل خود در فرنگستان می نماید که معادل پانصد تومان قند باسم و مارکهٔ فلان تاجر بمدت معینه برساند ، پس از وصول تنخواه ببصره کمپانی تتمهٔ حساب خود را از تاجر میگیرد و ورقه بر سر گمرك نوشته بدست تاجر میدهد که تنخواه فلان مارکه مال فلان تاجر است بوی تسلیم کنید ، آن وقت تاجر ورقهٔ مزبور را بگمرک نشان داده پس از ادای رسم و ایفای معاملهٔ گمرکی تنخواه خود را دریافت میدارد ، و بسا میشود که تاجریك تنخواهی که خرید میکند هنوز از (لندن) بار نشده آنرا میفروشد ٭ اعراب غالب معاملاتشان در سقط فروشی و اطعمه است ، تجار ایرانی نیز سقط فروشی و معاملهٔ اطعمه میکنند ، در اینجا سقط مقصود از قند - چاهی - شکر - قهوه - فلفل - زردچوبه - لیموی عمانی - تمرهندی و امثال آنست ٭ عیسویان در (بصره) قسمی از آنها در بازار دکان و مغازه دارند و کارشان تمام خورده فروشی است ، و قسمی از آنها که بالسنهٔ اروپا آشنا هستند نزد کمپانیهای خارجه مستخدمند ٭

بزازان (بصره) غالب ایرانی و موسوی هستند ، سوقه و اصناف (بصره) نیز مرکب از ایرانی و بغدادی و کرد و قلیلی عرب است * یکطایفهٔ عرب از اهل عراق مشهور به (خوات رزنه) در بصره هستند و در خارج شهر سیاه چادر و کپر زده منزل دارند ، زن و مرد ایشان هر روز در شهر می آیند و بیبهای کم مزدوری و حمالی و کار فقیری میکنند و شبها بمنازل خود عودت می کنند و خیلی بکار مردم می خورند ، و تجارت امتعهٔ داخله که خیلی اهمیت دارد خرما - گندم - جو - ارزن - برنج - پشم است * در موسم خرما ملاکان معتبر یا در (بصره) یا در (ابولخصیب) مجلسی تشکیل می نمایند ، و چند نفر از تجار معتبر فرنگی در آن مجلس حاضر شده با ملاکان نرخ خرما هارا قطع و فصل می نمایند و سعر بر خرمای حلاوی وسایر و خضراوی و زهدی که مدار تجارت برآنها است بسته میشود * تجار خرما آنوقت درباغات محوطه بزرگی از نی و بوریا درست می کنند و آنرا چرداغ می نامند ، عمله بسیار در چرداغها جمع میشوند و خرما در صندوق وقوطی مقوائی می چینند ، ملاکان خرما بچرداغها میفرستند و قبض از صاحبان چرداغ میگیرند ، بعد از ختم عمل چرداغ قبوض خودرا فرستاده بموجب نرخی که معین شده پول میگیرند ، و نرخ خرما را برحساب شامی می بندند ، و شامی از مسکوکات عثمانی است که سابق در (بصره) رواجی داشته و امروز آن سکه منسوخ و نایاب است ، و هرشامی را سه قران و نیم حساب میکنند ، و نرخ خرما را هرچند قطع و فصل می نمایند اما بر یکقرار باقی نمی ماند ، گاهی ترقی و گاهی تنزل میکنند *

شهرهائیکه داخل قلمرو بصره هستند

منتفک - حدود این مملکت از جهة شمال و مشرق بولایت (بغداد) و از طرف غرب بصحرای جزیرةالعرب که برشامیه اش گویند و از سمت جنوب بعماره پیوند دارد ، طول این مملکت از سی ساعت بیش و عرضش هفت هشت ساعت است * منتفک اسم قطر است ، محل متصرف نشین آن (ناصریه) است ، مأخوذ از اسم ناصر پاشا شیخ اسبق منتفک که یکوقتی والی (بصره) بوده * منتفک دو آب دارد - یکی شط فرات است که از شمال بجنوب ممتد و درمیان



عکس جرداغ



عمله جرداغ خرما در قوطی و صندوق می چینند

مملکت جاری است ، و دیگری نهر غرّاف است ، این نهر مقابل (کوت الاماره) که قصبه ایست راجع (بغداد) از شط دجله منشعب میشود و در شط فرات میریزد ، وجه تسمیهٔ این مملکت بمنتفک از آن است که از قدیم تاکنون مسکن طوایف منتفک است * در منتفک کوه نیست اما نیزار و مرداب که آنرا در این صفحات (هُوْر) میگویند بسیار است ، آب و هوای این مملکت خوب است مگر بعضی جاهای آن که محاط به هُوْر است هوایش فاسد است و تولید ناخوشی میکنند * مزارع منتفک بسیار و چراگاههای خوب از برای چارپایان دارد ، مواشی از قبیل گاو گوسفند و امثاله فراوان و مرغ آبی و انواع طیور نیز در آن مملکت بسیار است ، جانوران درنده از قبیل شیر و پلنگ سابق بر این در آنجا بود ، حالا بواسطهٔ وسعت نطاق آبادی نایاب شده است * زمین منتفک خیلی قابل است ، و محصولات طبیعی آن گندم ، جو ، ذرت ، گنجد ، ارزن ، ماش ، برنج است ؛ باغات نخیل نیز دارد * زراعت منتفک دو نوع است - یکی را کبسی و دیگری را مائی گویند - مائی زراعتی است که از آب رودخانه بعمل می آورند ، و کَبْسِی آن است که در زمان فیضان رودخانه که تمام صحراها را آب میگیرد تخم میپاشند و کشت میکنند ، و در غالب نقاط منتفک یکسال مائی و یکسال کبسی زراعت میکنند ، و زراعت کبسی در آن مملکت بسیار برکت دارد * حمل و نقل در منتفک تمام بواسطهٔ کشتیهای بادی و نوعی از بلمهای بسیار بزرگ است * منتفک سه نقطه قائمقام نشین دارد - حی ، شطره ، سوق‌الشیوخ است ، ذکر آنها در جای خود خواهد آمد * تمام نفوس منتفک تخمیناً یکصد و هفتاد هزار است و همه طوائف و قبایل عربند و بغیر از آنهائیکه در شهر و قصبه‌ها ساکنند باقی همه در کپر و سیاه چادر زندگانی میکنند *

ناصریه - قاعدهٔ حکومت منتفک است و متصرف منتفک در این شهر می نشیند * این شهر در کنار شط فرات واقع ، و آبادی آن عبارت از یک سرای مال حکومت ، یک مکتب رشدی ، یک مکتب ابتدائی ، دو مسجد ، پنج حمام ، هزار خانه و کپر ، چار صد دکان و چند بازار کوچک است ، و از غریب و بومی بقدر شش هفت هزار جمعیت دارد ، از نواحی ناصریه که مدیر نشین است ، بطیحه و آل زیرج است *

ملحقات منتفک

سوق‌الشیوخ ـ از ملحقات منتفک و قائممقام نشین است ٭ این قصبه در جنوب ناصریه واقع و پنج شش ساعت از آن مرکز دور است ، یک خانه حکومتی ، یک تلگرافخانه ، سه مسجد ، یک مکتب ، ابتدائی ، چار بازار ، چار صد دکان ، یک حمام ، ششصد خانه و کپر و تقریباً پنج شش هزار جمعیت دارد ، آب و هوای سوق‌الشیوخ تعریف ندارد ، از نواحی سوق‌الشیوخ که مدیر نشین است ، حمار ـ و کرمهٔ بنی سعید است ٭

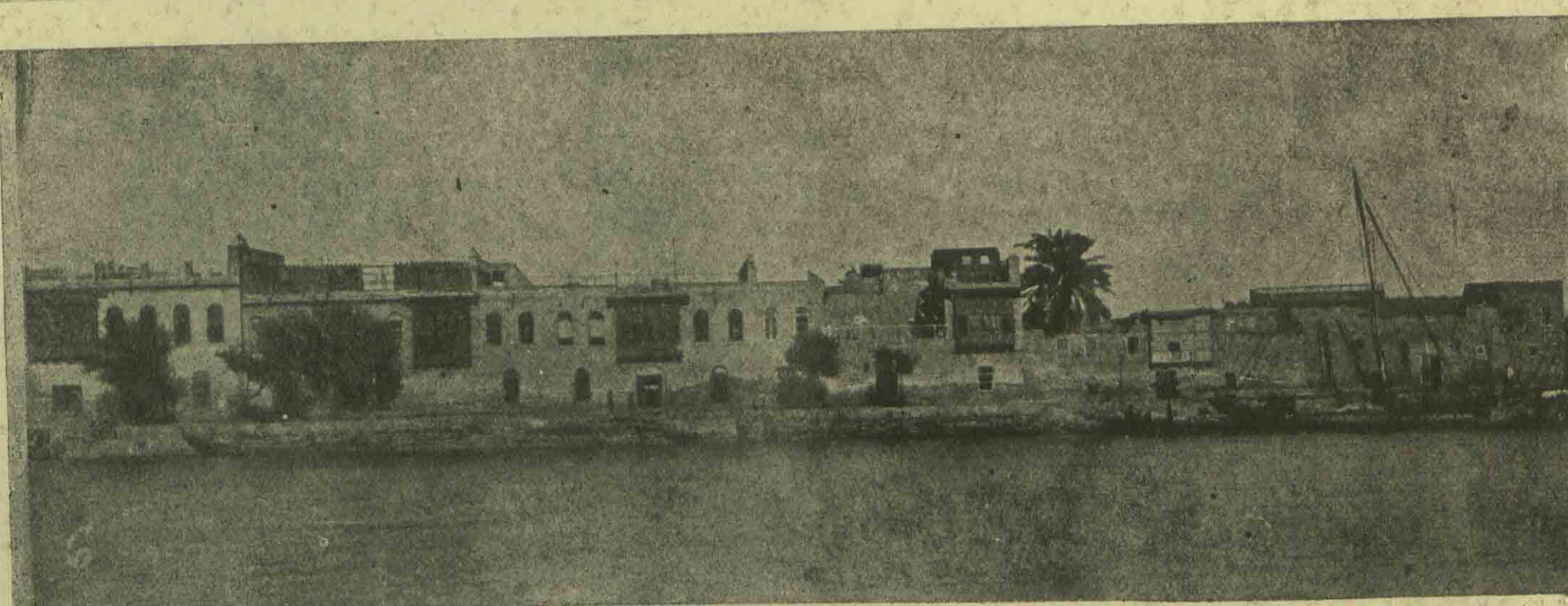
شطره ـ این قصبه نیز قائممقام نشین است ، در کنار نهر غراف واقع و از ناصریه پنج شش ساعت دور است ٭ یک خانهٔ حکومتی ، یک سرباز خانه ، یك مسجد ، یك مکتب ابتدائی ، یك بازار ، دویست دکان ، سیصد چار صد خانه و تخمیناً چار پنج هزار نفر سکنه دارد ـ مردمش غالب کشاورزند ، از نواحی شطره که مدیر نشین است ، بدعه ـ دجه ـ شط الکار است ٭

حیّ ـ قصبهٔ است در کنار نهر غراف واقع و قائممقام نشین است ٭ غالب سکنه اش اکراد فیلی و تبعهٔ ایران هستند ، آب و هوایش خوب است ، و داد وستد حبوبات و اطعمه در آنجا بسیار میشود ، آبادی آن عبارت از یك دارالحکومه ، یك تلگرافخانه ، یك سرباز خانه ، یك مدرسه رشدی ، یك مدرسه ابتدائی ، پانصد ششصد خانه ، یك بازار ، دویست دکان ، دوحمام است ـ تقریباً پنج شش هزار جمعیت دارد ٭ مزار ابوذرغفاری صحابی و ابوالعلی و سعید ابن جبیر در این قصبه است ، ودوازده فرسنگ دور از حیّ مرقد سیداحمد رفاعی سرسلسهٔ رفاعیه است ، از نواحی حیّ که مدیر نشین است قلعه سکر ، محیرجه است ٭

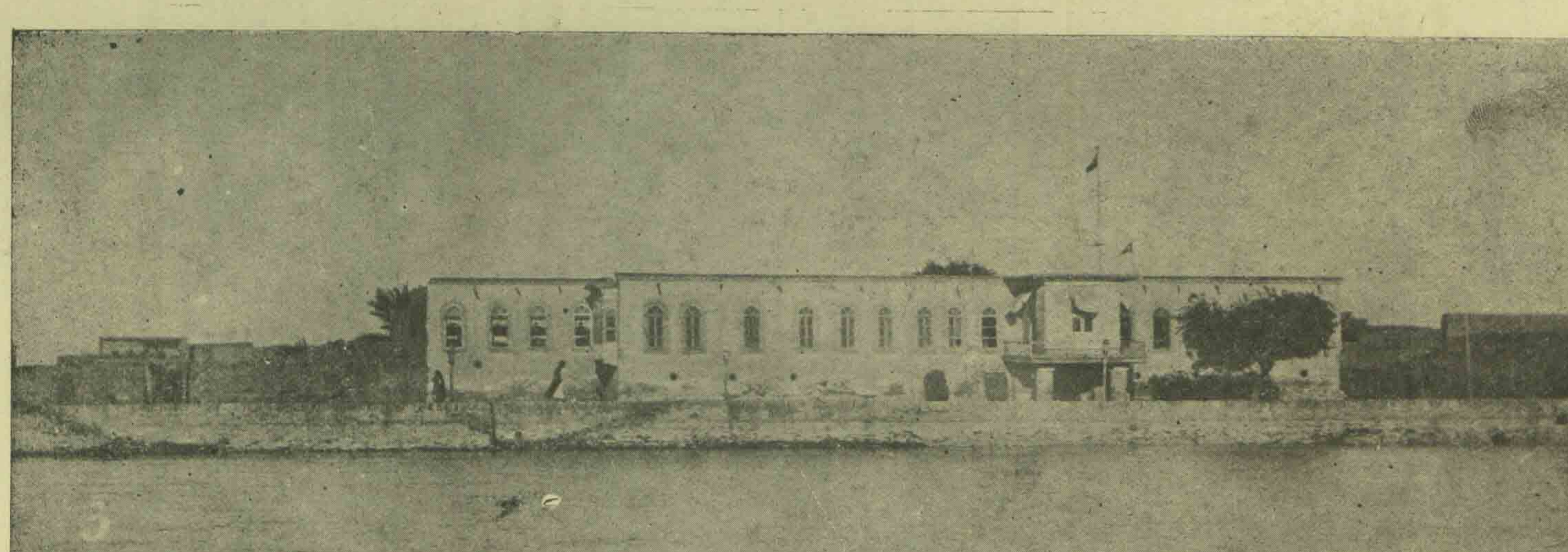
عماره

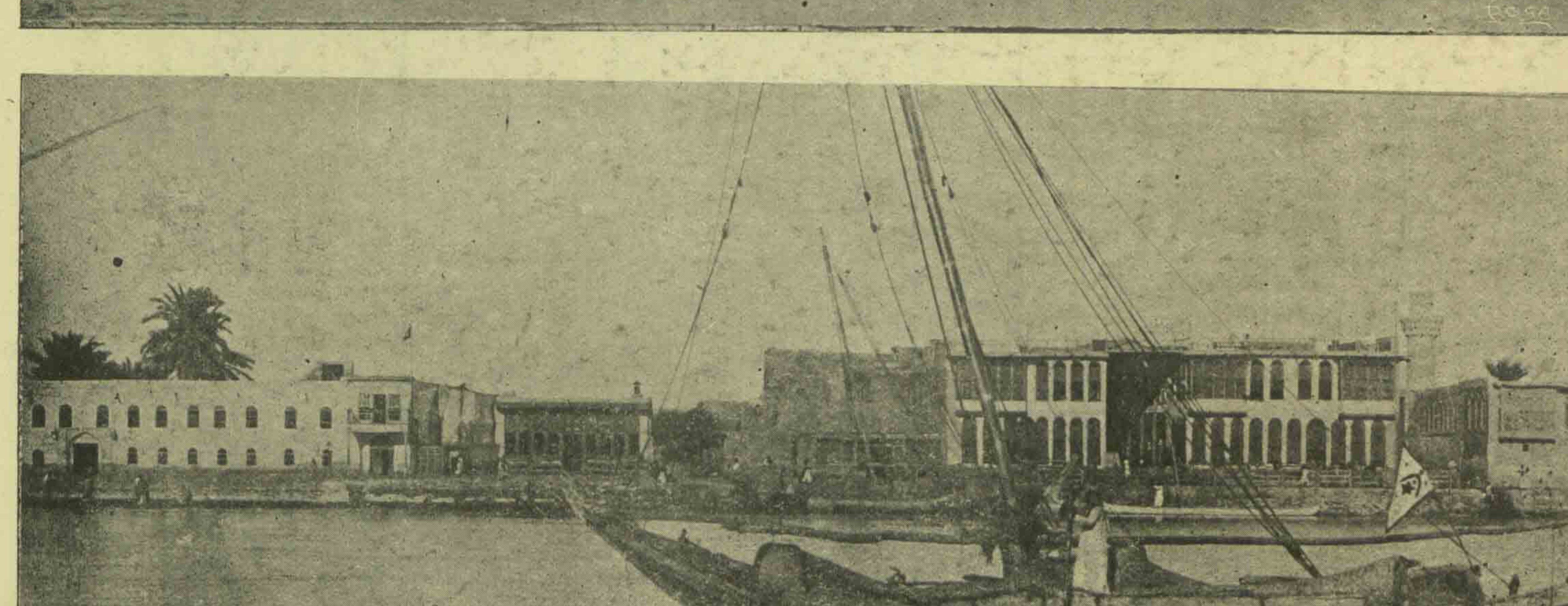
از شهرهائیکه داخل قلمرو بصره است ، (عماره) است ٭ حدود این قطر شمالاً بولایت (بغداد) جنوباً ببصره شرقاً بممالك ایران و غرباً بمنتفک منتهی میشود ، طول این مملکت سی و شش و عرضش تقریباً هشت نه ساعت است ، رود خانه دجله در وسط این مملکت جاری است





منظره عماره





منظره عماره

و زمینهای آنرا سیراب میکند ، علاوه بر این چندین نهر بزرگ و کوچك از دجله منشعب و درجهة شرقی و غربی این قطر داخل میشود ، و نهر طیب - و طوبریج نیز از عربستان ایران و پشتکوه بسمت این مملکت می آید و آراضی آنرا مشروب می نماید ، و آب آن دو نهر در هوری که در جهة شرقی (عماره) است میریزد * زمین (عماره) بسیار حاصل خیز است و محصولات آن غالب شلتوك است ، مزارع (عماره) تمام ملك سنیه است - یعنی خاصهٔ اعلیحضرت سلطان عثمانی است ، سالی کمیت وافری برنج از آنجا بممالك بعیده بار میشود ، کشاورزان (عماره) در پرورش سایر حبوبات بقدر برنج اعتنا ندارند ، زیرا که غالب مزارع آن فاریاب و برنج را خوب بعمل می آورد ، باغات میوه و نخیل نیز در اطراف (عماره) بقدر کفایت هست - از حیوانات اهلی گاومیش و گوسفند بسیار دارد و در نیزار آن طیور بکثرت بهم میرسد - در اطراف (عماره) تمام عشایر و احشام آل بو محمد و بنی لام سکنا دارند ، نفوس (عماره) با طوائف و توابع آن تقریباً یکصد و چهل هزار است - شهر (عماره) در کنار شرقی دجله واقع و جای با صفائی است ، یک دارالحکومه - یک سرباز خانه - یک ادارهٔ سنیه - یک تلگرافخانه - یک گمرکخانه - یک ادارهٔ نهریه - یك مکتب رشدی - یك مکتب ابتدائی - یك مسجد - یك کلیسیا - یك بازار - صد و پنجاه دکان - سه حمام - و بغیر از کپر هزار خانه - و بقدر هشت نه هزار نفوس دارد - بسیاری از تجار و کسبهٔ عماره کرد و دزفولی و تبعهٔ ایران هستند و از طرف ایران وکیل کار پردازی در آنجا هست * (عماره) در رفتن بیست و چار ساعت و در آمدن بواسطهٔ سرازیری آب دوازده ساعت از (بصره) دور است ، از نواحی (عماره) که مدیر نشین است علی الغربی - علی الشرقی - مجر کبیر - مجر صغیر است *

از ملحقات (عماره) که قائممقام نشین است ، شطره - زبیر طوبریج - است *

شطره - در جهة جنوبی (عماره) و در کنار شرقی دجله واقع و از (عماره) چار فرسنگ دور است * یک خانه حکومتی - یك تلگرافخانه - یك مسجد - یك مکتب ابتدائی - یك ادارهٔ وکالت جهازات - یك گمرکخانه مختصر - و یك بازار مختصر - و سیصد باب خانه - و بقدر سه هزار جمعیت دارد *

زبیر - طوبریج - این دو نقطه درمیان طوایف عرب واقع و چیزی در خور ذکر ندارند *

نجد

لواء سوم که تابع ولایت بصره است (نجد) است و این قطر نجد معروف نیست ، عثمانیها اسم آنرا (نجد) گذاشته اند ، احتمال دارد جزء نجد باشد ٭ باری این مملکت که لفظ (نجد) بر آن اطلاق شده در جهة جنوبی بصره واقع است ، حدود آن از شرق بخلیج فارس و از طرف شمال و غرب و جنوب بصحرای نجد منتهی میشود ٭ این مملکت خیلی وسیع است ، زمین آن تمام ریگ و بیابان است ، مزارع کم دارد ، رمل صحرای آن در شدت هوا مانند امواج دریا جا بجا میشود ، کوه و بیشه و رود خانه در این مملکت نیست ، هوای آن درجائیکه دور از دریا است ، خشك و سالم است ، ولی سواحل آن بد آب و هوا است ٭ از حیوانات اهلی اسب ، الاغ سفید ، گاو ، شتر ، گوسفند بسیار دارد ، در صحرای آن آهو ، خرگوش ، گوزن ، گربه وحشی و بعضی از جانوران در نده نیز بهم میرسد ، حمل و نقل این مملکت در خشکی تمام بواسطهٔ شتر و در دریا بواسطهٔ کشتیهای بادی است ، صحرا نشینان این مملکت تمام اعراب بدو و خانه بدوش هستند و جمعیتشان معلوم نیست ، این لواء مرکب از سه شهر است ـ اسم آنها حساء ـ قطیف ـ قطر است ٭

حساء ـ کرسی این قطر است و متصرف نشین است ، اسم اصلی این شهر (هفوف) است ، دوازده ساعت دور از دریا است ، دور شهر برج و حصار احاطه دارد ، آبادی آن عبارت است از یك دارالحکومه ، یك سرباز خانه ـ یك مکتب رشدی ـ یك مکتب ابتدائی ـ هشتاد و چار مسجد ـ هفده مدرسه ـ بیست مدرسه عادی ـ سه هزار باب خانه ـ و تخمیناً بقدر چهل هزار نفر جمعیت دارد ، بازار و دکان نیز بقدر کفایت دارد ، تقریباً یك ثلث اهالی این شهر شیعی مذهب هستند ، شیخ احمد زین‌الدین الحسائی معروف بدین شهر منسوب است ـ در اطراف و حوالی حساء چشمه بسیار است ، و یك چشمهٔ معدنی معروف بعین النجم دارد ـ باغات و نخیل نیز در این شهر بقدر کفایت هست و خرمای خوب در آنجا بهم میرسد ، از نواحی حساء که مدیر نشین است ، عجیر ـ مبرز ـ جفر ـ عیون ـ است ٭

عجیر ـ در جهة شرقی حساء واقع و در کنار دریا است ٭ از شهر دوازده ساعت دور

است - اسکله و فرضهٔ حسا است ، چیزی شایان ذکر ندارد ٭

مبرّز ، جَفر ، عیون ، نیز هر کدام یك ساعت دور از شهر واقع شده و چیزی در خور نگارش ندارند ٭

قطیف - قائممقام نشین است ، چهل ساعت از حسا دور و در ساحل دریاست - باغات و فواکه و نخیل بسیار دارد ، مردمش معاملهٔ مروارید میکنند و تماماً شیعی مذهب هستند ، یک دارالحکومه ، یک مدرسهٔ ابتدائی ، هزار و دویست خانه و کپر و هفت هشت هزار نفر سکنه دارد - محال معروفهٔ آن از این قرار است ، صفوه - عوامیه - الکدیح - بحاری ، توبی - خویلدیه - چوبچب - سوبچه - الملاحه - حلة محیش - ام الخمام - نجش - سیهات - تاروت - لاجام - جارودیه ٭ آب معدنی و چشمه در (قطیف) بسیار یافت میشود ٭

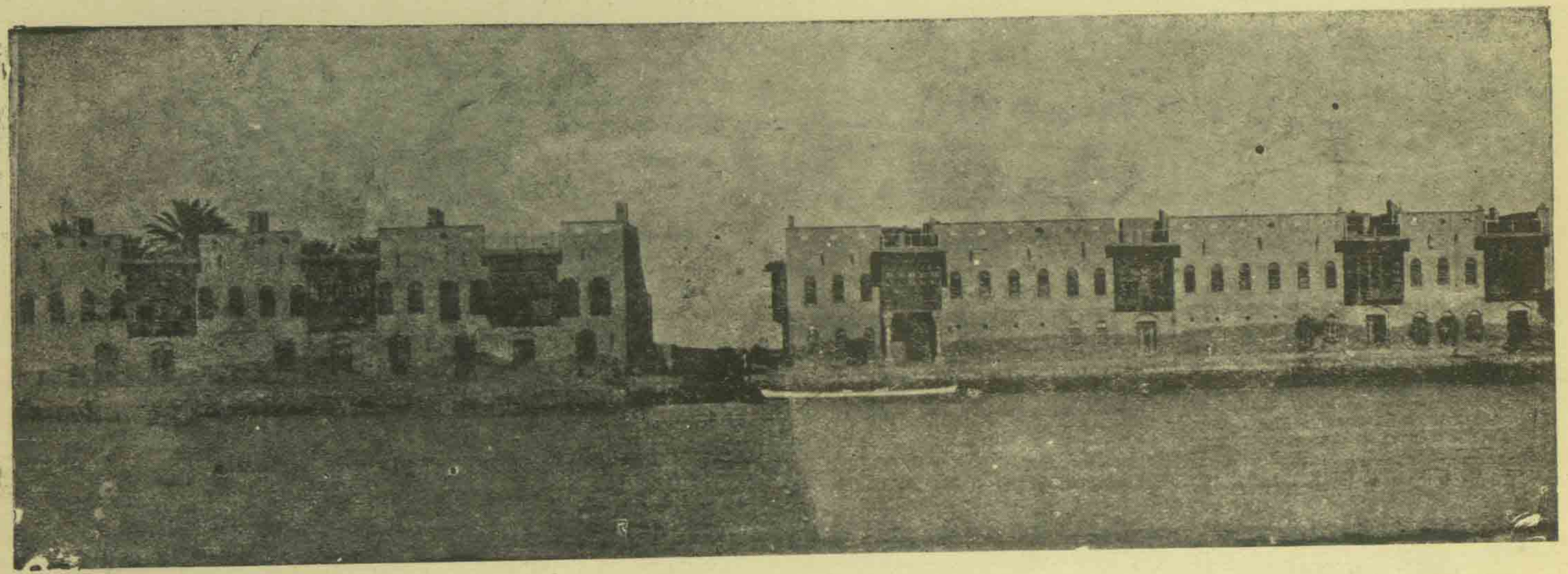
قَطَر - در جهة شرق جنوبی حسا و در کنار دریا واقع است ، تقریباً شصت ساعت از حسا دور است - از طرف حکومت یك فوج سرباز با یک قائممقام فخری در آنجا هست ، تقریباً دو سه هزار خانهٔ مختصر و شش هفت هزار نفر جمعیت دارد ، باغ و زراعت ابداً ندارد ، تمام مردمش اعراب بدو هستند و کارشان غواصی و معاملهٔ مروارید است ٭

آثار عتیقه

در اطراف شهر حسا آثار قدیمه بسیار است ، از جمله در جهة جنوبی شهر جائی است (بَیرک) نام دارد ، آثار آبادی خیلی در آنجا هست ، گویند پانصد سال قبل خراب شده ٭

بنی شافع - در جهة شرقی واقع و یکساعت دور از شهر است ، سابق بسیار آباد بوده و یک چشمه از قدیم تاکنون در آن موجود و جاری است ، گویند سیصد سال قبل خراب شده ٭

جوانا - چار ساعت دور از حسا و شهر مخروبه ایست ، آثار بعضی عمارات آن هنوز باقی و قبور بعضی از صحابه در آنجا است ، گویند این شهر در قرن دوم هجری رو بویرانی نهاده ٭



شهر عماره

شهر قرمطی - که ذکر آنها در تاریخ بصره گذشت یکساعت و نیم دور از حسا است از آبادی آن تنها یک مسجدی باقی مانده ٭

قلعهٔ خرابه در جهة شرقی حسا بفاصلهٔ دو ساعت واقع است ، دیوار آن پنج ذرع ارتفاع دارد ، از گچ و سنگ بنا شده و بسیار محکم است ، تاریخی بلغت عبرانی بران دیوار نوشته ؛ گویند این قلعه هزار و هشتصد و پنجاه و پنج سال قبل رو بویرانی نهاده والله اعلم ٭

البوم - این شهر در جهة شرقی حسا واقع و چار پنج ساعت از آن شهر دور است ، از بنا های فرس است ، هنوز آثار و رسوم عمارات و قلعه و خندق دور شهر باقی است ، گویند این شهر خیلی سال قبل از تاریخ هجرت ساخته شده ٭

رقیمه - این نقطه نزدیک حسا است ، آثار خانه و دکاکین و آبادی در آن ظاهر است و چاههای آب شیرین خیلی دارد ، حالا اطراف آنرا زراعت می نمایند ، گویند سیصد سال پیش از این خراب شده ٭

خطوط تلغرافی بصره

در شهر بصره دو خط تلگراف است ، یکی در محلهٔ مقام علی است و آن مخصوص مخابرات داخله است - و یکی داخل شهر است که بواسطهٔ آن میتوان بهمه جا تلگراف کرد ، و از بصره تا ابوالخصیب نیز یک خط تلغرافی هست که تازه احداث شده و مخصوص مخابرات داخله است ٭

در (فاو) که یکصد و ده کیلومتر دور از بصره و در مصب شطالعرب و قرب دریا واقع است دو خط تلگراف است ، یکی خط (کابل) تحتالبحری راجع بانگلیس است ، و یک خطی مال حکومت عثمانی است ، اینخط بتمام ممالک خارجه مخابره تلگرافی میکند و غیر از السنه شرقیه بزبان خارجه هم تلگراف میزند و بخط تلگرافی مرکزی بصره متصل است ٭

از بصره رو بشمال تا قصبهٔ قورنه یک خط تلغرافی ممتد است و اینخط در (قورنه) دو شعبه میشود ، یک شعبهٔ رو بمنتفک میرود و از (حمار و سوقالشیوح و ناصریه) میگذرد و از آنجا داخل قلمرو (بغداد) شده از سماوه و دیوانیه و حله عبور میکند ، و پس از آن بغداد منتهی

میشود ، اینخط فقط در ناصریه مأمور مخابرات اجنبیه دارد ٭

شعبهٔ دیگر از قورنه به شطرة العماره و از آنجا بعماره و علی غربی و کوت الاماره که از ملحقات بغداد است میرود ، و در کوت باز دو شعبه میشود ، یک شعبه ازان بحی و شطرة از اعمال منتفک میرود ، و شعبهٔ دیگر ببغداد ملحق میشود ، این خط فقط در (عماره) مأمور مخابرات زبان خارجه دارد ٭

پوستهٔ بصره

از بصره تا قورنه و شطرةالعماره و عماره و کوت الا ماره و بغداد و منتفك پوسته دایر است و پول و امانت قبول میکند ، ولی از بصره تا نجد پوسته فقط نوشتجات میگیرد پول و امانت قبول نمیکند ، در محله مقام نیز پستخانه دایر است ، و بهمه نوع کارها پستی رسیدگی میکند ٭

وسایط نقلیه پوسته

پوسته از بصره ببغداد و شهرهائیکه در کنار دجله هستند با جهازات شطی لنج و عثمانی ، پوسته دریا با جهازات میل انگلیسی ، پوسته نجد با شتر ، و پوسته منتفك با مشحوف ارسال میشود (مشحوف قائقی است کوچك شبیه بیلم از تختهٔ نازک آنرا درست کنند و پشت آنرا قیر می مالند) ٭

ستاتستیك ولایت بصره در سنهٔ ۱۳۱۸ هجری و این آخرین ستاتستیکی است که حکومت محلیه اعلان کرد - و بعد از این تاریخ از طرف حکومت ستاتستیك ولایت بصره اعلان نشده ٭

واردات سنهٔ ۱۳۱۸		مخارج سنهٔ ۱۳۱۸	
غروش	نوع مالیات	غروش	نوع مخارج
٤۳۸,۸۸۱	مالیات عشایر که آنرا ویرکو گویند	۲,۷۰۱,٥٤۹	مصارف حکومت
٤۸,۰۰۸	بدلات عسکریه	۱۰,۸۷٦,۳۰۸	حوالجات و مخارج عسکریه
۱,٦۱٥,۷۰۰	مالیات گوسفند	۸۸٤,۰۹۷	حوالجات و مخارج بحریه
۱۸٥,۰۰۰	مالیات گومیش	٤,۲۱۹,۹۸۰	مخارج ژاندارم
۱۱٥,۳۹۰	مالیات شتر	٥۲,۱۷۲	مخارج پولیس
۱۰,۹٦٤,۲٦۱	مالیات املاك مقطوعه	٦,٦۰۰	مخارج صحیه
٤,۹۳۷,۰٦٦	مالیات املاك غیر مقطوعه	۱۰۰,۷٦۰	براتهای متفرقه
۱۱,٦٦٤۰	رسوم املاك و طاپو	۱,٦۰۰,۰۰۰	حوالجات حجازیه
۱۲٦,۷۲٦	رسوم محاکم		
۱,۸۱۹,٦۰۹	رسوم متفرقه		
۷٤,۱۸٥	حاصلات متفرقه		
۲۰,٤٤۱,٤٦٦	جملتان	۲۰,٤٤۱,٤٦٦	جملتان

هر صد غروش خالصه یک لیره عثمانی است

جهازاتیکه در سنهٔ ۱۹۰۳ میلادی مطابق با سنهٔ ۱۳۲۰ هجری در عرض یکسال وارد لنگرگاه بصره شده اند بموجب راپورت رسمی مستر (مناهن) قونسول سابق انگلیس در بصره

فروند	نوع جهازات	تون
٤۸	جهازات شراعی انگلیس مساوی ثقل	٤,٥۱٥
۱۳۷	جهازات بخاری انگلیس مساوی ثقل	۱٦۲,۹٦٤
۲۷۱	جهازات شراعی عرب و عثمانی مساوی ثقل	۸,۰۰۹
۲۳٦	جهازات بادی ایران مساوی ثقل	۸,۸۲٥
۹	سفاین بادی فرانسه مساوی ثقل	۹٦۱
٥	کشتیهای بخاری روسیه مساوی ثقل	٥,۷۱۳
۱	کشتی بخاری نمسه مساوی ثقل	۱,٦۳۲
۲٤	سفاین شراعی زنگبار مساوی ثقل	۲,۸۹۱
۷۳۱	جملتان	

امتعه و تنخواه تجارتی که در سنهٔ ۱۹۰۲ و سنهٔ ۱۹۰۳ میلادی از لنگرگاه بصره خارج شده بموجب راپورت مستر (مناهن) قونسول سابق انگلیس در بصره .

	اخراجات سنهٔ ۱۹۰۲ میلادی مطابق باسنهٔ ۱۳۱۹ هجری		اخراجات سنهٔ ۱۹۰۳ میلادی مطابق باسنهٔ ۱۳۲۰ هجری	
	لیرهٔ انگلیسی	مقدار	لیرهٔ انگلیسی	مقدار
جو . هندرویت	۷۹،۷۸٦	۳۱۹،۱٤٦	۲۵۵،۷۳۸	۱،۰۲۲،۹۵۱
قالی . فرده	٤۳،۳٤۰	۲،۱٦۷	٤۷،۸۰۰	۲،۳۹۰
خارك پخته . کیسه	۲،۳٤٤	۷،۸۱٤	۵،۵۸٤	۱۸،٦۱۲
خرما . صندوق	۱۹۳،۰۵۱	۹٦۵،۲۵٦	۲۵۹،٦٤۲	۱،۲۹۸،۲۱۰
خرما . غلاف	۹۲،۸۰۷	٤٦٤،۰۳۳	۹۰،۷۹۷	٤۵۳،۹۸۸
خرمای خشك . کیسه	۱،۰۱۳	۵،۰٦٦	۳،۲۰۰	۱٤،۲٤۵
فضلهٔ سك . کیسه	۱،۷۲۱	۳،٤٤۲	۳،۵۰۷	۷،۰۱٤
مازو . کیسه	٤۸،۲۷۰	۹،٦۵٤	۵۷،٤۵۵	۱۱،٤۹۱
روغن . صندوق تنکه	٤،٦۳۸	٤،۲۱٦	۱٤،۹٦۹	۱۲،٤۷٤
کتیرا . صندوق	۲٤،۳۹۲	٦،۰۹۸	۲٦،۱٤۸	٦،۵۳۷
موی بز . فرده	۹،۱۸٤	۱،۱٤۸	۱۰،۰۰۰	۱،۲۵۰
پوست گاو و گوسفند . فرده	٤۷،٦۰۵	۹،۵۲۱	٤۷،۷۸۵	۹،۵۵۷
اسب - رأس	۵،٦۷۰	۹٤۵	٤٦،۱٤۰	۳،۸٤۵
عرق السوس . بسته	۲٦،٤٦۱	۲٦،٤٦۱	۱۵،٤۵٦	۱۵،٤۵٦
تریاك . صندوق	۹٦،۰۰۰	۹٦۰	۱۰۵،۸۰۰	۱،۰۵۸
برنج . کیسه	٤،۹۸٤	۱٦،٦۱٤	۲٤،۵۱۵	۸۱،۷۱۵
ذرت . هندرویت	٦۱،۳۸۰	۲۷۲،۸۰۰	۸۱،۲۷۸	۳٦۱،۲۷۹
کنجد . کیسه	۱،٤۵۸	۲،٤۳۰	۱،۷٦۵	۲،۹٤۱
ابریشم . فرده	٤،۹٦۰	۱۲٤	۵،۰٤۰	۱۳٦

بقیه اخراجات در این صفحه تمام میشود

	بقیه اخراجات سنه ۱۹۰۲ میلادی مطابق باسنه ۱۳۱۹ هجری		بقیه اخراجات سنه ۱۹۰۳ میلادی مطابق باسنه ۱۳۲۰ هجری	
	لیرهٔ انگلیسی	مقدار	لیرهٔ انگلیسی	مقدار
گندم . هندرویت	۸،۲۹۹	۳۱،٦۱۷	۲۹،۷۷۵	۱۱۹،۰۹۹
پشم . فرده	۱۷۳،۹۳٤	۲۸،۹۸۹	۱۳۸،۲۸۸	۲۳،۰٤۸
اشیاء متفرقه . بسته	۲٦،٤۰٦	٦،٦۰۱	۲٦،۰۸۵	٦،۵۱۹
جملتان	۹۵۷،۷۰۳		۱،۲۹٦،۷۷۲	

اخراجات سنهٔ ۱۹۰۳ از اخراجات سنهٔ ۱۹۰۲ سیصد و سی و نه هزار و شصت و نه لیره انگلیسی بیشتر شده ٭

امتعه و تخواه تجارتی که در سنهٔ ۱۹۰۲ و سنهٔ ۱۹۰۳ میلادی از خارج وارد لنگرگاه بصره شده بموجب راپورت رسمی مستر (مناهن) قونسول سابق انگلیس در بصره

	ادخالات سنه ۱۹۰۲ میلادی مطابق با ۱۳۱۹ هجری		ادخالات سنه ۱۹۰۳ میلادی مطابق با سنه ۱۳۲۰ هجری	
	لیرهٔ انگلیسی	مقدار	لیرهٔ انگلیسی	مقدار
شمع . صندوق	۱۰۲۰۶	۱۰۸۹۶	۶۲۴۳	۱۲,۴۸۶
زغال کراچی . بسته	۵۵۵۲	۲۷۷۵۹	۵۷۳۶	۲۸,۶۸۱
بلوروچینی وظروف لعابدار صندوق	۹۳۳۳	۳۱۱۱	۱۱۷۷۸	۳,۹۲۶
منسوجات پنبه . فرده	۴۸۱۶۰۰	۱۹۲۶۴	۴۹۰۳۵۰	۱۹,۶۱۴
منسوجات حریر . بسته	۷۴۰۰	۱۸۵	۷۴۸۰	۱۸۷
منسوجات پشمی . فرده	۲۱۰۹۰	۷۰۳	۲۵۸۹۰	۸۶۳
زغال سنگ برای جهازات . تن	۱۹۵۵۴	۹۷۷۷	۱۶۶۴۸	۱۱,۰۹۹
قهوه . کیسه	۴۲۴۴۸	۱۰۶۱۲	۴۵۹۲۷	۱۵,۳۰۹
مس . بسته	۲۱۷۶۴	۵۴۴۱	۲۷۲۶۸	۶,۸۱۷
ظروف چینی . صندوق	۱۶۹۲	۸۴۶	۱۷۵۲	۸۷۶
سنگ آسیاب . عدد	۸۳۷	۸۳۷۲	۶۷۸	۹,۰۳۱
کونی . فرده	۴۳۴۱۶	۷۲۳۶	۴۹۸۲۰	۸,۳۰۴
نیل . صندوق	۲۰۰۵۰	۸۰۲	۲۰۲۰۰	۸۰۸
آهن وفولاد وامثال آن صندوق	۲۱۶۹۹	۴۳۳۹۹	۲۸۶۹۴	۵۷,۳۸۷
خورده ریز . صندوق	۲۵۳۵	۵۰۷	۳۳۴۵	۶۶۹
نفت . صندوق	۱۱۷۹۵	۵۲۴۲۰	۱۵۹۹۹	۶۳,۹۹۰
تنکه وسرب وامثال . صندوق	۱۵۱۳	۰۰۰۰۰	۱۸۳۳	۰۰۰۰۰
ماشین وصله .	۹۲۹۸	۱۶۴۹	۱۲۱۰۰	۲,۶۸۹

بقیه ادخالات در این صفحه تمام میشود

	بقیه ادخالات سنه ۱۹۰۲ میلادی مطابق با سنه ۱۳۱۹ هجری		بقیه ادخالات سنه ۱۹۰۳ میلادی مطابق با سنه ۱۳۲۰ هجری	
	لیرهٔ انگلیسی	مقدار	لیرهٔ انگلیسی	مقدار
کبریت . صندوق	۱۲۹۰۳	۴۳۰۱	۱۵۶۶۶	۵,۲۲۲
رنگ و روغن . قوطی	۱۸۰۲	۳۹۴۶	۲۰۳۵	۴,۰۶۹
خوراکی . قوطی	۳۶۷۲۰	۱۲۲۴۰	۵۳۰۳۷	۱۷,۶۷۹
برنج . کیسه	۳۳۰۴۶	۴۴۰۶۲	۱۵۳۵۳	۲۰۴,۷۱
ریسمان و سوتلی . بسته	۳۲۵۶	۳۲۵۶	۳۶۰۸	۳,۶۰۸
صابون . صندوق	۴۷۰۴	۳۲۵۲	۱۰۸۶۴	۵,۴۳۲
امانت پول وغیره . بسته	۳۲۹۲۰	۱۶۴۶۰	۲۹۸۱۶	۱۴,۹۰۸
کاغذ و دفتر و امثاله . صندوق	۲۹۸۰۰	۲۹۸۰	۲۱۷۶۰	۲,۷۲۰
قند . صندوق	۸۴۶۵۷	۶۰۴۶۹	۹۱۹۳۱	۶۵,۶۶۵
شکر . کیسه	۴۱۵۰۳	۳۴۵۸۶	۴۵۸۳۸	۳۸,۱۹۹
چاهی . صندوق	۱۶۷۲۰	۱۳۳۷۶	۱۶۱۵۵	۱۲,۹۲۴
تنباکو . کیسه	۱۸۰۰۵	۳۷۰۱	۲۳۰۳۵	۴,۶۰۷
گندم . کیسه	۲۸۹۸	۵۷۹۶	۱۸۹۹	۳,۷۹۹
شیشه پنجره . صندوق	۴۹۰۱	۴۹۰۱	۵۴۰۳	۵,۴۰۳
مسکرات و اسپریت . صندوق	۷۸۰۲	۷۸۰۲	۸۲۲۱	۸,۲۲۱
تخته برای صندوق خرما . بسته	۴۵۷۵۰	۱۸۳۰۰۲	۵۰۹۴۶	۲۰۳,۷۸۶
لوح و تخته . عدد	۴۹۲۰۱	۳۲۸۰۰۹	۴۷۷۱	۳۱,۸۱۳
تخته و چوب برای کشتی . عدد	۱۴۳۵	۲۸۷۰۷	۲۲۵۰	۴۵,۰۰۰
ریسمان . بسته	۳۶۹۴۰	۳۶۹۴	۳۸۲۰۰	۳,۸۲۰
اشیاء متفرقه . وصله	۷۰۹۲۷	۲۸۳۵۱	۲۸۵۲۷	۱۱,۴۱۱
جملتان	۱,۱۷۶,۰۷۷		۱,۲۵۵,۴۲۳	

بعد از آنکه تاریخ قدیم و حدیث و احوال رجال و جغرافیای طبیعی و مدنی و وضع فلاحت و زراعت و تجارت و ادخالات و اخراجات و مصارف و واردات و سایر مطالب نافعه راجعهٔ بصره بقدر لزوم نگاشته آمد، برای اکمال فایده شایسته دیدم معلومات خود را در بارهٔ عشایر و قبایل این مملکت در این مقام بنویسم، زیراکه وجود این عشایر بمباحث سیاسی و اقتصادی این ولایت خیلی ارتباط دارد و دارای اهمیت است ٭

طوایف منتفک بطریق عموم

آل سعدون - این طایفهٔ خانوادهٔ مشایخ منتفک است، جمعیت آنها تقریباً ۱۵۰ نفر، شیوخ آنها فالح پاشا - مزید پاشا - مزعل پاشا - پسران ناصر پاشا و سعدون پاشا پسر منصور است ٭

بنی سعید - جمعیتش ۲۰۰۰ نفر، رئیس آن سکر آل عیسی است ٭

بنی مالك - جمعیتش ۲۵۰۰ نفر، رئیس آن شلاش آل حمره است ٭

آل اجود - جمعیتش ۳۵۰۰ نفر، رئیس آن محسن نام دارد ٭

طوایفیکه تابع منتفک هستند

اهل الشرش - جمعیتش ۱۰۰۰ - رئیس آن جوید و شلال نام دارند، اینطایفه در کنار نهر فرات ساکن است ٭

بنی منصور - جمعیتش ۱۵۰۰ - رئیس آن لعیب، آل سعد و مجیسن است، در کنار غربی نهر فرات ساکن و در جوار اهل الشرش هستند ٭

الصیامر - جمعیتش هزار نفر، رئیس آن حمود - محل اقامتش در (مدینه) است ٭

نهر صالح - در غربی (مدینه) ساکن و تابع طایفه الصیامر هستند، رئیس آن سید شبیب و سید عبدالمطلب، جمعیتش ۲۵۰ نفر است ٭

بنی اسد - جمعیتش ۱۰۰۰ نفر، رئیس آن سالم پسر حسن خیون، محل اقامت این طایفه در (چبایش) است ٭

آل غریب - جمعیتش ۶۰۰ نفر، رئیس آن یاسر و خالد است ٭ مسکن اینطایفه در (چبایش) است ٭

بنی حطیط - جمعیتش ۵۰۰ نفر، رئیس آن طاهر آل فرج الله، این طایفه در (حمار) ساکن است ٭

بنی مشرف - جمعیتش ۴۰۰ نفر، رؤسای آن فهد و عوید و فرج - محل اقامتش در (خیط) است .

عباده - جمعیتش ۳۵۰ نفر، رؤسای آن حاجی طوفان و حاجی عضاد - محل اقامتش در (خیط) است ٭

عشایر بنی خیکان

آل ابوشامه - جمعیتش ۳۰۰ - رئیس آن کزار نام دارد

آل بوعایش - جمعیتش ۱۵۰ نفر - رئیس آن شطیب نام دارد

العایره - جمعیتش ۴۰۰ نفر، رئیس آن شغی نام است

آل حول - جمعیتش ۴۰۰ نفر - رئیس آن عیسی است

الفهود - جمعیتش ۲۰۰ نفر - رئیس آن حاجی جابر است

آل اسماعیل - جمعیتش ۳۰۰ نفر، رئیس آن مبارك نام دارد

بنی خیکان - جمعیتش ۲۰۰۰ نفر - رئیس آن ناصر، مسکن اینطایفه در کنار شط حمار است

بنی سعید - جمعیتش ۴۰۰ نفر - رئیس آن حاجی محمد است

عاچره - جمعیتش ۱۰۰۰ نفر - رئیس آن حطاب است

مجموع این طوایف را بنی خیگان میگویند

طوایفیکه درمجره ساکن و در کنار نهر فرات مقیمند

آل حسن – جمعیتش ۱۰۰۰ نفر – و رئیس آن مزعل است

آل حچام – جمعیتش ۱۰۰۰ نفر – رئیس آن ضهد است

النواشی – جمعیتش ۲۰۰ نفر – شیخ آن حسن نام دارد

العلیات – جمعیتش ۹۰۰ نفر – شیخ آن حاجی خلف است

المطیرات – جمعیتش ۱۵۰ نفر – شیخ آن خالد نام دارد

(عشایریکه در حوالی قورنه اقامت دارند)

اهل مزیرعه – جمعیتش ۳۰۰ نفر – رئیس آن کارح السعد است – این طائفه در جهة شرقی قورنه اقامت دارد *

آل سعد اهل بیر حمید – جمعیتش ۳۰۰ نفر ، رئیس آن کباشی نام دارد – در جهة غربی قورنه این طائفه ساکن است *

الحلاف – جمعیتش ۴۰۰ نفر – رئیس آن حاجی حسین بن میرطه میباشد *

آل عباس – جمعیتش ۱۵۰ نفر – شیخ آن جابر آل هایل است – این طائفه در (حزقیه) اقامت دارد *

المواجد – جمعیتش ۱۰۰ نفر – شیخش مروح بن نزال – این طایفه در (المشراح) اقامت دارد *

(عشایریکه در شوق الشیوخ و ملحقات آن هستند)

آل رحمه – شماره اش ۱۰۰ نفر است

دیاح – جمعیتش ۷۰ نفر است

آل کریم – شماره اش ۵۰ نفر است

کریم – شماره اش ۷۰ نفر است

کش الصباح – جمعیتش ۶۰ نفر است

آبورد – ۵۰ نفر جمیعت دارد

ابوخلیفه – ۴۰ نفر جمعیت دارد

حسین الکروش – ۳۰ نفر جمعیت دارد

عمام العلی – ۴۰ نفر جمعیت دارد

آل عیسی و آل بزون – ۳۰۰ نفر جمعیت دارند

الجمیعان – ۷۰۰ نفر جمعیت دارد

الحویز – ۷۰ نفر جمعیت دارد

العیز – ۱۰۰ نفر جمعیت دارد

المیاح – ۱۲۰ نفر جمعیت دارد

آل فرج – ۷۰ نفر جمعیت دارد

قرا غول – ۵۰ نفر جمعیت دارد

سید عبود – ۵۰ نفر جمعیت دارد .

غیر از اینها طوایف مختلفه در سوق الشیوخ و اطراف آن بقدر چار پنج هزار نفر است

قبایل شطرهٔ منتفک

بنی رکاب – ۳۰۰ نفر جمعیت دارد

عبوده – ۳۰۰ نفر جمعیت دارد

بنی رکاب الخضر – ۱۰۰ نفر جمعیت دارد

هلالیه – ۱۰۰ نفر جمعیت دارد

ابوسعده – ابوحلیله – ۱۵۰ نفر جمعیت دارند – دو طایفه هستند

ابوسعده السواعد - ۵۰ نفر جمعیت دارد

شراهنه - ۷۰ نفر جمعیت دارد

دیات - ۱۰۰ نفر جمعیت دارد

خفاجة العلاوی - ۸۰۰ نفر جمعیت دارد

بنی زبدة الجدیه - ۵۰۰ نفر جمعیت دارد

طوینات — ۱۰۰ نفر جمعیت دارد

بنی سعید الخشم — ۵۰ نفر جمعیت دارد

العوف — ۴۰۰ نفر جمعیت دارد

الجملی — ۱۵۰ نفر جمعیت دارد

قراغول — ۱۰۰ نفر جمعیت دارد

عبودة البطوش — ۱۰۰ نفر جمعیت دارد

آل حمید — ۶۰ نفر جمعیت دارد

حرلیه — ۷۰ نفر جمعیت دارد

اولاد زید — ۴۰ نفر جمعیت دارد

حافظ الجوابر — ۷۰ نفر جمعیت دارد

المعن — ۴۰ نفر جمعیت دارد * غیر از اینها عشایر متفرقه بقدر دو سه هزار نفر است *

عشایر ناصریه و نواحی آن

دبیسات — ۱۵۰ نفر جمعیت دارد

عرب المنافع — ۲۵۰ نفر جمعیت دارد

الرفیعات — ۵۰ نفر جمعیت دارد

شیاع الفرعون — ۶۰ نفر جمعیت دارد

زهیریه — ۴۰۰ نفر جمعیت دارد

العتامنه — ۷۰ نفر جمعیت دارد

العصون — ۱۰۰ نفر جمعیت دارد

عتبیه — ۲۰۰ نفر جمعیت دارد

الجوارین — ۴۰۰ نفر جمعیت دارد

البدور — ۳۰۰۰ نفر جمعیت دارد - شیخ آن صحن بن شحم است

الصبحه — ۱۰۰ نفر جمعیت دارد

العرجه — ۳۰۰ نفر جمعیت دارد

آل ابراهیم — ۲۵۰ نفر جمعیت دارد

حسینات — ۱۵۰ نفر جمعیت دارد

فراعنه — ۵۰ نفر جمعیت دارد

رعیله — ۷۰ نفر جمعیت دارد

الخشیم — ۶۰ نفر جمعیت دارد - طوایف متفرقه دیگر بقدر هزار نفر است

عشایر حی و حوالی آن

عتاب — ۱۰۰ نفر جمعیت دارد

مناصر الخضر — ۱۰۰ نفر جمعیت دارد

شاتی — ۱۰۰ نفر جمعیت دارد

شوبلات - ۲۰۰ نفر جمعیت دارد

طوقیه - ۳۰۰ نفر جمعیت دارد

المریات - ۶۰ نفر جمعیت دارد

المراشد - ۱۰۰ نفر جمعیت دارد

مطرود الحسین - ۵۰ نفر جمعیت دارد

قراغول - ۱۵۰ نفر جمعیت دارد

البطویل - ١٠٠ نفر جمعیت دارد

سلطان الیوسف - ١٠٠ نفر جمعیت دارد - طوایف متفرقه بقدر سه هزار نفر است

طوایف عماره

در اراضی و دهات عماره دو طایفهٔ بزرگ اقامت دارند - یکی بنی لام - دیگری آل بو محمد است * طایفهٔ بنی لام درجهات شمالی عماره و در دو جانب شط دجله سکنا دارند ، حدود اراضی آنها از (امّ الحَنه) که در ثغور بغداد است تا بتیره (١) است - اینطایفه خودرا بربیعه نسبت میدهند - زمین وسیعی در دست آنها است ، مزارع آنها تمام دَیم است - از حبوبات گندم و جو و ذرت میکارند - و از مواشی گاو ، گوسفند ، شتر و اسب بسیار دارند - و این طایفه خیلی سوار دارند - و بسیاری از آنها در عربستان ایران مهاجرت کرده و سالها است در آنجا متوطن هستند *

مقاطعات معروفه بنی لام

جزیره - این مقاطعه پانزده پارچه است - و در کنار شرقی دجله واقع است - اجارهٔ آن از حکومت سالی هشت هزار لیره است *

اراضی علی الشرقی - هفده پارچه است - ایضاً در ساحل شرقی دجله واقع است *

مقاطعه علی الغربی - شانزده قطعه است - در کنار غربی شط دجله است - اجارهٔ آن از حکومت سالی دو هزار لیره است *

طوبریج - این مقاطعه نیز در ساحل غربی دجله واقع است *

اراضی آل ابودرّاج - در طرف غربی دجله واقع است *

شامیه - وشومیه - این دو مقاطعه نیز در طرف غربی رودخانه دجله است *

(١) بتیره نام محلی است هشت ساعت از عماره بالا تر است

شعوب بنی لام

بیت مذکور - مشایخ بنی‌لام تمام از این خانواده هستند - جمعیت آنها تقریباً ٢٠٠ نفر است - شیخ حالیهٔ آنها غضبان بن بنیه بن مزبان بن مذکور بن جندیل - رئیس کل طوایف بنی لام است - و شیخ دیگر اینطایفه فهد پسر عموی غضبان است *

حیّای - ٣٠٠ نفر جمعیت دارد

دِلفی - ٧٠٠ نفر جمعیّت دارد

رویشد - ٨٠٠ نفر جمعیت دارد

خمیس - ٣٠٠ نفر جمعیت دارد

بیت جندیل - ٢٠٠ نفر جمعیت دارد

الزّحمه - ٢٠٠ نفر جمعیت دارد

الطّعان - ٢٠٠ نفر جمعیت دارد

بنی عقبه - ٤٠٠٠ نفر جمعیت دارد

چنانه - ٢٠٠٠ نفر جمعیت دارد

کعب - ٣٠٠٠ نفر جمعیت دارد

غیر از این طوایف مذکوره نُفیف و توابع بنی‌لام بقدر پنج شش هزار نفر میشود *

طایفهٔ آل بو محمد

وجه تسمیهٔ اینطایفه را بآل بومحمد اینطور ذکر کنند ، که جدّ اعلای اینطایفه محمد نام بوده و چهار پسر داشته - لویلو - غضب - شداد - فرج * طایفهٔ که از خانوادهٔ لویلو تشکیل یافته آنرا بیت لویلو - و گروهی که از خاندان غضب مؤلف شده انرا بیت غضب - قبیله که از دودمان شدّاد برپا شده آنرا شدّه - و طایفهٔ که از نسل فرج هستند آنها را فریجات می‌نامند * طایفهٔ آل بو محمد سابق تبعهٔ بنی‌لام بودند ، ولی حالا قوتشان کمتر از بنی‌لام نیست و پیوسته با آن طایفهٔ

جنگ و زد و خورد دارند * مشایخ طایفهٔ آل بو محمد خیلی توانگر و متمولند ولی اخلاق این
گروه پست است * یکی از عادات مستهجنهٔ طایفهٔ آل بو محمد این است که زنان همدیگر را
می دزدند - مثلاً مهمانی که بخانهٔ وارد شود هرگاه زن صاحب خانه او را پسند آمد در جزو
با او سازش و آمیزش نموده و زن میزبان خود را برداشته فرار کند و بخانهٔ هر کدام از
افراد طایفه که دخالت کند او را پناه دهد و از وی حمایت کند و آنزن مال طلق او خواهد
بود و شوهر دیگر حق استرداد زن خودرا نخواهد داشت اگرچه از او اولاد داشته باشد *
مکرر وقوع اینگونه اتفاقات درمیان اینطایفه شنیده شده *

بالجمله ساحل شرقی و غربی دجله از (بتیره) تا حوالی قورنه در دست طایفهٔ آل بو محمد
است - ایلات اینطایفه گروه گروه در این ساحت فسیحهٔ بر برکت پراگنده هستند - مزارع آنها
تمام فاریاب است - و کشت غالب اینطایفه برنج است ، گندم - جو - ذرت - ماش - نیز
میکارند - از حیوانات اهلی گامیش و گوسفند بسیار دارند - و سوار در این طایفه خیلی کم
بهم میرسد *

مقاطعات معروفهٔ که در دست آل بو محمد است

چحله - در جانب شرقی عماره واقع و یک شعبهٔ بزرگی از شط دجله در آن جاری و
مرکب از چندین مقاطعه کوچك و بزرگ است * اسامی آنها - جرایه - شرموخ - ام‌الطوس
طامه - خرک - حامی - حسیچی - عدل - زبیر است * این املاک تمام خاصهٔ سنیه است ،
اجارهٔ آنها سالی سی هزار لیره است *

شط - این مقاطعه در جانب شرقی عماره واقع و مرکب از چند پارچه است - اسامی آنها -
بطاط - مزیبی - مجریه است * این املاک نیز مال سنیه است ، اجارهٔ آن سالی ۱۲ هزار
لیره است *

مجر کبیر - این مقاطعه در طرف غربی عماره واقع و مرکب از چندین قطعه است *
اسامی آنها ام‌الارانب - مجر صغیر - حشریه - بیجعات - ام‌الحنطه - وادیه است - این املاک
نیز مال سنیه است ، اجارهٔ آن سالی ۳۰ هزار لیره است *

دیگر خنیزه - کسره - شطیره است - این سه مقاطعه نیز مال سنیه است ، اجاره آنها
سالی ۸ هزار لیره است * مقصود از سنیه یعنی مال خاصهٔ اعلیحضرت سلطان عثمانی است *

شعوب و قبایل آل بو محمد

خانوادهٔ لوبلو — تمام مشایخ آل بو محمد از این خانواده هستند - جمعیت آنها تقریباً
۶۰۰ نفر است *

بیت غضب — شماره آنها ۵۰۰ نفر است ، رئیس‌شان صحن نام دارد *
شده — شماره اش ۲۰۰۰ نفر است - شیخ آن چویلی نام دارد *
فریجات — ۱۰۰۰ نفر جمعیت دارد *
نوافل — ۵۰۰ نفر جمعیت دارد *

طوایف تابع آل بو محمد

فرطوسی - ۱۰۰۰ نفر جمعیت و شیخش چویلی نام دارد *
بیضان - ۲۰۰۰ نفر جمعیت دارد - شیخ آنها گزار و کماز نام دارند *
آل بوجویبر - ۱۰۰۰ نفر جمعیت دارد *
آل بوزیت - ۵۰۰ نفر جمعیت دارد *
آل بوسلیمه ۸۰۰ نفر جمعیت دارد *
بیت نوره - اینطایفه مرکب از سه تیره است * آل بو نجم - آل بو صافی - آل
بو عبید است * جمعیت آنها تقریباً ۹۰۰ نفر است *
بیت شیخ حمود - جمعیت آن ۶۰۰ نفر است - شیوخ آنها محمد و حمدان میباشند *
آل بوصالح - ۲۵۰ نفر جمعیت - رئیس آن عبدالله المحسن نام دارد *
آل بوعلی - ۳۰۰ نفر جمعیت دارد *

آل بوعبود ـ ٢٥٠ نفر جمعیت دارد ـ

آل بودراج ـ ٢٠٠٠ نفر جمعیت دارد ـ اینطایفه گاهی تابع آل بو محمد گاهی تابع بنی لام است ٭

آل زیرج ـ ٣٠٠٠ نفر جمعیت دارد ـ اینطایفه نیز گاهی اظهار اطاعت به بنی‌لام گاهی بآل بو محمد می نمایند ٭

سودان ـ ٢٠٠٠ نفر جمعیت دارد ـ شیوخ آنها محمد و حسن نام دارند ـ اینطایفه گاهی در تحت نفوذ آل بومحمد و گاهی با بنی‌لام است ٭

شیوخ مشهور آل بو محمد

عصمان و زبون ـ پسران یسر عموزاده های صیهود هستند ، این دو نفر ضد صیهود میباشند و طرف توجه حکومت هستند ـ محل اقامتشان در شط است ٭

دیگر عریبی و خلیفه ـ پسران وادی برادرزاده های صیهود هستند ـ اینهـا نیز با صیهود ضدیت دارند و در (چحله) ساکنند ٭

رئیس کل آل بو محمد صیهود پسر منشد است ـ همه مشایخ جزء او را اطاعت کنند ، فالح ـ حاتم ـ هاشم ـ عبدالکریم ـ از پسران معروف صیهود هستند ـ و بر آل بو محمد سمت ریاست دارند ٭ طوایف (عماره) تمام بلا استثنآء شیعی مذهب هستند ، و طوایف منتفک نیز بغیر آل سعدون که خانوادهٔ مشایخ منتفک است ما بقی تمام شیعی مذهب میباشند ٭

طوایف حسا

عمران ـ ٥٠٠٠ نفر جمعیت دارد ـ شیخش محمد الاحمد نام میباشد

الکاره ـ ١٠٠٠ نفر جمعیت دارد ـ رئیس اینطایفه سید سلمان بن سید صالح است

التوثیر ـ ٧٠٠ نفر جمعیت ـ رئیس آن سید عبدالمحسن نام دارد

الجبیل ـ ٦٠٠ نفر جمعیت ـ رئیس آن سید ابراهیم بن سید حسن نام دارد

بنی معن ـ ٣٠٠ نفر جمعیت ـ شیخ آن علی الحجی نام دارد

الحلیله ـ ٢٠٠ نفر جمعیت ـ شیخ آن خمیس نام دارد

البطالیه ـ ٢٥٠ نفر جمعیت ـ رئیس آن ناصرالمسبح نام دارد

المزیدی ـ ١٢٠ نفر جمعیت ـ شیخ آن حسین المزیدی نام دارد

اهل المرکز ـ ٢٠٠ نفر جمعیت ـ شیخ آن حسین العلی نام دارد

المنیزله ـ ١٥٠ نفر جمعیت ـ رئیس آن علی بن عبدالله نام دارد

الفضول ـ ٤٠٠ نفر جمعیت دارد ـ شیخش معلوم نیست

الکثرین ـ ٢٠٠ نفر جمعیت ـ شیخش صالح العلی نام دارد

الشعبه ـ ٣٠٠ نفر جمعیت دارد ـ شیخش مجهول است

الفوارس ـ ١٠٠٠ نفر جمعیت ـ شیخش حسن المیر نام دارد

المطیرفی ـ ٤٠٠ نفر جمعیت دارد ـ رئیس آن مجهول است

این طوایف مذکوره تمام شیعی مذهب هستند ٭

اهل الکوت ـ ٤٠٠٠ نفر جمعیت دارد ـ دو فرقه هستند ، ئیس اهل سنت محمد الجعفری رئیس فرقه شیعه عبدالوهاب صبیعی نام دارد

اهل الجشر ـ ٨٠٠ نفر جمعیت ـ رئیس آن سعد بن عبدالرحمن نام دارد ـ اینطایفه نیمی سنی و نیمی شیعه هستند

نعاثل ـ ٣٠٠٠ نفر جمعیت دارد ـ این طایفه نیز سنی و شیعه بهم مخلوطند ، رئیس برادران اهل سنت احمد آل ابراهیم و رئیس شیعیان علی ولد ناصر نام دارد

المبرز ـ ٣٠٠٠ نفر جمعیت دارد ـ این طایفه مرکب از شیعه و سنی است ـ رئیس اهل سنت عبدالله پاشای سعدون و رئیس فرقهٔ شیعه شیخ محمد بن شیخ حسین الخلیفه است

اهل الطرف ـ ٥٠٠ نفر جمعیت ـ شیخ آن احمد الصالح الجبیل نام دارد

آل ابو خمسین ـ ٥٠٠ نفر جمعیت ـ شیخش عبدالحمید نام دارد

الجشه ـ ٢٥٠ نفر جمعیت ـ شیخش عبدالعزیز آل بداح نام دارد

الچلابیه - ۱۵۰ نفر جمعیت - شیخش سعد الجمعه نام دارد

الرفعه - ۴۰۰ نفر جمعیت - شیخش عبداللطیف الحملی نام دارد

الرجیجه - ۶۰۰ نفر جمعیت - شیخش عبدالعزیز المنیخر نام دارد

العیون - ۴۰۰ نفر جمعیت - شیخش را ابن سعود گویند ، این طوایف از اهل تسنن هستند

﴿ طوایف متفرقهٔ بصـره ﴾

عیـدان - این طایفه در دهات بصره پراگنده هستند تقریباً سیصد چار صد نفرند

معلمان - این طایفه در ابو الخصیب است - رئیس آنها خانوادهٔ یادین و جمعیتشان دویست نفر است *

حوّار - اینطـایفه نیز در ابوالخصیب است - ریاست آنها با خانوادهٔ محمد بکر است ، یکصد نفر تقریباً میشوند *

﴿ قبایل معروفهٔ اعراب بدو که در جهات غربی صحرای بصره متفرق هستند ﴾

آل ظفیر - ۴۰۰۰ نفر جمعیت دارد - و شیخ آنرا ابن نایف‌الصولی گویند *

قراغول - ۵۰۰ نفر جمعیت دارد - شیخش معروف بآل کنعان است *

عجمان - ۵۰۰۰ نفر جمعیت دارد - شیخش معروف بابن را کان است *

المطیر - ۵۰۰۰ نفر جمعیت دارد - شیخ آن دویش نام دارد *

آل مرّه - ۱۰۰۰ نفر جمعیت دارد - شیخش غیر معلوم است *

الصقور - ۵۰۰ نفر جمعیت دارد -

شریفات - ۵۰۰ نفر جمعیت دارد - شیخش حسن نام است *

شیبانی - ۴۰۰ نفر جمعیت دارد - شیخش غیر معلوم است *

مهاشیر - ۱۵۰۰ نفر جمعیت دارد *

مناصیر - ۱۰۰۰ نفر جمعیت دارد *

هواجر - ۷۰۰ نفر جمعیت دارد *

عمایر - ۸۰۰ نفر جمعیت دارد *

صبیح - ۵۰۰ نفر جمعیت دارد *

بنی خالد - ۲۰۰۰ نفر جمعیت دارد * اینطوایف تمام چادر نشین هستند *

نفوس اینطوایفی که ذکر شده تمام از روی تخمین است - هر چند در تحقیق شمارهٔ آنها لازمهٔ تدقیق بعمـل آمـده ولی باز احتمال قوی میرود که نفوس بعضی کم و پارهٔ بسیار نوشته شده باشد ، و اگر افراط و تفریط در تخمین نفوس اینطوایف ملاحظه شود نگارنده معذور است ، زیرا که تحریر نفوس در عشـایر تاکنون نشـده و تعیین شمارهٔ حقیقی آنهـا بسیـار دشوار است ، انتهی *

پوشیده نماند - که مسوّد اوراق این تاریخ را تقریبـاً پنج سال پیش از این نوشته بودم ولی چـون در آن وقت مطبوعات آزاد نبود و نوشتن اینگونه کتب و رسایل برای کسانیکه مقیم بلاد عثمانی هستند تولید بعضی مشکلات می نمود ، این نامه را پنهان داشته و اظهارش را بره‌وئیت وقت‌موکول گذاشتم ، اینک که بحمد الله تعالی دورهٔ تاریک استبداد سپری شد و عصر روشن مشروطیت آغاز جلوه گری نمود و زبان و قلم از بنـد و قید آزاد است این اثر ناچیز را از پرده بیرون آوردم ، امیدوارم در نظر دانش پژوهان محل مطبوع و مقبول واقع شود *

﴿ تمام شـد ﴾

خادم وطن محمد حسن بدیع -

تقريظ

ارباب دانش را پوشیده نیست که شریف ترین فنون همانا فن تأریخ است که از هر جهت مزیت بر سایر فنون دارد و اگر بنظر غور نگریم اسلامیان در ازمنهٔ سالفه در این فن مهارتی بسزا داشته و خدمتی بزرگ به ذریعهٔ این فن بنوع خود نموده اند ، در چند قرن قبل اگرفن تاریخ نگاری به مسلمانان مخصوص می شد چندان مبالغه نبود، ارباب سیر و تاریخ غرب که امروزه در فن تاریخ نگاری هم گوی سبقت را از شرقیان ربوده تصدیق دارند که مسلمانان در فن تاریخ نگاری داد دانش و دانائی داده و زحمات اساسی آنها سرمشق تاریخ نگاری غرب شده است ، ولی چنانچه جمیع علوم و فنون مسلمانان را وداع نموده از چند قرن باین طرف دستگاه شان در این فن هم پیچیده است

این ایام کتابی بدیع و تاریخی بس شیرین و ملیح موسوم به تاریخ بصره با منتهای سلیقه وانداز تاریخ نگاری بوضع جدید با حروفی خوش و کاغذی بس اعلی و جلدی نفیس با سی و دو تصاویر گراوری بسیار ممتاز از حلیهٔ طبع بیرون آمده است

تاریخ بصره ریختهٔ قلم جناب مستطاب آقا میرزا حسن خان نصرة الوزاره متخلص به (بدیع) می‌باشد ، مؤلف مذکور فرزند مرحوم میرزا رضا خان نصرةالوزاره شهبندر سابق دولت‌علیهٔ ایران در بصره واز جوانان تربیت یافته ادیب و از فضلای نامی -و می توان گفت من حیث‌الکمال در بصره بل کلیهٔ عراق تالی ایشان کم است ، سالها معاون قلمی حبل‌المتین و از شعرای بدیع الخیال و خوش بیان و در السنهٔ فارسی وعربی وترکی وفرانسوی مهارتی بسزا دارد و چندین قصائد وطنیه مندرجهٔ در حبل‌المتین ریختهٔ طبع نقاد ایشان بوده است

تاریخ بصره به السنهٔ مختلفه بسیار نوشته شده ولی می توان گفت که تا کنون تاریخ بصره را احدی از مورخین و فضلا باین انداز و سلیقه و خوش بیانی و خوش اسلوبی که از هر حیث جامع ومانع و دارای جزئیات و کلیات باشد نه نگاشته - در این کتاب بحث از آغاز تعمیر بصره تا یومنا هذا شده وخالی از هر گونه حشو و زوائد واغراق است ، کمیاتش ماخوذ است از کتب معتبره و موثقه و مشهوداتش از روی علم و درایت می‌باشد

این کتاب را نه تنها تاریخ بصره باید گفت بل جغرافیای طبیعی وسیاسی و اقتصادی وصناعتی بصره اگر گفته آید صحیح و آثار عتیقه و مشاهیر رجال و مقابر بزرگان دین و اولیای کرام را هم حاوی است - این است که ما درتعریف آن استعمال جملهٔ جامع و مانع را سزاوار می شماریم ، الحق میتوان گفت که این کتاب خدمتی نمایان به ادبیات فارسی نموده و سرمشقی عمده برای مؤلفین ومصنفین این دوره گردیده ـ هرگاه این قبیل تصنیفات وتالیفات درزبان فارسی زیاد شود متدرجاً نقایص ادبیه ما را تکمیل تواند نمود (جلال‌الدین الحسینی مویدالاسلام)

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤	١٧	حوب	حوئب
٤	١٩	حوب	حوئب
٤	٢٠	حوب	حوئب
١٤	١٠	رضی‌الله فرمود	رضی‌الله عنه فرمود
٢٠	٢	ده	کرده
٢٣	٧١	روحی	با روحی
٢٤	٥	جتان	جنات
٢٦	٢١	اختلال	اخلال
٢٧	٨	ارال	اراذل
٢٨	٢	رهگذر میخورد	رهگذر نانی میخورد
٣٠	١٣	المغجرات	المعجزات
٣٠	٢٤	نمیداند	نمیدانند
٣٧	١٨	بسیار خوب خواند	بسیار خواند
٤٤	٢	غربیه	عربیه
٤٧	٣	نشته	نشسته
٤٩	٢١	منشی .	تمشی
٥٢	٦	مرید	مزید
٥٢	٧	عزلیات	غزلیات
٥٣	٤	محنت	منحت
٦١	٢١	شاهی	شامی
٦٤	٢	آیطوریکه	آنطوریکه
٦٤	٩	هذ السنه	هذه‌السنة

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٦	٨	آنر	آنرا
٦٩	٢٢	صمعران	سعمران
٧٩	٢	حضر	خضر
٧٩	٥	ابوالفوس	ابوالفلوس
٨٣	٧	میشود	میشوند
٨٣	١٥	برسد	نرسد
٨٥	١٥	راه می‌برند	راه را می‌برند
٨٨	١١	فصله	فاصله
٨٨	٢٣	هیروید	میرويد
٨٨	٢٣	بنخل را	بنخل
٨٩	١٠	خلالها	خلالها
٩٠	٨	مدبسه	مدبسه
٩٠	١١	کاست	کاشت
٩٠	١٧	ام البحور	ام النجور
٩١	١٠	شوق المشيوخ	سوق الشيوخ
٩٥	٢	راجع (بغداد)	راجع به (بغداد)
٩٦	١٦	سر سلسهٔ	سرسلسلهٔ
٩٩	٨	نجش	الجش
٩٩	٢١	محروبه	مخروبه
١١٠	١٧	شوق الشيوخ	سوق الشيوخ
١١٩	١٤	ثيس	رئيس
١٢١	١٦	قبول	مقبول